

و جلالت آنرا نیز قبل از این شرح و جمع مکتوب بخیر و در پی آورد و میر و استی است که  
 از اینها که اکثر ذکر آید و اجداد و اولاد و اخفاء اگر دو مکتوبات به کنایات و اشارات به معرض  
 تحریر و به آمده بنا علی هذا بیان آن واجب نمود پس بدانید که \* قرد و کس گاهی \*  
 اساره بطرف طبرستان می باشد محمد اگر پادشاه است \* و حش آشپانی \* کنایه از  
 صیرالدین همایون پدر محمد اگر پادشاه \* و عرش آشپانی \* کنایه از حلال الدین محمد  
 اگر پادشاه \* و حش گاهی \* کنایه از نورالدین محمد خانگیر پس از کنایات  
 \* و قرد و کس آشپانی \* اشاره بطرف شهاب الدین محمد صاحب گران ثانی شاه جهان  
 میره اگر \* و حله گاهی \* اساره بطرف محی الدین محمد آورگ زیب عالم گیر غازیست  
 \* و حله منزل \* کنایه از قطب الدین محمد مغلیم شاه عالم محاط به هادشاه فقط و میر سده اول  
 به مکر بنی از خال مصف که لایق طریقه شریعین است و ولد از سده خراشی می سوم پوشیده  
 رساد که علامه معزی الیه سرد و می شیخ مبارک ناگوهیست در سده هجده و پنجاه و بیست و هجری  
 معش کس از عالم عدم لباس عسری پوشیده بظلمت سانی و لامنت بیانی و از خودت  
 طبیعت و دگوات فخرین در آمد که زمانی یکتای عمر و یگانگی دیگر گردید و از عالم مغفول و مغفول در عمر  
 یازده سالگی فراغ هم میر سده و سده از ان تجرد و عزلت راحت دوست میداد و تکلیف  
 و اصرار محبان صادق و دوستان و ائمه در سال فزوده از حلو کس عرش آشپانی  
 باسلام آستان دولت شان پادشاه سعادت حاصل می کند و اولادش سیر آیه اگر می  
 مرقوم مودیه یکسندگان اقدس می نماید بسبب آنکه صیفت فصل و اکمال و عطایه لطف  
 منال او صبح همایون میر سده ملازمان عالی مالکات خسروانی و اعطای سلطانی او را  
 مخصوص می فرماید و زمان رنجیدگی خاطر به گان از صلاهی متعینین علامه سابق الدین که مرادش  
 میبوی که مود و ترقی علم و فضل هم از مرادانی و در و شش بیانی هر دوانی و سرمایه کافی  
 داشتند ماسخین خدای و محمد و مالهک که در ان عهد مدانش و حقین و علم و فضل

فصل مشهوره و در مسطره و مساحه و زامر پادشاه مسقط که جبارگیر جوهر لیاقت و قابلیت مردان  
بودی کند و به پشت بگری سلطان محمود و ان چند ماوراء النهر و قس آنها را حمل و سبکی می نماید  
و از آن روز و در نزد گرم حوشی و در مساحت و مساحت هم میرساند و از آن که شیع است  
برادران جوان جویش شیع مسی و املت تمام و در مراجع حاکمانی پیدا کرده بود و سایر آن در  
امارت مشایخ و فرموده و در سال سی ام به مصیبت برای شایعات و حرمت می آمد و در  
و در سال بیست و چهارم که در مشیخ اربین احسان رحمت رحمت می شد و خود دولت قدوم  
میسب و در دهم گاشه مشیخ و امیر و فرموده نسلی و تفرات نفی فرماید و خواهر کلکات  
تشی و اندر از مدتی زبان میسرستان عالم ظهور می آمد و در سال سی و پنجم به مصیبت  
دو هزاری شد و ای افغان می آمد و در دو پایه اعشار می یابند و مشیخ و در عرصه چند روز خاطر  
والای نه گاه آن قدر حاکم که محتو دست برادران که پس از او را و ابراهیم می شدند  
و دائم هم بخانه هرگاه پادشاه نامه گاه می می صلاح و مشورت او و من می آمد و نفی  
این عداوت و پس مراجع سلطان تا طرف نکل می بودند که شیع را از دولت دلی نمایند و دستور  
است که سلطان سلیم شاه برادر وری می مشیخ شریک و از آنکه ذی که چهل و نویستده  
قرآن و تفسیر و کشیخ شد و در مشورت برادران خود و بعضی تفسیر می نمود و از آن می کند  
شاه برادر و از آنکه از آن حضور پادشاه و در ده گاه می بود که عرض کرد که بر نماند و از آنکه خط  
و نصایح می کند و خود عاقبت مرگش چنین معلوم شیع می شود و از آن که تا در حج و در مارا که گری  
اوسه دنی راه یافته و در قرط و برادری او و قوتی و در عیوضه در سال چهل و سوم ماه  
الهی حجت آوردن شاه برادر و سلطان سزادر رحمت و همین می یابند و در مهم و کس گاه می  
نمایان و ظهور می زان و از آنکه ماس می پایان و جان فشانی نمایان می شود و می آورد و چنانچه  
نورانی یکت برادر و پشت و از آنکه از آن چهل و در هم ماه آبی هنگامیکه به تمام اینجا گشته  
شرف الیه و از آنکه به گاه سلطان گزیده از زبان الامام رحمان گشته است و به پشت

\* فرجه هشتی باید و خویش میباید \* بنایا تو حکایت کم از برای \* و با اظهار چنان حد ما  
در همان زمان به مصطفی چارهای علم اخلاص و محرم مفارق پسران و پسران را در اجابت  
و در سال چهل و نهم که مزاج عرشی آشنایی بطور مدگانی از طریقت پسران و پسران  
سایم مصلحت گردید از آنکه شیخ موصوف معتقد درگاه و محرم مادرگاه و در و ریاست و درستی  
و در ب حضرت و علو منزلت یکی بر ایدیل و سیم است طلسمانی او را از دکن طلب  
فرموده و امرائی بر پس عطیعت صد و ریاست که فوج خود برادر و ابا که استیجیده  
مشرف ملازمت شود و شیخ عبدالرحمن پور خود را مع تسبیح و سحر و امیرای یکی و در دکن  
دایست بر رسم دو اسبه حاضر حضور و گردن براده سابق البکر که بیعت فرط احلاص  
و عقیدت شیخ مامری و دلی یعنی خویش یکد و خاطر و آمدن او در دین زمان مضر و مغل  
مقصود خویش تصور نموده و نهاده انس و افواج عظیم و فوج فیم از کاشته و قتل شیخ اول  
پایه سلطنت خود بنده است نه سبکدیده و بدیله را که از سرحد او گذر شیخ ناگزیر و با قسام  
الکاف و افواج خلیات امیدوار کرده و خود بر ریش ترغیب فرموده و بر سر راه انتظار  
فرصتی کشید که در فتنه این حیوشت اثره شیخ رسید مردمان همراهی شیخ نظر حفظ جان که از  
سر و ریاست توان سیر و نهانی کجائی قاعده بنده شیخ ماسماع این سخی بر سمند در زمان  
آورد که در دبی با چارهای که هم خود و سبک راه و ستم زادن گردیده و ز آدینه چهارم  
بیع الاول سه یک هزار و دوازده و سبک و پور و آشنای و ادبیم کرده و ساری بر که  
از روز شش کرده است مافوج کثرت و خمیر پیوم آورد و در ان پنجم دو و لخواهان صبح سابر  
مصلحت و بیت تجربه و احراست از مهر که شک و جدال کردند و زو که ای افغان که از رفیقان  
قدیم او بود عرض نمود که در قصه استیجی که نزدیک است برای و ایان و راجه سورج سبک  
ما به از سوار و رویش چه سبک آنها را بکنک خود گرفته نادیدنی امان ماید فرمود شیخ  
از یک گریز بر جان خود بر خم پسر نموده بهادرانه بهد جان در باخت زمانیکه خرابین جالی بر مال

بر مال گنجشک ایزد نیشاد بر سید حاتم و در دگر زبان شبکائی چاک زده در حوض حرم  
یکتا و فتد ان گوهری و مناسبتها چو در زبانی سمار که آورده که اگر حاشی پادشاهی  
ار بود ای خاطر شاهزاده سرورده و در اقبال رسیدی و شیخ و انگاهد اشکی  
دنی اله به اس شعور حواء بیت \* شیخ ما از بیمه من چون سوی آمده \* را شتیاق  
پای الوی می سر و پای آمده \* اعظم حال نایب و شیخ بطریق تعلیم یافته \* نایب مصرع \* تیغ  
اغماذ سلیم الله سرای می رید \* سیه لفظ مانعی که حرف مایست و در کرده و لفظ ای که بحساب  
را ایزد یکه از دیار دهر می می شود و باید گردست و نیز نقل کند که شیخ در جواب آمده که گیت که  
نایب فوت من شده \* او الفصل است از شاه او الهی قادی که از مشایخ لاهور  
است مقول شده که در مودس با کارهای او الفصل دیگر و ابستم شیخی جواب دیدم که  
در مجلس صاحب ریاست آتای صلوٰه احمد و سائر علیہ ابو العزیز بر حاضر کرده جماعت  
چند سمار که از روی شیخ اداجنه در مجلس سایده و در مودند که این مرد در خیانت چندی  
در ملک الحال شنیده شده و در ایام حیات او که آلاءش این است الهی یگانه را و بسبب  
ریکاسته فراری می بخشی و در آینه مقصای کرم و لونا زنی موجب فحاشت او گردید که شریح  
ازمان رد حاقن و عام ایست بعضی که کیش بر اس اورا منسوب کند و برخی شمس بر بیت  
حواسد و حنی و برید و احد و الله اعلم بالصواب پس ازین که مرستی از تحقیق خلال الدین  
نقد اگر من نصر الدین بنایون من طوبی الدین من مار نکبت قاریان و تصدیح سامان حاضر میدارم  
محمی سمار که باو شاه حکمت و در حد و طایع فرزند بنایون شاه بوده است بهنگام دارد و با لگی  
بر سبب خلافت میر و دار السلطنت دهنی و دینی از اجماعی شود و پنجاه و دو سال بر مسند  
کامرانی و چار ما شش نشاندانی طوره و بر میگردد و در عهد خود در حاکم که القات می فرماید  
حکم گردون و در اسپه دایم جان اختیار خود است اقتدار او می دهد و بر  
ما جبه که در آبی آمد و فتح و نصرت و دقت و دولت عماله عاشیه اما مال او در دکن

[illegible]

دکاشته اند و در مکانات و مراسلات محمد اکبر یافته می شود و اسم مبارک و والده ماطه پادشاه  
حمیده و ما و بیگم ملقب به مریم مکانی است  
تشریح دیباچه \*

گونگون \* نوع نوع و الف و دین هر دو گفته برای اتصال است چنانچه شائبه \* سیایش \*  
و عا و آری \* کسوت \* لباس \* قوله جیات \* پوشیده و ساد که این حامی  
مشهور جیات که زیست است ظاهر اساس نظری آید و بر این معنی مخصوص بشر  
بیت پس سار ساس تمام معنی آن علم و معرفت بهر واسطه و موت که صمد آن است  
کناره از حیل \* سر در موده \* مولوی حامی \* مصرع \* که مادران مرده و داناست و مد \*  
اصالت \* گمراهی \* هدایت \* راه راست نمودن \* قوله نامش برمان آه \*  
این حامد از نام اراده ذکر است و حقیقت ما و بتعالی است و الا ذکر نام یا کش موافق آیه  
کریمه \* مَا ذُكِرُوا بِهَا اِذْ كُنْهُمْ اَمْ يَأْكُلُونَ اَمْ يَأْتُونَ بَعْضًا مِّنْهَا يَوْمَئِذٍ يَخْلِفُ اُولَئِكَ اَشِدَّاءُ يَافِقُونَ  
نقد من \* بیت ادای حمد و شمار زبان خود که می نفس الامر در تعریفش گنگ و لال است  
گفتنی خردی است \* قوله و صفت آه \* ازین مصرع اشارت شده است لا اُحْصِي ثَنَاءً  
عَلَيْكَ كَمَا أَثْنَيْتَ اِنَّهُ لَمْ يَنْفَيْكَ است بهر علیه الصلوٰه و السلام و در شان شای حق تعالی  
می فرماید که شای تو کردن می توانم چنانچه تو شای خود کردی و شاعر است از ذکر جمیل  
مدان پس قائل می گوید که حائیه چرا اله از وصف دانی و ذکر جمیل سالی اقرار به تصور  
خود می نماید مالا تقي را که یار از زبان عا حسان در وصف یا کش کشایم \* قوله  
نی الحمد آه \* ناید است که چون آید تفسیر دوم عا حری شود و آه و تفت لفظ فی الحکم می آید  
سار آن قائل جهت احتیاط و طلب اس لظرا آورده یعنی تفت مختصر از بیت اول منویم  
شد که حمد او جهان است که گفتن میباید و لا کی فقط آه را مان آورده بیحدی میباید ام لهدا  
از من تو که مصرع اخیر گمراهی و گوید که اصحاب چنان گفتند که از بیت اول منویم

می شود و آن اشاعت عالم خود است و رحمت حقیقت او تعالی این هم از بنحوی است زیرا که در حقیقت نه ملحد با کس تصور کردن می توانم و نه بر زمان آوردن لائق می پردازم و توجیه دیگر آنکه نام بر گشت را بنوع ستایش و بیایس بر زمان حاضر و قاصر خود گفتن نافهمی و کم عتبی است و نه از استقامت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شده از بیت اول است به بیت ثانی می کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بدان کردن از بنحوی بودی حکم شاد و حکیم بوحسب آیه مذکوره که پاک از حیب و نقصان است در ان ماب و اردشده و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب به بپردی کرده غرض از ان آنست که اراده تفصیل ذکر نام و وصف با کس کردن می حدیث قائلان فی الحمد و الاحمال آن چنان است که میدانم گفتن و باین ذر صحت امر حکیم مطلق است و متحقق شد و توهم ماضی دفع گردید و لیکس چون و رحای حمد که مقام اقرار عجز است اثبات قدرت خود در تذکره زبانی و وصف دلیلی اگر چه احتمالی باشد ثابت شد لا حرم به معنی رابع از ادعای قدرت خود بر تمامی احتمالی او تعالی نیز اکارا می کند سبغات میانجی نمودن شمع صفات مراد از ان ذات پاک کنی صلی الله علیه و سلم قول دست بسر معنی آن حیران و متعجبی حیرت این از غایت قرب و نهایت تقرب به معنی صلوات الله علیه و سلامه درگاه او تعالی و تقدس متعجب و خیران است پادشاه سر دگ علاءه اتعمر بسیار بسیار دانای روزگار و تابرای تا کید مالمه قیاض سخت سخی و جوامرد قلاطون و افلاطون نام حکیمی است که وزیر سلطان سکندر و اسناد او سلو بوده است حقان در اصل خطاب پادشاهان چین است و بخدا بر پادشاهان بهر حال اطلاق می کنند آئین جمع نفس ذات هر چری و مراد این حازر آئین بیکرایی انسانی آفاق جمع افق کاره عالم قول شش جهان آه اصلش شان شده و به ترکیب مقلوب مرای تحقیق و اولاد احد

هدف کرد و مراد از آن این حادثات اکبر پادشاه پس این حال اکبر پادشاه را بمنزل  
 سکه قرار داد و شیخ مرحوم را بر سر اطفال و در بیت بانی شده معنی و منت است  
 \* قول چون از و قلمونی بالغ گشت \* شرط و حرای آن عالم در چشم حایان نبیره نمود  
 \* مضافات \* مکانات \* چار باش \* متعه \* کارمار \* ترکیب مقلوب  
 یعنی بار و آن کنای است که در آن قواس سلطنت و حیره می یسند \* مذاریح \* جمع مدوح  
 های رقی و گدشت \* قول مکه عبد الصمد اصل محمد ام \* یعنی عبد الصمد اصل محمد ام  
 \* والا وید \* ترکیب مقلوب یعنی دد والا و المرید \* قول لب در مدی داشتم  
 یعنی دانا و همیشه راده علامه محمود دوم \* فرهنگ \* ادب \* شگفت \* مادر  
 \* قول مضافات آن آه \* این قول سنا بر است و تولد و در ام آودن آن کر  
 سنی رستم خزان \* حرم \* ن \* کنان \* نام یارچه ریشمی او یک وی گوید که مار  
 بر تو فرود آمده می شود \* گل حر دره \* خزمره و در آمده ی کبر گوید و گل آن بسیار  
 بقیه و \* سکنجیل \* آینه \* پردگیان خیال \* مصابین مضافات \* آنگاه \* جمع یک  
 در مار سده \* آنگاه \* جمع کار و کار و کار همان مضطربین \* صاحت و ملاحظت \*  
 بر دو معنی حقی و حیل \* مسوری \* پوشیده ماندن و بای مصد رست در آن  
 \* عروس \* زن و مرد و که جدا \* حریده \* زن دوشه \* عا \* حرامده عروس  
 و سادر حریده و همان مصابین \* مشتاطگی \* آراسگی مرگام آنکه من عبد الصمد ام  
 مضافات آن علامه و حرم و جمع مودم \* عوا \* اول هر چیزی و دیباچه کتابت  
 \* فراس \* جمع زبان \* طلف \* جمع چشمه و آن حمد و جبر است که در آغاز کتاب  
 می یسند \* خر \* گرا هر چه \* قنار \* بسیار بسیار دانا و با ارای ناکید ماله است  
 در آن \* قول نادر مکانات علامی آه \* معنی و در کثرت برای مدح و نهایی و نادر  
 اتمام المکنات مکانات علامی است پس صاحب المکنات کی است ب |



می شود و آن اشاعت علم خود است در حمد حقیقت او تعالی این هم از بنحوی است زیرا که در  
حقیقت نه دل جدا بکس تصور کردن می توانم و نه زمان آوردن لائق می پذیرم و توجیه دیگر  
آنکه نام بزرگش را بنعم ستایش و بیایش بر زمان عاقل و فاضل و گفتنی نافهی و کم عتلی است  
و بعد از استقامت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شوند از بیت اول است به بیت  
ثانی می کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بدین کردن از  
بنحوی بودی حکم شارع حکیم بوجوب آیه مذکوره که پاک از عیب و نقصان است در آن  
بابت وارد شدی و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب  
به بنحوی کرده غرض از آن آنست که اراده تفصیل ذکر نام و وصف بکس کردن  
نی حدیث قاطعاً آن فی الجمله و احتمالاً آن چنان است که میدانم گفتن و باین قدر صحت  
افز حکیم مطلق ثبات و متحقق شد و توهم ناشی دفع گردید و لیکن چون در حای حمد که متتام اقرار  
عجز است اثبات قدرت خود بر مذکوره زمانی و وصف دانی اگر چه اجمالاً باشد ثابت شد  
لاجرم به معزاع رابع از ادعای قدرت خود بر تمامی احوالی او تعالی نیز ادا می کند  
\* سفاهات \* میانجی نمودن شیع صفات مراد از آن ذات پاک منی صلی الله علیه و سلم  
\* قوله دست بسر \* معنی آن حیران و متحیر یعنی حیرل این از غایت قرب و نهایت  
تقرب بنمبر صلوٰه الله علیه و سلام بدو نگاه او تعالی و تقدس منجم و حیران است \* حم \*  
پادشاه بزرگ \* علاء القهر \* بسیار بسیار دانای روزگار و نابرای ناکید مبالغه  
\* قیاض \* سخت سنجی و جوامرد \* قلاطون و آفاطون \* نام حکیمی است که وزیر  
سلطان سکندر و اسناد او مسطور بوده است \* حقان \* در اصل خطاب پادشاهان  
چین است و بخدا بر پادشاهان بهر حال اطلاق می کنند \* انفس \* جمع نفس ذات  
هر جری و مراد این حاز از انفس بیکر یکی انسانی \* آفاق \* جمع افق که راه عالم \* قوله  
شهبه جان آه \* اعشش شاهان شاه بود به ترکیب مقلوب مرای تحقیق دو الیه را عذت

هدف کرده و مراد از آن اس حاد است اگر پادشاه پس اس حا اگر پادشاه و امر را  
 کند و قرار داد و شیخ مرحوم را بر سر اطفال و در بیت ثانی شده معنی و مست است  
 \* قول چون از وقتونی نالغ گفت \* شرط و حرای آن عالم در چشم حایان سره نمود  
 \* نما و صات \* مکانات \* چار ما نس \* مسد \* کار مار \* ترکیب مقلوب  
 یعنی مار کار و آن کنای است که در آن قواس سلط و جیره می رسد \* مایح \* جمع مدوح  
 نای رفت و گدشت \* قول که عدا الصدا الصل محمد ام \* یعنی عدا الصدا من اصل محمد ام  
 \* والادید \* ترکیب مقلوب یعنی دید والاد ملربند \* قول است فریدی داشتم \*  
 یعنی داماد و همشیره را ده \* علامه مدوح دوم \* مرهنگ \* ادب \* شکوف \* مادر  
 \* قول مفاصات آن آه \* این قول سنده است و تولد و راجع آدم آوردن آن که  
 سنی بر ستم حرای \* حرم \* س \* کنان \* نام پاره و ریشی ما یک و می گوید که مار  
 پر تو فرورده می شود \* گل حر ره \* خر ره و ادرا می کر گوید و گل آن بسیار  
 سید و \* سخیل \* آینه \* پردگیان جبال \* مصابین مفاصات \* آنگاه \* جمع که  
 در مار سده \* آنگار \* جمع که در کار و کارهای فاضلین \* صاحت و ملاحظت \*  
 برد و معنی حی و حمل \* مسوری \* پوشیده ماندن و بای محمد رست در آن  
 \* عروس \* زن و مرد و که جدا \* حریده \* زن و دوشه \* حرا \* حرامده عروس  
 و سادر حریده و رعایان مصابین \* مشاطگی \* آراسگی مرکام آنکه من عدا الصدا ام  
 مفاصات آن علامه و جمع مودم \* حوان \* اول هر چیزی و دیباچه کتابت  
 \* فراس \* جمع زمان \* خط \* جمع جمله و آن خود و عده است که در آثار کتاب  
 می و بسد \* حر \* کرا بهر چه \* تمام \* بسیار بسیار داماد یا مدای تا یکد ماله است  
 در آن \* قول مایح مکانات علامی آه \* معنی و گشت از می مدصورهای و ناریج  
 اسامی که کتاب مکانات علامی است من \*

می شود و آن اشات حاتم خداست و در حمد حشیت او تعالی این هم از بنحوی است زیرا که در  
حشیت به دل حمد با کس تصور کردن می توانم و نه در زمان آوردن لائق می بندارم و توجه دیگر  
آنکه نام بر رگش را بنرم ستایش و بیایش بر زمان عاقر و قصر و دگش نافهمی و کم عتلی است  
و نه از اتمام بیت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شده از بیت اول است به بیت  
ثانی می کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گشت و وصفش مدحان کردن از  
بنحوی بودی حکم شایع حکم بوح آیۀ مذکوره که پاک از عیب و نقصان است در ان  
نام وارد شدی و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب  
به بنحوی کرده غرض از آن آنست که اراده تفصیل ذکر نام و وصف با کس کردن  
بی حدیست قما آن فی الجمله و احتمالا آن چنان است که میدانم گفتن و باین در صحت  
افز حکم مطلق ثابت و مستحق شد و توهم شایع دفع گردید و لیک چون در حای حمد که مقام اقرار  
عبر است اثبات قدرت خود در تذکره زمانی و وصف دلی اگر چه احتمالی باشد ثابت شد  
لا حرم به منزعاج و مانع از ادعای قدرت خود بر شای احتمالی او تعالی نیز از انکار می کند  
\* بسفادت \* میانجی نمودن شمع صفات مراد از ان ذات پاک نبی صلی الله علیه و سلم  
\* قول دست بسر \* معنی آن جبران و تنجیر یعنی حرک این از غایت قرب و نهایت  
تقرب بهم بر صلوة الله علیه و سلام مددگاه او تعالی و تنجیر کس تنجیر و جبران است \* نعم \*  
پادشاه بزرگ \* علاءه اقصی \* بسیار بسیار دانای روزگار و نابرای نا کید مالمه  
قیاض \* سخت سخی و جوامرد \* قالون و اذ قالون \* نام یکیمی است که وزیر  
سلطان سکه دو اسنادار مسلو بوده است \* حقان \* در اصل خطاب پادشاهان  
چین است و مجازا بر پادشاهان بهر جا اطلاق می کنند \* انفس \* جمع نفس ذات  
هر چیزی و مراد این حال از انفس بزرگای انسانی \* آفاق \* جمع افق کاره عالم \* قول  
شبهت و جان آه \* اعلش شان شده بود و بر یکجه مقلوب مرای تحقیق و احوال را حدف





استوار ستون و اسنما کاره و در آن چنان و در رگ اسافین سلاطین و ترکب مکتوب  
 بی سلاطین و در رگ و عالی شان مار حال ظاهر اس قیل که ترکب اصامت سالی است  
 مادگه اش اگر که اصامت اسافین طرف سلاطین جبر سوارف است و در س قند سرم  
 تکلف عرض از آن سلاطین باد بر سر باد محمد \* اسلاک \* انعام \* و در س قهری \*  
 و در س که در و در قهر بران آمد \* قول ساسش قد می اساس لاطط آد اس داد \*  
 و در س و اقم است \* قافله سالاران شاه راه مقصود \* ایما \* سالکان \* جمع ساک  
 روده \* مراحل \* جمع مرحله منزل \* ماسکان \* جمع ماسک طاد \* مشاعر \* جمع  
 مشرطای عبادت \* مومن \* دشت \* اهدا \* راه راست ماض \* ایلاف \*  
 مام الدت کردن \* حالت نامه قفا \* دشت \* قول پس جان جان بالطاد \*  
 در سست و ابع است \* مائدات \* جمع مائدو \* تو مقاب \* جمع تو می مدو \* من \*  
 جمع منه \* حوادث \* جمع حادثه لائی که و رسد \* رس \* دور گاد \* طما \* سر  
 \* عالم صورت \* و سا \* قول می گوشتد \* این جامعین گوشتد است زیرا که اگر  
 به معنی حال لال باد ظاهر معنی عبادت و در سست مطرمی \* مدسی \* بهیگی \* عبادت \* علمای میر و ب آید از بد  
 که محمود امام را در سست بوده در محمودی دما گوشتد \* و نور \* یسار \* شایده \*  
 دمن \* صوت \* برگزیده \* اقصا \* برگزیده \* حاصل مصدر \* شام \*  
 جمع ششم وی خوش \* و رالی \* بفتح و ن سوس طرف نور که معنی شکو و دارد  
 و لک آلی رای سست \* حاکم \* دوستی \* و لا \* در سستی \* و رواج \* جمع راج  
 وی خوش \* روحانی \* بفتح و ن سوس طرف روح که معنی سسم است \* سلب \*  
 راج شدن \* صا \* روشنی و انعام و از سست و صبا خوشی و سمرت \* شفاق \*  
 جمع شقیق لاله \* حدائق \* جمع حدقه ناع \* سالی \* جمع سالی \* جمعی رایل و آن  
 گناهست خوش \* شام \* دماغ \* شام \* گرم حدید و لایرا این است

به سومات ایران \* اطراف وید و دایران \* خاکی آینه زش \* آد باش \* جمع  
 بوش برادر دبی ماگ \* دو مار \* بشت دادن \* حرف صلح \* بخی صلح \* ترساح \*  
 چری و نایر شده \* قول بهورت این ساعه \* ای بهورست این سکی \* صلح و بهورست که  
 نه خیرید و آید \* قول سبیلان برگ کرده ای ایزدی \* بنی لائق قول و تیرا اسیا و ادلیا  
 که و ده آه مرگو و بر آینه زش \* قول اگر تحقیق آن سخنان آه \* بخی  
اگر تحقیق سخی صلح و بیرد پایر ثنوت دست اندر الا حاکمی بقر شود که مالش فرد گفتگوی این معنی  
به طور و آید متیج \* تحقیق \* طرز \* نقش \* قول دست آوینگی آه \*  
 یعنی وسیله ایجاد گفتگوی انام ساخته آئین مخالف مالی و دینی که عبادت از محال و منافی است  
 و که دیگر مدخله ای که مردمان سکوت \* اگر راجد و بهجاب حمل بر اراده چنگ او و  
 چه اندامان بوده اند که این معنی ماسم خود می نموده اگر این حال دریاده بانیط حاشا از ان اراده  
اختراز و احتساب می فراید \* صوب \* طرف \* نهیست \* بر خاس \* را اثر حایان \*  
 میوه گویان \* قول سید شاهرخ میرزا امان خمار در حاطرات \* ناید دانست  
 که عبد الله خان با کبر فوشت بود که در ظرف شاهرخ میرزا علت مقابله او رخ ساقی از  
خاطر ان نه پس اکبر در حاکم میرزا مقام فقرات هرگاه و باطن الی آخره رفع و دفع  
آن که دست عبد الله خان می فراید \* مطالع \* جمع مطالع حای بر آمدنی \* آکها \* جمع کفو  
ابهر \* باطلاع \* نقش میرزا شون \* قول از بشار طغفات \* یعنی از وام الاس و شاهرخ  
میرزا از ان جمله است \* صنح \* در گذشتن از گیاه \* مکات \* دعوص و دله  
باید \* محر \* ماجد پیشانی \* التما \* پناه آوردن \* محمد \* نزرگی \* و علا  
مرئی \* محمد حکیم میرزا \* اما میرزا سلطان والی کمال بوده است نه احتمالات چند  
در چند ملا رست اگر شهر را نشان ده بود \* قول و آکه ایبار فرد و آه \* داسنی  
است که عبد الله بجان طور طبیعی اگر نشان ده بود که التما نودن ت میرزا و غیره

و عمره با سیاهی شامی از آنار محب اشان ما است پس اگر نامه دوع آن طبع  
 به عید الله حال در قام می فرماید که چگونه در و دایس مسیبان خاص در این آسمان دولت  
 شایه ما که محراب خراب آنها را بپای نیست اگر چه اولاً تحریک ناشایسته بایست خواب و دود  
 حمل بر حد ادب خود نموده اید سنانج جمع سیخو را نموده و پیداشده \* قول فصل موحاب \*  
 یعنی تفصیل موحاب شما \* قول راقم پدر \* دوش قول پدر بر معنی پدر مرده است زیرا که در قدوسی  
 هرگاه صند امر بعد اسم واقع میشود آنوقت معنی اسم قائل حاصل میگردد مثل حال آفرین و عمره  
 \* قول از سنانج حس است \* درین اشاره است باین معنی که این موحاب انسانی از بد و طالع و از سنانج  
 حس است شهادت واقع شده نه بر در و توب شما \* اسعد از \* دو حواس \* قول و آنکه مصحوب  
 مولا با آه \* ناید و است که عید الله حال مصحوب مولا ماخصیسی قاصد خود در مردا پیدا و خط خود را که  
 نوشته بود که پیرس حواس گشاده و دختر شامی که از من معنی دل بگر ایضا و اوم که سادانه ظهور این  
 امر که در قی خاطر خاطر شماره یافته باشد فقط پس اگر اس مسمون از خارج و ریافته قتل از  
 رسیدن نوشته عید الله حال قاصد را در پاشای راه عرق کرد اید و بعد از آن از روی بر  
 عید الله حال می نویسد که کیف صد حیف که قاصد شما عرق گردید و مسمون محب نامه هجوم شد  
 و در خواب اسعد از عید الله حال در امره که رمبویسد که محب د می چنان نیست که به ظهور  
 اینچنین امر حیف و حزنات نقصانی پذیرد \* سوح \* ظهور \* نام \* امسوس و دوش  
 \* روابط \* جمع رابط ایچ آن یجری را اسجری س باشد \* صوابط \* جمع صابط  
 نگاهدار محرم و آگاهی \* نظام و لایام \* بود \* قول ما لخص اگر جری می داشت  
 یعنی اگر دما از طرف شما تصور می دلی پر دانی به ظهور می رسید \* پدر آن مباری \*  
پدر آن عمر حقیقی مثل عم و حال و جیرما \* روح \* طرب \* حلال \* جمع حاصل بر رگ  
 \* نمود \* جمع عهد بیتان \* نواشن \* جمع میثاق عهد \* دو نیم \* وسله \* نمره نقد اخری \*  
 بگره نقد مزن دیگر \* مزن نم \* شان گرفته شده \* منتش \* تقش کرد شده





این حادثه در ملک اگر پادشاه • سیمین • گریز • ولایت •  
 پادشاهی • اسکان • اسکیم • سهم • شریک • عدل • هم سنگ  
 • سراج • پانکی و سکوئی • مرکور • پوشده • حکام • جمع حاکم • مساج •  
 جمع • سعید • عاری • مرد کیش • نهایت • چست و توانا شدن • بدل •  
 ملک • طمانت • حمی عظیم • شش • سوره • د • گنج • سر • دوس •  
 الدت گرفته • آتساء • جمع قصوی طرف • واور • جمع مادران • صبح •  
 بدالش • رحمت • مدگرف • بلکی و دمود • مرد و نام حای • نسام •  
 اتصال • نراکم • گرد آمدن • گریه • پشت • خاک • ادغام • جمع • هم  
 • خور • گدش • طرق • جمع طریق • اند • خوف • ماگ • خریه • نما  
 • تته • نام حای • قوله عربی • ملک و در اردون • نسی • مرکب • ملک •  
 و ظاهر این همه صفت حاکم تته • واقع شده • قوله در روسان آن مردوم را دهریت  
 می یبرد • این همه صفت حاکم تته • واقع شده • و مطلوب است هر چند که سری ملک روز  
 اردون مسائل در مای شود است و این همه صفت تته است پس در مصوبت لازم  
 می آید که هیچ مطلوب خود این همه صفت حاکم باشد • صفت تته • ناک • مطلوب • و مطلوب  
 هر دو مانند یک درست باشد و ظاهر همه عربی ملک را صفت حاکم نفس دور از عقل می نماید  
 چه مسائل در مادات حاکم خود واقع نیست لهذا آنچه آن مابین نوری کم که هر چند همه عربی  
 ملک این آحاد صفت تته ظاهر است اما صفت المال صفت حاکم تته است با عمار  
 مناسبت و تقریر نوحه ماس عمارت حاکم تته که تته وی عربی ملک و در اردون مسائل  
 در مای شود است می تواند شد و در هر نوحه نوحه در امثال این مقام بدل ظهور می کند  
 و آن اس است که چون مرکب اصافی مطلوب باشد و نفع و بیسی مذکور گردد گویم که آن  
 صفت مرکب است • صفت یک خود آن لیکن این قدر است که در تلقی عبادت

تفاوت است گاه قیاس این صفت بحر و اول باشد که خصات بود و گاه بخردن آن که منصف  
 الیه است چنانچه یگونی تحت مادش که فکر در است و تحت بادش که دوشیردان  
 مدلت است پس هر دو حق صفت ترکیب اصالی است صفت یک حر و ازان پس  
 در مهورت چند عرا منکات الی آخره صفت مجموع فقره حاکم تهمه واقع شده در صفت یک  
 حر و ازان ساعت یاری کردن نظرت سنگافتن و غیره کردن و مراد  
 اینجا خود و تامل است و در همه مطبوع این لفظ حرف فاف ظاهر اعلا طبع شده حرف فاف نماید  
 نوشت راایت تن آسانی زهار آمان اولیا جمع دانی دوست فایره کالی  
مخروشه نگار استه ملویات جمع ملوی پیچیده نادیب  
ادب دادن دوخش جمع وخت رسیده هایم جمع هیمه جاو پاییه سیریت  
سرشت سواد گردگد دشیر ساکین جمع سکن حای ماندن منعوض  
پیش آید و مراد ازان اینجا ایداد میدهد قوافل جمع قافله قول می شنیده بعد  
 این قول لفظ بود که خر قول از ملویات ضمیر الی آخره قوله شده مقدماست را تباد  
رام نظری قطع النظرین رهران هیبت ترس و بیم جمال  
جمع حل رس قوله بود وخت رفتن دستور سابق بود که چون مردمان داد و دیک  
اسیر کرده می آوردند می فروخته ملوج قوی باشد صحرائی و کم حقش و شجاع رحا  
امید لاخراست روگردانیدن قوله راه می گرفتند بسی رهبری می کردند  
بنامه نازاج تنها زیریکه راهداران از سوداگران ستانند زرگ سامان رایات  
جمع رایت سان نحوت خورد مخاطبان کوشش کنندگان غاشیه  
نیز پوشش مدافع جمع مدافع سواج جمع سواج ظاهر شونده هدم  
ویران کردن مبارزه جنگ کنندگان دیگاره جنگ سومات نام  
شکوه است منور ساحل کناره دریا خوزه کناره موتلم بزرگ

بزرگ داعای هر جز « نام » « ما آن دست » « بلاد » « جمع نامه شهر » « شش سال » « مل و  
« دخت کرده » « نیکان » « ارد در گدیش » « مالوه و حامد سس » « مرد و نام حاکم  
« به تار این ملک و احکامت آن آید » « باید داشت که اول نظام الملک را در  
« میان الملک حاکم وکی و دواست اگر تکلف ظم او تک » « از قضا اختیار او را آورده میرد  
« نمایان الملک در و بعد جدی بر این الملک سبب یک طرفی و کونه حوصلگی خود را ر عاده  
« اطاعت اکثر احرار است و در زنده دم استقلال روز » « ثواب و دیت » « باید گشتن  
« به حوصله » « سبب و آن مرغ و آن خام را در آن بهشت » « استقلال » « اینها نگارنی  
« این ساد » « سبک » « را » « ۱۰۱۵ » « اسبصال » « ۳ » « اریح بر کیدن » « به حاکم » « اریح  
« قریب است » « طره » « پر و در پیش » « سر کو دگی » « امر و امری » « قره » « تبیدی  
« پیشانی » « قره » « خلی چشم » « قول ساری آن ملک آید » « سقا هر است » « که لفظ  
« بسیار مصاب » « سوی آن ملک است پی » « اکثر آن ملک و در » « دولت » « اینها » « اینها »  
« به لفظ بسیار غلط باشد به علامت اصابت لفظ کسره است و حاجت نوشتن به است  
« اندر دسی سنج بعد لفظ سیاحتی لفظ مرید مطر در آمده نیست » « ترس » « قد در معیش آن » « توانا »  
« بود که ران ساری » « ترس » « شد » « بود که تمام آن ملک » « و شیع » « در حوزة نصر » « در  
« آورد و » « او دیکه » « نام حاکم » « تعداد » « شمار کردن » « اینها » « بهشت » « احاطه »  
« کشاده و دشت » « سید » « گلی » « اعلی » « آتشگاه » « کردن » « استقامت »  
« یک سخن یا من » « استقلال » « جمع سخن کار » « ار رانی » « سزاوار و از دستم  
« دولت » « داد » « سزاوار » « دولت » « اکثر با و شاه است » « آلاء » « سزاوار »  
« و دار گوئی » « شوی » « هر چه » « استکاده » « ماندقت » « او شمنی » « نگار » « جمع  
« نظر های طهور » « مقرر » « مردان » « کرد » « شد » « سبب » « سر » « صیوع » « شده  
« انبار » « شالی » « و در » « سزاوار » « آید » « یعنی » « حسب » « صلالت » « وقت

اشک یک منتهی آن بود که لوقان فی تمیزی \* فیر و فساد \* استند از \* لانت  
 گرفتن \* توقین \* دیری \* تولدرساندن ایلی در توقین آه \* محمی سما که در ابتدا ای  
 کلام ذکر خصمت مولانا حسینی که تولانا و رامی حاجتم که رحمت کم متعرا آنت بود و این جا  
 در نمونه مکتوب می گوید که فسادن ایلی در توقین ماند پس این معاملت را اما آن معاملت چه  
 و بطا باشد لهذا و حاجت این می توان گفت که اذا نما که دستور سلاطین کیا است که  
 چون ایلی بادشاهی را در خصمت می کند و حاجت نما که محبوبش می آید می ویسد آنوقت  
ایلی را از جانب حاجت دیر و ان می سازند پس گویار و اگی این ایلی از سبب معاملت رحمت  
 آن ایلی است بنام ان در ین حاجت رواگی ایلی خود را حقیقه توقین و در رحمت ایلی  
دیگری تقریر داده چنین و شده باشد \* واقعه \* رمانی که نما برسد \* است \* بلا  
 \* است \* پرسیدن و این جامه از ان مدامی است \* حلاقه الاولیاء العظام  
و جلا \* الاصفاء الکرام \* عمده دوستان بزرگ و خلاصه مرکز بزرگان بزرگ \* دودمان \*  
خاندان \* مبین \* ظاهر کنده \* وسائل \* جمع وسایل \* وسائل \* جمع  
وسائل \* تخصیص \* ظاهر کردن \* تخصیص \* استوار کردن فقط  
 تشریح مکتوب دوم که بعد الله از یک تصویر یافته

این مکتوب است مشتمل بر بهنود استحکام محنت و صفای ماضی و اطهار البت و وین و ادی  
 و در حاجت مکتوب جدا است خان که منضم بر ظاهر ادامی و مانند اوسایل و رسل و رسان  
ای جهت شدن خبر داد اگر باشد در ساده بود \* انسام \* خویش را انه  
تشیانی مخصوص کردن کلام مصادقت انسام کلامی که مصادقت بشان کرد چند \*  
است مصد مغنی مغنی \* موالات \* نام دوستان کردن \* مطای \* جمع  
ملوی نورد \* مطای \* جمع مغنی و محبوب \* مکتوب \* فوت \* مکتوب \* مکتوب  
توب \* مطای \* جمع مطای مانند \* مکتوب \* مکتوب \* مکتوب \* مکتوب

زرگی \* قاری خست \* سوار اسب \* مصارع \* میدان \* ایالت \*  
 سیاست کردن \* مرضی \* بالارونده \* تشاوه \* حلاصه \* خضاده \*  
 بازوی در \* مناسبات \* دوستی نیکوگر بودن \* دایم \* ششم حصه هر خبر  
 \* مطرح \* جای ادا حق \* آئینه \* جمع شجاع روشنی \* توارق \* جمع تارق  
 روش شونده و مراداران روشنی \* تمثیل \* حای طور \* شوارق \* جمع شارق  
 روش شونده \* نشد \* ملکه کده \* شوکت \* بهادری و دویزی حاصل مصدر \* صفت \*  
 زرگی \* مؤنث \* استوار کرده \* نسات \* دیرنی بودن \* انقار  
 مِنْ مَّاءٍ بِالْفُطْرَةِ بِعَالِي الْيَقِينِ الْفُطْرَةِ بِعَالِي الْيَقِينِ الْفُطْرَةِ بِعَالِي الْيَقِينِ \* آن کس  
 که رسیده است از آغاز خلقت خود به اینهای بلند آن کس که حاصل کرده شده است -  
 حرکت دایره شبیدگی پهنای زرگی \* قولنامه یکمین رده آید آئینه و شمع \* بشی  
 عدله خاں آه زوی بزمیک که که در پنج خود آن را در گرفت \* آئینه \* آئینه  
 ریم ساه و سعاد داشته باشد \* شور \* مردانگی \* آدم \* احب سیاه \* لا  
 رانفت ارکان صفت مشد \* بالک و ایم \* همیشه ماند ستونهای محبت ادب \* و قواریم  
 داولیه مؤسسه بحسب النظام \* و همیشه ماند ستونهای دولت ادب استوار کرده شده  
 به یک انتظام \* مدوح \* شامل \* مدح \* شامل \* همیشه \* مانند گردن  
 \* قولنامه رانفت آه \* مندرج و قولنامه ظهور پیوست حر آن می از و ضیق خطا شده است  
 نجات ظاهر گردید \* قولنامه صای ماضی آه \* ای حیدر اکیده صحنای ماضی شاکر دید و قول  
 شمرانهای ماضی و ظاهر مراد است \* الهیات \* جمع الهام و در دل انکدن \* سنایم \*  
 جمع مسمی شایکه برده اند \* آس \* جوگزش پیگیری و این جامع جوگزده مصدر معنی  
 معقول \* سنایم آس \* آگاهی و اطلاع که از آثار عالم بالا نمی رسد \* توهمی \* قدوت  
 دادن کسی را کاری \* آزل \* آخرتیه آن را اندام شده و پایست است



که این قدر باعث دوستی در میان است هر از یک نهی مملو و مملو خواهد شد . و اسما  
 اشاره \* نوان \* جمع مانع \* ریح \* فست \* اخص \* چشم پوشیدن و  
 آسان کردن در سینه \* تولد و در یک طوطی \* درس قول لطافه و راه و در یک سببی  
 مثل و مانند است و اسبی است که مردمان گمشده حد الهی را رسانیده بود و در آنکه اگر  
 دعوی حدائی و پناهمری در سر دارد و حد الهی را احصای آن حال بر طلال حلی متبوی اظهار  
 قطع رشته محبت و کاف و در باب ادبیات و در سائل یا کمر و شده و سپس ایگر  
 برای دفع شبهه حد الهی در جواب حلاوتی و یسد که اگر چه در آن باب سخن یا کردن  
 نیست بر سنی کردن داشت اما بکل چشم پوشی ازان امر سر مشی و اندکی کلام کنی الحقیقت  
بر دهنده نشی و مع آلی الله است مالا فی پیدا شده انکسایین قطع بود و شعر میل ابر الاله  
در اول \* میل ان الی رسول قد کفها گفته شد که صاحب فرزند است و گفته شد که  
رسول ما و اگر است و مکه محمد رسول صلاه الله علیه و سلم دیدید \* ما فی الله و المومنین  
معه من یسار النور و کیف انما \* و او رسول کلمات یافته از زبان حلقه \* پس  
بگو پس عاب نام \* و او اندا \* مکوی \* هست کردن \* گشتن \* پروا \* فان  
و تنه \* حای دفر \* قوله یح ای دیکوس \* ای ار اندای پیدا \* پوشش \* تو \*  
 راست \* ناب \* دس \* سیک \* را ده \* الملك و یلین \* نویا \* ناب \* دین \* هر دو  
 بهر ادله می باید که آن رحمت آن دیگری بر پایست و قاعده یا کثر \* اس است که اگر  
 یکی بر ادبی میزد آن دیگری هم را و اید \* میکرد \* قائل \* بر پس \* معنی \* دفر \* کرد \* ناب \* دس \* را  
 توانم قرار داده زیرا که ظاهر است که شای ناب \* دس \* موقوف \* است \* و شات \* دس \*  
 مستمر بر تفسیر معانی هر دو بی حد و دس مکس \* شات \* و قرار \* داشت \* پس \* اگر \* بر اطل \* شبه  
 حد الهی حان اس قول را سند \* آور \* داس \* نمود \* که اگر \* دس \* ما \* حلی \* در ادبی \* بیت \* چگونه  
ناب \* ما \* راید \* و نه \* بی \* دس \* تولد \* دلیل \* قانع \* و محنت \* مناجیح \* ما \* دس \* ناب \* کسر



لام آخر لفظ دلیل به جهت توصیف آن به لفظ قطع کنایت میکرد و همین طور در لفظ حجت  
 اما از اینجا که بعضی فقها در امثال چیس ترا یک حرفت با جمع تنظیم و تنجیم زاندمی کند قابل تنبیر  
 نظر بر آن درین مقام آورده به راسخ استوار خواص جمع جامع گرد آورده به نام  
 جمع است جوامع بهم برکت متناوب یعنی بهم جوامع بلند به نام موصوفات جامع صفت است  
 است یا قن هالت استامه صفت مطرت هالت مصدر معنی منقول است آرایک  
 جمع او یک تحت کاف به بدائع جمع مدیده مادر و عجیب ودائع جمع  
 و دیگر امانت حضرت درگاه صمدیت بی یاز شدن بیخ سیاه  
 وسید کشاده نسج کشاده مقرر جای قرار آفرید جمع مکان  
 محال جمع محل خوار جمع حارس سوره خیرول جمع خیل اسبان کلمات  
 جمع لیه روشنی سیوت جمع سبقت شمشیر خواقین جمع حاقان گنایس  
 جمع کتبه عبادت گاه نرسان کرد و هم نام گر حادثه دارد خذلان خوامی  
 ایقان بی گمان شدن ائمه لله تعالی و نقل من احسان برای خدای عز و  
 پاک جمود جمع حدشکر هود باشد نامک هند و بعضی گفته جمع بندی انیساط  
 درست شدن تصدق تصدیق کیده چینی قوله احسن كما احسن الله الیک  
 یکی کن چنانکه یکی کرد ای تعالی سویی تو نمید گسردن دانست مهربانی کردن  
 ناسبس بیاد کردن اشاعت پرانگه کردن آفرینی جمع افسیه آرزو  
 رشکات جمع رشو آریکه از جایی بکده کتاب ار مطرات جمع مطر  
 باران استنان نعمت دادن وین نهادن بد ذوق رابر گنار جمع کارفر  
 سکر حرار جمع حریره تاپو تندی ظلم کردن زائران زیارت کنندگان  
 حرمین الشریفین که اوده به بزرگ رادها الله شرفا زیاده کند اند بزرگی آن  
 برود را سنگ راه مانع و مزاحم قول پیش نهاد طراوه ای چون اندیس

ارس مهتاب دراع حاصل شود و از آنجا که گنار در یک در حرارت در نای شود و در آمده دست  
 نهی در ار کرده سبک راه زائر و ناچر شده اند پیش نهاد خاطر آن بود که مدد و عنایت  
 الهی و دین و ایرونی سرور شده آید و از آنجا که در حسی بی ارطیم و ستم گنار و کورس  
 پاک ساریم \* عراق \* نام ملک معروف که در کنار دجله و فرات واقع است \* مخزنه  
الزینیه \* حای کرمت اسرار \* مدول \* در گشتن از راه \* بی ادا و بیانی  
 ادنی \* مارق \* روشنی \* رشته \* راه شدن \* راجه \* حساب یکساله  
 سیمان \* مهر \* مصادقت \* مدد نمودن \* سلسطان \* دوم جو و دجیره آه \*  
 اگر بعد از آن حال می نویسند که از آنجا که در مولا سلطان دوم موافقت احوال خود را که با احداد  
 والی عراق بود و با ودا نگاشته نظر بر صف ظاهری والی عراق کرده ستم گرفتن ملک و  
 شده است قطع نظر از آنکه والی عراق مرد شریفی است لیکن محسوس لحاظ این می گویند با سزا و داد  
 یکی است می خواهیم که سعادت او در تمام علی الخصوص و تشکله ملاقات آشنایان با اسلاف  
 والی عراق سطر می آید آفت زبانه را غایت او در مدد خود لازم می نامد خصوصاً در سظم  
 دریافت رسید که والی ایران ایلی خود سسی علی قلی و امامت دهد و ایا حضرت اسعد هائی  
 کمک والی عراق در نگاهار و راه بوده پس مرد راست و ادب گردید که لطف عراق  
 دجیره و دیم \* کمان \* لم یکن \* گویا آن بود اصله گاه لم یکن \* دکاب \* برای تشنه دان  
محب \* آن که معنی تحقیق است \* سبتا \* خصوصاً \* آسلاف \* جمع سبک پدر پیش  
 \* فخ \* جمع فخر \* مده ایا \* جمع مدیه و مدعی چرب که از روی محبت برای دوستان  
 در ستم \* أد علی \* لقب \* علی قلی ایلی است یا نام حائی که ایلی مذکور نام شده  
 آغا است \* جان \* دوال \* سست \* قراست \* ماید \* دانست که از آنجا که  
 عدالتهای \* جمع \* اسطفا \* امیر \* تیمور \* که اگر یکی آزاد و داد است و می رسد بعد است  
 قراست ارقام بوده \* مید \* و کردن \* سیادت \* پشوائی \* شفت \*

میرزا میر قلیش بیام ایلی عده الله خان = تخیم = بجای مر با گردن خیمه = مر اداق =  
 جمع میرادنی آنچه بالای حق حاکم کشد و آرد و نهدی شایه گوید = مترف = جای  
 نوبت = بیام = جمع جمیع = تخیم الخیرین = حای جمع دود و یا یکی در یای ذر سن و دیگر  
 در یای روم که در آن جای می و متر خیر علیها السلام ملاقات کرد و دود و ایمازان برود  
 یکی اردات خود گنایه نموده فردی از دات عده الله خان = مطلع السعدین = حای  
 طوع و طهر و دیک تخی = بالمشافه = رورود = وسالت = در میان شدن  
 = بها = حوالی و زیباتی = استنداد = طاب و قوت = افاست = جرد سایدن  
 = تیاض علی الاطلاق = بحشد هملان و مراد از آن حدای تعالی است = مجلس اسس =  
 مجلس مایوس مصدر معنی مقبول = سانس = جمع بیس چرخ بزر و پسندیده = حقایق =  
 جمع حقیقت ثبات و سدادار = سده اکت = جمع شده یغ و زوگی = دقایق = جمع  
 دقیقه نیز باریک = اشباح = جمع شبح جسم و شخص = خواست = با کسی انس  
 گرفتن = تو لایعذونی که در مات قصه در دشت برخ میرزا آه = دانسی است که شاهرخ  
 میرزا و فرزندان او ظاهر از اگر باغی شده مام غیر دولت که کثیر حمت مغالیه و محادله عده الله خان  
 مایای اکثر بطرستان توران رفیع چند مار با فوج طغرموج عده الله خان جنگ و مقاتله نمود و  
 از قساکار هر دو فقه هریمت و هریمت خود و دود و فیتیای عده الله خان حطی محتوی عده و  
 مدد مت اید و دولت و جواروی که از دست لشکر عده الله خان در ایشای حدال و قتال دست  
 شاهرخ میرزا و فرزندان رسید و دودا که اکر اقام فرموده و سپس اکر در جواب مدد و  
 عده الله خان می نویسد که هر چند او تنهایی که ما و رسید هر یک فعل ناشایسته که او مقترضی آن  
 بود که حال تنهایی او نا ایں جا و سه و هر تنهایی که ما و رسید از الهام و مانی بود و است  
 و دشت برخ میرزا و فرزندان او را و گنای چندی در چند التیام و نگاه اس پناه ما آرد و غیر از آنکه  
 تعبیر است و دحض فرمایم و هو حق و نظر در این راه و امید از شایسته است که از حرایم او و دگر و د



و پس و این حامد از ان عبارت فصیح و واضح \* بها و قوا تا آقا \* یکدگر اید و یکه نام نام خود  
 دوست شوید \* فرعاه \* نام شهر معروف که کبوتران خوب بازنده در انجا می شود \* طائر \*  
 پر دم \* زی بال \* صاحب باز \* استاش \* بلند شدن \* ایتر از \* جنبیدن  
 \* قول از فرعاه آه \* باید دانست که در زیر لفظ از کبر فرعاه واقع است و در مصدر و کور  
 است یکی طلب داشتن و دیگر فرستادن و لفظ از کبر فرعاه مذکور است برای انتزاع در آوردن  
 و خبری از حامی آورده یعنی چون از اغلاب مودم و دیگر لفظ از کبر فرستادن می باید و به حجت نکند  
 صفت کرده از سبب است یعنی از فرعاه طلب داشتن و سبب فرستادن کبوتران و آمدن  
 حبیب عشق باز طائر زی مال شوق و در انتماش آمده است و اگر لفظ آمدن نمی بود اگر چه ظاهر احداث  
 در سست می شد زیرا که در زیر فرستادن داخل می گردید اما چون خیال آن می شد که شاید حبیب  
 شوق باز دام عده انده حان از فرعاه طلب داشته فرستاده باشد آوردن لفظ آمدن مناسب  
 نمود \* اول استشام مود \* فعل بود اگر است \* کوه و کوب \* بازی کردن \* ارباب  
وحد \* صاحبان عشق و عارفان و سالکان \* ممداء \* آغاز و مراد از ان این حامد ای تعالی  
 \* ممداء \* جمع ممداء \* آجیان \* جمع جین گاه \* طاب \* چادر  
 \* سلاسل \* جمع سلسله زنجیر \* قول و گره آه \* یعنی اگر خر و دامی آنها یاد از نسبت  
 شوق ندهد و موجب توجه بممداء شود سپس حضرت واجب تعالی بر سر ابر آگاه است که اشتغال  
 صوری نگاه بامثال این امور به کمال توجه من کمداء هست به هیچ نوع مانعی نیست یعنی  
 اگر این چرخ کبوتران موجب از یاد توجه می شود و در کمال من سبب مغفرت هم نمی شود  
 \* تشریح مکتوبه سیوم \*

که بممداء خان بر قوم گشته این مکتوبه است مشتمل بر اظهار آشتی و صلح کل و اتمام و محبت کل  
 و امر از هر بیزگاری و دیداری خود مع دلائل آن در جواب مکتوبه عده انده حان که مستر غیب  
 و غریب اکبر لظرت آقا و یگانگی و متمسکین طبع و تسبیح لعل ظهور صفت در دین اکبر

اگر بود \* استغفار \* آگاهی \* آیدان \* حاتم \* گمانی \* گمان جمع کی  
 پادشاه بر رگ دور گمانی مایست است \* چارمانش \* سد \* ار آوری \*  
 ارماری \* قول \* استقامت \* گلدسته آه \* سزا و قول پیراه \* حوسدلی و جره حران  
 بی و در و خطا نشان موجب حوسدلی و شادمانی شد \* و بیهم \* نوح \* قول  
 سخنان دلادیر دوستی آه \* بی هر چه عارضه برین شامه در باره ناکیه مالی محبت و  
 تشبیه ارکان موت سخنان دلادیر مرقوم فرموده بود و صوح پوست و نبات پس  
 حاطرم افتاد چه اران حاکم اس یار مد در نگاه الهی از اندای سلطنت دانی باورده ناکس  
 و ناکس حرار دوستی و آشتی منورده از پس ما آن برگزیده حلالین حران خود داد  
 چه هر که حافظه در ملاحظه خواهد شد \* قول و آنگه در در حسادت نامهای گزافی آه \* باید  
 دانست که عهد الله جان آر خارج دعوی حدائی اگر دو باقیه مدتی ارسال نرسد و در حال  
 موقوف بوده بود اکثر طوط از طرف اکثر مشر استقامت و عدم اطلاع اینچنان و امکان  
 نزد عهد الله جان ریاضه می شد عهد الله جان پس از مدتی در حواس خلافت که بگوشش مار شده  
 بود که شما مدای و دوی حدائی و پیغمبری در سر دارید از من مکرر ارسال قاضی و اظهار  
 دوستی قصودی راه باب اگر اس معنی در یامه در ماده احتساب و آخر از اران دعوی  
 عهد الله جان می نویسد که هر چند در ماده در یامت و عدم اظهار لازم دوستی کرد و بنوب  
 شما نگاشته بود حصص مودم لکن اصلاً مودم و مودم شده پس در حصص لی معنی است  
 \* قول ساخته بود \* بی که شوی ساخته بود که مالک کور شده \* قول که دانی ار ساده  
 دلا \* مراد از این عهد الهی و مودم الهی و مودم حان و عزم ار امرای ما حبان که  
 در مکه بود \* بفرما که شکارند \* سالوس \* که در \* قول اگر چه بی آرزوهای  
 در نگاه آه \* شرط و قول سزاوار دوستی الی آخره حرای آن \* حرم \* ناز  
 \* بترس \* آفات و مهابت \* احصا داده \* بی مقرر شده \* مایل \* جمع باب

مذنب \* عقل \* جمع محلت مذنب \* آمثال \* جمع مثال که معنی حرمان است و رسوخ  
 مشوع غلط طبع است \* عایتس آیتها یا مثل ماید نوشت \* وقوع \* سرنام \* وقوع \*  
 رز و مانند \* فصلها هم <sup>در</sup> کثیر مصنف <sup>حلقه</sup> فصیلت و زرگی دادیم آسان را بر اکثر  
 آن که پدید اگر دیم \* کوهر شب چراغ \* گوهری را گوید که در شب مانند چراغ روشنایی  
 دهد \* اصحاب عقل \* اهل شرح \* دگا \* عقل \* اوقات عقل \* کما \* قوله  
 و اکنون که در آیتس پناه بیش و سبکگاه مولا مایرزا احان \* باید دانست که میرزا احان ماشده  
 نوران شخصی فصل غیر متقدمین و مذنب بوده است اولاد و نسک ملازمان عهد الله خان  
 مسک بود چون عهد الله خان ضح دی او در یام از مارگاه خود او را بد و ساخت بستر  
 بجناب دولت قصاب و بر مارگاه غریبات محمد اکبر شاه مشرف می گرد و دود و ملاقت  
 در دست خود در مصاحبت از دیگران گوی سفت در بوده بهر طریق که می خواست اگر را  
 به آن کانی می نمود گاهی مخزبات اکبر ملائک داشت می کرد و گاهی تر این الوهیت او مایات  
 می آورد و در گفته رفته این خبر بعد الله خان رسید عهد الله خان به دیانت این معنی رسم شده  
 ایامی در باب ممانعت او سال و سال و سال با کبر و شسته و دیس اکبر بامر دفع شبهه  
 عهد الله خان می نویسد اکنون که دانش پناه مولا مایرزا احان که بحدین صفات موصوف است  
 هر چند بادشاهان دانسته و اسم شیبی مابین نوع مردم نمی باید اما پدید است که جائیکه خرد و در بین  
 شواحد اید رسید قسم میرزا احان که گورمان نخواهد رسید ازین جهت بشما از ملازمت خود او را  
 بر طرف فرمودید شرف ملازمت ما مشرف کردید و عمارت ازین جهت تالفا نگردید  
 در رسوخ مشوع فرو گذار شده و چون در فطرت صاحبان عقل و فهم لازم است که در بین  
 و نسبت عقل را منظر گنزه آینه همواره استنداد از عقل طلسم حصو صا در وقت صحبت  
 با جوانهای سیر دل که از برای خواهش حاه خود از آیات قرآنی تفریحی کند ازین راهگه  
 دل دانش گزین من همواره مدد میرزا ای موصوف در تحصیل مرصعات الهی و جبره می باشند

[illegible]



پیاپی حاصل مصدر . حمام . درگاه . یکریا . بزرگ . امکان . مخلوقات  
 . حقان . دس . مجلس . جمع مجلس . احمال . شهر . بی دردگو . بیو ده گو  
 \* مشرّب \* جای آشنیدن \* عد \* شیرین \* واجب الوجود \* هر چه در وجود  
 خود محتاج فخر باشد مانند ذات ماری تنائی که در وجود خود محتاج عبریت \* کوتر دستان \*  
 ساینکه بسبب بی سوادتی دست ایشان بمناصه دین و دینوی نمی رسد \* مرازم \*  
جمع رسم دستور \* قاروغ البال \* حاطر جمع \* مرا یا \* جمع مرید علی \* خاقاه \* حار  
عبادت خان معنی خازنه معنی عبادت \* ما قوس \* چو یک ترسیان وقت نماز خویش  
 می نوازند \* تولد مایز سر یاز آه \* ای چون این مردمان ما چنین اطاعت کردند ما نیز سر  
 نیاز بر زمین حاکماری و تارک امید در رگه آوند کاری باده آزوی آنها ابداد  
 ایشان را آوردیم \* تولد این کار و بار سرانجام یابد \* ای هندوستان از بنماها و دینها  
 و قیبه پاک شود \* قرل باش \* دور کی معنی سرخ مرد قری معنی سرخ و باش معنی سرخ  
آن قوی است که گلابی سرخی پوشید ازین جهت آنها را قرل باش می گویند \* تولد  
والی خود \* براد از ان شاه عالم والی ایران \* تولد حقوق اسلاف ساقه \* حقوق  
مفادات اشکاف مفادات الیه ساقه صفت اسلاف است \* تولد سلطان دوم آه \*  
 باید دانست که در میان پدر و حد سلطان دوم واحد والی عراق بود و موافق این معنی  
 بود که همیشه میان خود داغ دور زند و نیکه بگ معاون و دگار باشد \* تولد و درین  
وقت سموع آه \* دوین قول و اد حالی است ای حال ایک و رین وقت مسموع می شود  
 \* تولد در دل چنان می گذرد آه \* اول و شده در دل چنان می گذرد و بازی نویسد  
 می خواهم ظاهر این محسوس که از مطری آید سابر و مع آن باید گفت که در دل چنان می گذرد که  
 شرح آن می کند و آن اینکه از آنکه آئین یگانه ی بیکه لی که بآن و الاد و فان سایه است  
 که است و به تکیه چنین و چنان شده می خواهیم که چنان زودیک خرامان رسیده شود الی آخره \* تولد

\* خورشیدی است \* ای حقیقت است \* حکیم بهام \* برادر اول الفج گیلانی است به این  
 نام داشت و بنده خدمت سلطان مشرف می گردید اول حمت لیا ادم لیا چون یکی محاسب  
 می شود بعد از آن باسم بهام عرت می نامد و در خلوط ششامی و شعر همی بکنای زمانه بوده است  
 و بعضی و دانش بهره وافر داشت هر چند اول به مصحف ششده و حدیث نگارانی مخصوص  
 بود لیکن در شادست و قرب پادشاهی مرتبه بلند حاصل ننموده و در سال می و یکم از خلوس  
 ارامی که بهوشباری و غنیمت او در نگاه دقیقه است آناه نامت شده بود و با یکی مگری رود  
 حدیث حال و حمت می نامد و از طرف در حق حکم که در این فقرات چند و نام که بعد از حال  
 مرقوم شده بود صورت نموده یافت و آن ایست اقدت و حکمت بنده زده و مرقوم  
 بهوا حواه عمده و مرقوم کار آگاه حکیم بهام و سوای این القاب مثل محض راست گفتار و جیره  
 در نام سلطه است و در زمان حمت او عرض آشیانی مکرر و مودت گناردان بهد که  
 حکم بهام از خدمت ماطاشه در طعام لذت نمی یابم و در سال جلم سه مکرار و چهار مری  
 بنام صفت مرغ و خوش پر دار نموده و پسر یکی حکیم صادق و دیگری حکیم خوشنالی مکرر  
 \* تو اجد \* جمع مودت شریف شدن \* تو نمیدان اشتغال صوری آه \* یعنی این بازی حواه  
 یاد از نام و دوق دید یاد بهد هر طور این اشغال صوری نوعی مایع شاید بهد و دی که  
 مرا حاصل است بیست \* شرح مکتوب به چهارم \*

این مکتوبیت بر حسن آنکه بهادر و صبی و آفریننده ادبیم الهی و نصائح داند زرد و مملو  
 مودت ارسال بهد و کمک در جواب مکتوب شاه عباس که شهر انچه و دوستی و دفاق  
 در جواب است کمک و مودت بود \* آفرینیت \* به \* حلی خلل قدس \* هر که است  
 بر مکی پاک او \* شاه \* نامد \* یشاط \* جمع تظ \* عقول \* جمع عقل \* پداول \* جمع  
طاول حی و در این حواره از آن خلوط است که هر که در کتاب می کشند \* نوم \* جمع  
 نعم دانستی حاصل مودت \* مذکات \* جمع مذکوره یاد \* مکتوبات \* مودت



[illegible]

دست درازی - توسیع - فراخ نمودن - آفرید - جمع روانشان - استدلال -  
پناه - جشن سایه - گل زمین - زمین گل ترکیب متلوب - تنت - مام شهریست  
متصل کنشیر - غریب - مام شهریست عاصب عریل گل - صباغ - جمع سبع دود -  
قلاع - آی قلاع الطریق که معنی دوران است - مردان - آیندگان درد دو دگان  
تبار - جمع تباب دوباه - طریق استراد - طریق فریب - طریق - جمع عایه  
غرد بهشت شاه عایش مکان مرا دازان شاه طهماس صدت - عاس - مراج و مراج -  
در نیم بر م - اطمینان - آرام گرفتن - دیار - جمع دار شهر خانه - ماض حقیقت  
تاسیس - ماض حقیقت سرسخت - موت - خوانندی - تولد دورین انگام - بنی  
دورین مترک - تولد مهم قد دار آه - ماید داست که از فحوا ای کلام معلوم می شود که دورین  
و تبع نه قد دار در قصه شاه عاس است و نه مد حل میرزا ایان قد دار دود تصرف اگر  
لیکن والی قد دار باش شاه عاس نار قال می افروز دو میرزا ایان قد دار طرف دارنی و الی خود  
می کشد و ماد ست شاه عاس می نماید دو میر ایان قد دار آه - ساز دو قد دار را تفصیل مخود دو دو میرزا ایان قد دار انیز اد دهد - نگار س -  
سستی بودن - تثامه - سنی - نگاره - جمع مکره سختی دو مراج - استطلاع - اطلاع  
جبار - آزمودن - قطعا - باطل - مانن - جای پناه - آفرید - باید تر - بیم -  
نست - تولد مخلو خواشی آه - ظاهر از بن جبار ست چنان می باید ای گردد که در میان  
انواع اگر دو میرزا ایان قد دار شبه جنگ شتمل است و میرزا ایان هم مخالفت باش شاه  
عاس قد دار دود اگر شاه عاس چنین می باید که مخلو ماض ما دو که اولاد قد دار را  
از میرزا ایان قد دار مد حل خود دو آرام دازان اگر میرزا ایان از نافرمانی ماد م گشته  
ایمان ست شمال زم شمر دورین صورت فوج ما میرزا ایان مقتضی شد هر گونه امداد ایشان  
نادر لیکن بسی از وقوع الاعب میرزا ایان ما زی باید که چون میرزا ایان اولاد از



مد کنده • عرض • حسب و شرف • ناموس • پنهانی • مشایله • آسان گرفتن  
 • تو که آدمی زاده و پروریده آید • بی آدی در کار دنیا که پایدار است دیده و دانسته  
 نقصان خود نگزیند در کار دین که پایدار و قائم است چگونه • سستی و غفلت نماید پس هرگز ده  
 از دو حال بیرون نیست یا حی یا قیوم صورت و ادوات خود را در دست جویدگان  
 و نماید که پیروی او کند و یا حی و قیوم صورت و ادوات خود را در دست  
 نادانی و جهل است لایق ترحم و شفقت است • هر او را در دست و ادوات پس بر تندی  
 شون این مقدمه نماید که دشمنی و بغض با مردمان است اختلاف و اذیت نماید • رشیده •  
 حاصلت • تو که از مانع این رشیده • بی از فوائد این نصیحت فراق خوشگل آنست که  
 وقت غلبه غضب دوستان یا دشمنان پایمال می شود و دشمنان دوست ندارد  
 دحل که در حیرت می ماند • قول است • ای باید نسبت • تو که در دایره بی  
 باید گردانید • ثعلوی • پیچیده • خریم • گرد اگر دهان • جریده • تنها • بنظرمان • لازم  
 کبرندگان • اعصام • چنگل در زدن در گاب سعادت اعصام را گاب چنگل زنده  
 سعادت مصدر معنی قاع • ملهم • جردنده غیب • تو که هنوز آیات آه •  
 بی هنوز کشمیر ز سید • و دیم که مادران فواح با که کشمیر معین بودند و بحسب  
 صفت و قیاس شریک ماغبان شده بودند سر آن مایه قادر اند و گاه ما آورده اند  
 • مهبط • حای فرود آمدن • استسما • سعادت حاصل مصدر • انقیاس • امال آیین  
 بی حوت شونده است کبره امال یک الف بادل گشت آیین شد • سال • خلاصه  
 • استاس • قه که گشت و آتش فرا گرفتن کلمات خیریت و اختلاس کلمات خیریت  
 آینه مصدر معنی منقول • تقوی • سپردن • حلوت انس • حلوت مانوس مصدر  
 معنی منقول • هر چه امید کرده شده • شاکل • جمع شاکل عادت • بگوید • جمع  
 مکیده • تمسک لیدن • نماید ات غیب العیب • نماید ایت عاظم و پیماید • نماید •

\* مؤید \* مذکرده شده \*  
\* تشریح نامه اول \*

این مایه است که در فتح کشمیر شخص اسد غای ارسال و تسل و رسائل و اظهار مقدمات تخریب  
و ترس آن والی کاشغر مرقوم شده \* کاشغر \* نه نیست منصل کشمیر \* شگرت آغس \*  
و با \* شکر \* مهات \* نهس \* گمان \* داور \* پادشاه عادل \* مهال \*  
استاد مثل \* انگل \* حاج \* قوله سید آمدگار ای شایسته آه \* اکبر والی کاشغر می رسد  
که هرگاه عظیم تر از کارهای لایق آن است که قدر و حرمت هر کس مشاهده موافق آن  
دوستی با آن کس می آید و بلکه امیداران توادد و دوستان است که هم چنان که مادشان  
و توکار پدر و خود حمایت ابروی کرده اند و است سلسله حسان دوستی شده همیشه  
درستادان قاصدان و امکات سمرت بهرامی خاطر می شود آن گوهر انگلیس هم لطایف حدس  
و افلاکیم زیاده تر از همه طریق رسالت کشاده بهره رساند نمیدی و چیک بگو ادهی را  
زیب و بدیت عشد \* صنوت که \* حاکم گر گزیده \* سر کین مقلوب \* بی حمانه \*  
لی کاره ولی نگمانه \* استیلا \* قوت و پشتی حاصل معذر \* بسترگ \* برادر گتر  
\* رایان \* این لطو و صبر مطوطه مطبوع شده کای آن ربابات مایه و نیست \* قوله  
دوم هنگام آه \* یعنی درین هنگام که کشمیر از سیدیم معلوم بودیم که حاکم ادب شایسته  
نگرادرار هم رسالت رسانده بودید این معنی یا حجت مرید طاعت میرا شده \* قوله  
چون در بیواد حوادث نروده آه \* یعنی چون بالصل شاه مراد ایلچی شانه دوست ظلم و  
سیدی تر اقل نهاده \* در هنگام رسید در حال ادنوارش کرده و او به طرف شامرو و بزم  
\* مایل \* جمع مایل های گاه \* قوله بر تو رسیده \* یعنی ظاهری شود \* قوله یکی از طرز  
دایان آه \* یعنی یکی از دایان \* در راه \* درخت دروگ \* دیده \* دری \*  
دانی \* سواج \* جمع سواج \* منقش \* منقش کرده شده \* قوله با که آویرش دارد \*  
بسی ما که دوستی دارد \* دو قون \* صاحب قون \* غازه \* گاه \* است که زنان



بر روی باند را ... و تشریح نامه دادم که بشر ما را مکه معظمه نور زیاده .  
 این نامه ایست بمنضم و نظم و بحر و اوزان و ادب و عذوبت و قوت و دلایل  
 آن بخت بوی این چند و چند و بعد از آن فرستادن آن رای مشرق و قنات که منکره همراه شمع  
 عهد النبی \* شیرآفتاب جمع بشریف خود و زرگ جبرقی که اجلی سادات یک \* مؤتمره \* زرگ داشته  
 \* مؤتمره \* و در شمل \* مَا نَعْبُدُكَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ دُونِ الْإِنْسِ وَالْأَنْفِ وَالْأَفْئِدَةِ وَنَعْبُدُكَ أَنْتَ وَنَعْبُدُكَ أَنْتَ وَنَعْبُدُكَ أَنْتَ  
 خداوندی تبارک از بدی نای مرومان و از خود اوست حیای \* الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
 اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَظِيمِ الَّذِي لَهُ الْمُلْكُ وَالْإِلَهُ الْعَظِيمُ الَّذِي لَهُ الْمُلْكُ وَالْإِلَهُ الْعَظِيمُ الَّذِي لَهُ الْمُلْكُ  
 برای نداده و کفایت است کن حد ایزدی جمیع امور و مبالغه نماید بر مدبرگر بیده و بر پندگان با و آسان  
 که بتولی بود و کمال او بدو چسبیده که در سادات باد \* رایا جمیع بریه حتی \* مسلم \* بعیت  
 و آنرا \* اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ \* زبردگ است بخت او \* مُرَدُّ الْكُلِّ \* خوشحال \* مُشْرِخ  
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ \* مؤلف \* بیس \* بوی چرخ از آفتاب \* طوری از احوال  
 \* محمد \* با جمیع حاضر \* فخر \* جمع یقیر \* بقدر منظور \* نامه از و آسان و سهل  
 \* مؤلف \* جمیع نامه خوان \* مخلوط \* مرده نموده \* لذت یافته  
 در جلال کمال و در بهترین شهر \* در آن حسن انعام \* نیک ترین جای \* زمره \* گروه  
 عَسْكَرُكُمْ فِيْهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ \* بیکه نه خد گانه در رخها و در بخش و این آید و در اش ساکنان  
 بهشت مازل شده \* حاج \* حاج حاجی \* میر حاج \* حمزه و حاجان \* اوزار ارات  
 جمیع اوزار و عیش \* نفع و نوازش و شمع نمایان \* صد و امانت داده \* بحر خاوه \* راه  
 وزیران \* با و خا \* صد کش \* آشدار \* جمع خیر \* مجسم شراذقت احاط \* حای  
 و بر و در زرنگ \* کتم \* بوی مشیدگی حاصل \* صد \* حیرت \* دانه و حرا بزم \* جمع خیر  
 گدازه و خانی مذکور که آنرا \* بخت \* بزرگ \* بخت \* است \* دود \* و دانه \* کوشش  
 \* اکبر \* و در شمشیر و سرگشتی \* شبیه \* خوش شوی \* در ریح کسب \* قنات میران



\* انفلاخ \* جمع قطعه گوشت زمین \* الامکان \* . بیت مکانی لای نامیه مکان جای بودن و طرف لامکان  
 قیام و آن تاری ذاتیست کند زیرا که اگر رای او تمام مکان ناست می شد حادث شدن  
 وی لازم می آمد \* اخراج \* و آوردن \* مذخر \* ذخیره کرده \* قطرینه \* آذانه  
 \* افتراج \* آمیزش حاصل مصدر \* استیاس \* سخت \* ارواح \* جمع روح  
حان \* هکته \* پاک \* منایشر \* جمع معشر گروه مردم \* اصوب \* داست \*  
 \* ادیان \* جمع اودی دینها \* اضلع \* بهر \* سئل \* جمع سبیل در راه \* تولید \*  
آه \* مندا \* و نظایر آن \* بصار \* جمع بصیرت بینائی و زیرکی \* مقتدر \* نورگیر  
 \* ولایت \* خمر کردن و دست یافتن \* سجی \* روشن نموده \* درایت \* دانائی  
 حاصل مصدر \* عالم ماموت \* عالم پاداد عالم ناسوت که عالم اجسام است و عالم نفسی هم  
 آرا گویند و عالم ملکوت که عالم ارواح است و عالم جروت که عالم صفات است و عالم لاهوت  
 که عالم ثنوت \* خالق \* فنیات داده و برگزیده \* دار \* اموت \* عبله \* قابض \*  
 پس بچگونگی \* بنا و علی بنده ای مانرمان \* تمت \* فمد \* قبا \* جمع قبه بنائی گروه آورده  
 چون گنبد خلافت قبا جای قرار خلافت \* تخایات \* دویشی \* مخنی \* نزد \*  
کده \* المستعنی من الثور صیف والثعرب \* آن کس که بی نیات و بی پرواست از  
وصف و تریف \* موقوف \* مرئی و مردوی \* جواده \* همسایگی \* مات \* ماهم الف  
گرفتن \* مائش \* آرام گرفتن و این حامد اذان محت \* غظمی \* بزرگتر \* واقع \*  
جمع و قبیه کارزار \* گرمی \* بزرگ \* اجراز \* جمع بکرون و این حامد اذان فصیل  
خفت \* قائم مقام \* نهادست \* جواب دادن \* طی التواری والثواتره \* پلی و پلی  
آواب \* جمع باب و حوازه \* ببین \* آشکارا شده \* مطل \* جمت آورده  
شده \* متران \* دلیل آورده شده \* مغلا \* جمع حائل \* گرا \* جمع گیر بزرگ  
توله و قدر آورده یعنی هیچ قدر ندارد \* ساحی \* جمع بنی سسناه که شش و دواخی

\* و وای \* جمع وای حاشا \* خسته \* مرگ \* آنها \* جمع عمر \* مقاصد صوری \*  
مقاصد دیو \* مسئله انت تربیع الزوال \* له ات زود است شده \* مشتبهات تو بیا \*  
الان عالم \* حاشای زود ما دیده \* مفصل \* میت و مخونده \* مهی ک \* کوشش \*  
کده \* به است لم برمی \* به است الهی \* ست علی \* جمع مشتل کار \* ما هو الهی \*  
آن خر که است \* صدمه مطالب \* مقدم مر مطالب \* فایده \* شروع \* نایب \*  
جمع نایب حاجت \* بر نه \* عاطفه از من \* فکده به جمال و حر آن در کردن کردن \*  
و اسیر در تعلیل ام بسی گر نار \* دین آ ما طی و خود ما \* آ قار \* جمع \*  
آ رب بر یک بر \* منا ف \* جمع تحریر بر د شاید طرف است معنی مبول چنان \*  
مقصود معنی مقصود \* دلال \* جمع دلیل \* پیر این \* جمع بر این حجت \* قوله طلب عالی \*  
ما د است که عانت چار ام \* عانت عالی \* عانت عالی \* عانت عالی \* عانت عالی \*  
عانت عالی آ ام اگر که کس ای مادر چرا باشد و آن در تنبه بر مقدم باید و دو دو چرا چرا \*  
شش بر حجت که عانت عالی است و قتل از بی آن \* مهم بودی شود و عانت عالی یار یک که ا \*  
نیت با گوید من خام و عانت عالی ما و نیت را گوید من چون و عانت عالی بصورت \*  
و پلا نیت را گوید \* مستند \* قادر مید \* کسی \* مع گیر ده \* سای \*  
جست و نمایرت \* قوله رای عری و قادر می و آورد ده ام \* بسی از حمه آن در ما \*  
عری و قادر می بوده ام \* مادر فی العی لله و الان عالم \* راست نیت \* و السلام \*  
من من الله من \* و سلام را آکس که پرو می کرد و را دست را ما \*

تشریح در میان اول شاهنشاهی

شاهزاده مراد و وقت مراحت از کشمیر این فرمایش است اشک بر اطباء گنیت و حقیقت  
 و قننج کشمیر بعد از نیم و عیانت ای الهی و منعم است بر تخریص شاهزاده سری  
 ادای شک این چنین منج حتم شاه مراد پسر اگر کرده است و تقاضای



[illegible]

[illegible]





و زن نام توان کرد شرعاً و دیناً و این حرام از ان باندی - نه باقی نه زهر  
 است قال که مباح نه بر باشد نه شراب نه زینی شود که چون آب می نماید - نه محرک  
بانی سستی که در حالت خود ان در خ حاصل می شود نه قول این ماده ای این خیال و نیادی  
نه محرک که می تواند است نه قول که آمدن ای و مردم یکجا باشد نه ای آن منازع  
آمدن بای و مردم یکجا است نه تقصیر نه جنازه مأمور نه قول خجلو ماده آه  
پیش در انتهای تیمیز و تقصیر بر آن حالات را که مرا در حق و اول و ظاهر می فرمودیم نه قول  
ناکلی آه و بر قول لفظ ناجست شدت الترام در پنهان و اول مرد و جست تر تب ام  
ثانی است مرا اول چنانچه گوئی تا از خانه بر آمده مرگ از خوردن بنی از خانه بر آمدن  
بزمیان و خوردن مرگ همان نه قول ماده در اچه قد می خواهیم نه اگر چه ظاهر مناسب آن بود  
که می گفت که ماده در اچه قد و خاسته ایم نه بناظر ب آن ما صیغه و قد که فعل ما می است و مالا مکود  
ستند و نظور می یوست اما چون که مقصود قول اظهار و خیانت خود در طریق است مرا بوده  
بنابر این صیغه ما می دانند که بگفته صیغه حال آورده نه قول اگر چه ندیده بصیرت آه نه بنی  
اگر چه در حقیقت بسبب توجه دلی ما این مطلب نزد او ما معنی ثابت و متمم گشت لیکن  
چون به وام کار و ایم این تساوی دل ما نه حاضر نشان نه بنی حاضر نشین نه قول  
که ام دلی که از این واقعه بگذر خون نیست نه که ام دیده گرمین حادثه مگر گون نیست نه ای  
که ام دلی است که به نیابت فم از بنو واقعه مگر خون بنی خون مگر که معنی ام و نیکی است نیست و  
که ام ندیده است که از عبایت اشک باری از بن حادثه بر مگر مصرخ و نیر نیست نه مکود  
سکن نه که از خاک نه جسم نه شیخ سیما نه که بندی قرار اغی جسم نماید نه مرگ  
اعمال نه اجتماع و عناصر جمع مختصر نیست و آن پاد ام ناک و ماد و آب و آتش و  
جسم الذین چنانچه ترکب است نه مکود جمع می دو و آن است انسان انسان  
و حیوانات و حیوانات چون در تثان و جان و ان و سگ و غیره نه قول اگر چه همی





[illegible]

آورده یعنی ماکه بنفروسلیمان مستیم چگون زبان مرمان را فهمیم و چون که حضرت سلیمان علی بنیاد علیه  
 البسوة دایسلام زمان مید جاوردان و پریان می دانستند لله العظمی آوردده قائد  
 از پیش کش سنور عائله شور و خفا مرمره اشاره ایمان کنایه ماید دانست که  
 عرض اگر ازین کشکو آفت که خانان کشاق کو تران است دریافت حر سیدن کو تران  
حب در حواست آنها و چکان آنها میزد دارک دریاض چیزی رقبه ملانی یک دیگر  
دادنیان قول ندار که دولانی عمر گشته ماید یعنی کو تران میگوید که تخصیل و سنی عمر یکه  
بسیب نه حاضر شدن در گاه داشت صانع شده است نمایم سبر کمی محض سر گای  
نام کو تران ماده اکانات جمع گفت حائب دختری داست و دختر حقیق مشهور  
فی الاکتاب والاطراب المستعنی عن الأوصاف آیه مشهور و اطراف ولی پروا از اوصاف  
است سر نام مادر سبز کمی است قول که دختری واسطه آه یعنی  
سر کمی که دختر حقیق سبز است سلام حق البیام میرساند و قول مشهور فی الاکانات  
والاطراف المستنی عن الأوصاف صفت سر سبز که مادر سبز کمی است واقع شده  
شنیده مسات یامده آنا جمع این پسر مورث پیدا کنده است راح  
ختی حاصل مصدور آریاح شادی حاصل مصدور قول سدا اددت در دامن  
صبر ی آه ای کو تران می گویند که از طرف ناصر گوده خواهش طلب مکنند و بهر مادر  
سازد سرجیل سر گوده کلمه پیر زمان مادر الهری معنی کوتاه پیر ست لیکن  
این حانام کو تر حاص واقع شده از خس کو تران کوتاه پیر مشعل کلا کو تر  
که در دوم از چند پیر بسی باشد یعنی لغت مازی گروای و طت است دران  
کناره دای نام کو تر ست که ما و سیند داشت قول از ره پایس ماید داست  
که نصورت زیره در پای یک کو تران برای نایت می اندازند این لی طآن از ره گفته  
حالی زیره ها قول استاق دارند یعنی مایند گجست اند قول بهری این لفظ

لفظ را بیای و عدت باید خواند ای بریک روزمان حال کونرا ان است \* سائر \* جمع سره  
 پسرزاده و در عراده \* عشار \* جمع عشره جمله و خویشان \* پرو \* چند ساره  
 کوچک باشد کما جمع شده در کوان فور کما رحی است \* صحت الغش \* هفت  
 ساره مشهد که چهار مثل غش است و سه دیگر تابع آنکه کای مات قوت پرو و سارا  
 مات الغش یکند یعنی جمیع مادر اگر یکند \* مها \* کایه از مرد یک و دشمن زن  
 باشد باید دانست که آن و فترن حاتممان حایه داده است پس پادشاهی و پسر که  
 در مات د فرموده انها مما که اشاد النه در اصوت حده آن فرزد از کونرا  
پرسیده و خوان حاست خواهم فرمود \* ولا اگر در ان مات یا جری آه \* یعنی اگر در  
قوله در مات جری و ماید ار آپ شما حال کرده اید کنز خواهم داد

\* تشریح مشورد وم حرف شاه شاهی \*

\* بحکم همام در واقع بحکم ابوالفتح گلانی \*

بحکم همام گلانی برادر ابوالفتح گلانی است اول مأم اد ماون و و فنگه ملا زمت حضرت  
اکرم مشرف شده ار روی پاس اد اد احود الماون قلی مشهور کرده ان آن مأم بحکم همام  
حرف و ناموری یا بست صاحب عقل و هم و مرد شجاع و خلیق و بلند است کرده است اگرچه  
و منقب شش صدی و ندیمت اکاد نکی سرد فرار و مما از و اتاس صاحب طن سمانی  
به ایت مرفی و عایت و تلمیذ بدا کرده ان که کار دانی و اخلاص او در عرضه بیت و یکال  
ط مست پادشاه و کاه مات و تمت مگرد مادش او را طرف و ان مست ایلی گری  
متر کرده و مرد عد انه حان حاکم قور ان و ار مرد و ابوالفتح \* ماس سیح الدین پسر  
مولا احمد الرد ایق گلانی کرده س لقین و دانا و در ان زمان حکمت نظری و جلی و عل  
سهم خود داشت و میان اقران و مهران در مکه خاتمی یا متر عرب و تر پند کرده  
نمود \* کلمات \* و امانی حاصل مصدور \* مورث \* جمع موقف حای اسناد

\* خوارش \* جمع خامش می پوشیده و مار یک - سفته است \* مهر یا نیا  
 \* نیکبخت \* بیر \* کار یا د \* ترکیب مقاوت ای بار \* معدود حقیقی \* حد  
 \* نما و مشو \* معنی پیر \* شوا نخ \* جمع شایخ بلد \* طیور \* جمع طیور بلد \* مال \*  
دل \* خط \* حده \* تکران \* اس \* مفارق \* جمع فرق سر - ما احس  
ادل \* نام حای \* روز امرداد \* روز هفتم هرماه شمس و هفتم شهر در پایان آن واقع  
شده \* ماه الهی \* تاریخ الهی ماه تاریخ اکبری زیر اگر خود را اول و دوم بگوید  
پس ماه تاریخ اندای طوبس خود را ماه الهی و تاریخ الهی نام تهاده \* نیک زیر محس  
اس \* زیباش محس مالوس \* میدار دل تسنان صایر \* وائف را از دما  
 \* تبار مرا محس مرا \* آگاه از امورات پوشیده \* نشر نشر \* مشورت خواسته  
شده \* ظانی \* نایک \* استمال \* شکم را دن وارد \* نیک عصری \* نیک جسمانی  
 \* قول نیک عصری آه \* یعنی اگر چ صورت جسمانی او از نظم غایب شده اما حاصل داتی او بجسته  
و به پیش نظر حاضر و دیگر ایکه واقفان عالم الاصل را از دن عالم مانی گفته اند و حق این است  
که آنها خوب گفته اند و ظاهر کنده حقیقت شده \* قول نظم عالم اساس آه \* یعنی در دنیا  
هم غایت آه زودی و فایده پیش است که رو موی آقای خود جانب باری کنند و آن بطور  
شایسته و وقع بانت \* مستند \* عادت گرفته شده و مراد از ان ناپایدار \* خرع  
و فرع \* لی صری و مراس \* خوام الناس \* حایلان \* دأب \* دستور \* قول  
پیش از و \* یعنی زیاده از شما \* و ایب الطایا \* دهد و گفت ما و مراد از ان ندا  
 \* معاصب \* جمع صیف رج \* حده \* اندوه و لال \* روز خود دین \* نام روز بست  
از ماه های شمسی \* علاقه اکرمالی \* بسیار و انده زمانه من و نای علامه برای منالیه است  
و بطور قار سیان علامه آرمان را یک نقطه گر دانیده طرف یای متکلم مضام نمود  
تذکره \* یادگار \* کهای مناسبت \* کما و قسم اندکی مناسبت و دیگری استه اقین





بر آورده است پیاپی پور و غیره محال های گیر مادر میرزا را که همواره در محرم حرمت مشرف  
 ملازمت می انداخت محال میدادند و تکیه کوچ پادشاه مقام حمیر و اتع می شود و میرزا از  
 غایت شوق قد موسی به حضور حاضر می شود و در کس آشیانی گاهی جدا استقبال نمود و میرزا را  
 در کار می گیرد و در سال بیست و پنجم به همد و هشتاد و هشت سالگی که حرش و خوشنوی  
 متردان دیار شرقی و قتل شدن مطوحان صوره دار نگار و سید میرزا را که سابق ازین بمنصب  
 پنج براری اختصاص داشت غنا حال اعظم سه هزار و دویست و هشتاد و هشت سالگی که  
 می فرماید و اگر در محاربات دکن و غیره از میرزا کارهای نمایان و حررات و بهادری شایان  
 ظهور می رسد و در سال می و دوم عتد کج و قتر میرزا شاه زاده سلطان مراد ستمی شود  
 میرزا در سال می و پنجم شاه مراد و یک که ظ صاحبوری گردد و سوار المراجی پادشاه لطف  
 خود در ریافته اراده مختار کرد گویند که چون سده هشتاد و دیگر مراسم نو ایجاد و ساخته که در دست  
 درگاه خلافت پناه شده بود تمل نمی آورد بلکه برعکس آن در پیش دراز میباشد تا سران  
 رفتن خود درگاه نامناسب پنداشته و درازم بوده عرش آشیانی و در حوال آن  
 نوشند که این همه قتل و قتل و در حاشیای دارید ظاهر استم لجه عشا سبکی می کند میرزا اسم  
 در باب دین سحمان پوست کنده و در دست ارقام نمود که اگر بجای عثمان وطن میسی و اول الفضل  
 و افراد داده اند محای شجین که افتخار فرموده اند و جز آنکه بعد این گفتگو میرزا کتایس مند  
 اور را که رای آن رفته بود امیرا احمه عازم که گردید و ما فرگی دوستی بهم رسانیده از  
 مد و ملاول که نزدیک موسسات است بر حاز خود که بنام الهی مشهور بود و داشتش پسر خود  
 خرم و افروز و محمد الله و محمد الطیف و جرقنی و محمد الغفور و شش دختر و ماکان آمان و صد  
 کس از ملازمان شسته فکر میزدند و از ان عرش آشیانی افسوس بسیاری فرماید گویند  
 در حرمین شریفین زدهای کثیر حرج نمود و ما بر فاو اعیان که عظمه ما کرام و تعظیم و تواضع پیش آمد  
 و از روی حساب معترف پنجاه ساله و دویست و هشتاد و هشت سالگی که حضرت و سالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

مرآة در حاشیه شریف که نمود و باز که بر مهربانی هدیه داشت سارگی اطلاع می یابد و ریاکاری  
 در آمده بحال مدد و کسب شده و آنرا غرضه برادر و به شرف ملازمت داشته و عرب می یابد  
 از مشیخ حدائق و در حقیقی نادر و وانگی او لطف که عظمت یافته شد و آن اینست : چو برسد  
 بدین نادر از سال گفتا مراد که که نحج و صحت در احمد آواز سال نو و دهم از طوس  
 ضیف مکانی در سه برادر و می دوشه بهری ماعل طین و کرم کرد و در دیگری طبع و طائفه لسانی  
 مدیل و بهیم داشت و در نادر و وانگی لیلی مثل گاهی شرم میگرد و دست بیت \*  
 چو شد حاصل مراد که وانگی و دنگ حداد اس حاج اس رشد ناموس سنگ \*  
 و طاس سنگ سیار حش شی وشت لفظ \* قول مثنی او عاقلی لی رحای والده آه \*  
 اس حمه مطلوب است بر حمه لی رحمت مابینی لی رحمت مادری رحای والده که بند دس  
دار ان در جمع امور مخصوص \* و چس طاعت لی رحای والده کاری کرده اند چگونه مویه  
 اس مطلب می شود \* قول او دطلب کار خواه شده آه \* سابق و شبه مثل او عاقلی و  
ماری باید که او دطلب کار خواه شده ظاهر اس محض نکر ار مطری آید لله احسن  
دفع نکر ار عرس سکیم که دستور ایل اشا است که چون حدادی مثنی کسی دور واقع می شود  
حسب تو می باید معنی ریاضه و کر ار مصر حرات می ساده داس تم از ان قبیل است \*  
نعمتی که جری و سبیل \* آخلاق \* جمع حظ یلا گی \* مثنی است \* جمع مثنی  
باد اش \* تصان \* تصان \* دایه \* گمان داسه \* مرد ول \* مکار \* محول گسمای  
حاصل مرد \* قتلا و قتلا \* ار روی قتل و حرف \* مادق \* و حش حد \*  
کشتش \* کف \* نگاه داشت \* قول که در مدان عاقلی ام \* در ین قول کاف  
طاعت است معنی رای \* قول حاضر اورا \* یعنی محبوب و مرکز و شار ایل حاضر معنی  
مربوط است \* قول بر آید از ا که آه \* رای قول اگر تا آمدن الی آه است  
در ین \* استوار \* حشی \* دایه که طعن داشت بر نوشاد \* قول از ا که حد

سپس خاندان آه \* اگر با علم مان می لایسد که اذاعا که مدت خویشان شما خصوصاً خدمت  
جیبی با نظر مار که زانست اگر است این چنین احوال باشد است شما بنظر ما آزاری رسد  
آتم زمانی بیش نخواهد ماند تو را اکنون قسم شده است آه \* ای بخت آیه شمار اوده  
کوثر شریفه کرده اید و والی کنه نائب مادش روم است لینا ما را حرم حرم شده  
است که لطف سلطان روم ایلی فرستاده شود \* سکن \* کافه مبطله ماهر حاکم  
تو له مستحب قلان آه \* ای فرستادن ایلی همراه یکی از و فتایا همراه پس شخص که این احلا  
می رود دینین فرایم \* تو له چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلی آه \* ای از انجا  
که مقصود از او سل ایلی است که قبضه روم \* محروم و و ایلی شماره این طرف روا  
سازد اگر قتل از رسیدن ایلی مادر آنجا شما این حارسید چه خوش باشد

مشور العمل شامشاهی بمالان ممالک محروسه \* مشور العمل \* آه

\* سپندیان \* جمع تصدی کار کس \* مطلبان \* بزرگان \* مهام \* جمع مهم کار بزرگ  
\* امصار \* جمع مهر شهر \* قربات \* جمع قریه ده \* گترات \* جمع گتره احاطه که دران مازار  
آبادی شود \* حالت دوست \* گوش ششین \* تو له کثرت کثرت آه \* یسی  
\* کثرت سیاه کر بید و نه و حدت صرف اختیار کنند \* مرر ک کرده هی ایردی \* انیا  
او لیا دبا د شایان بزرگ \* مبجیات \* جمع منجه نجات دهد \* مهاکات \* جمع  
مهاکه هلاک کننده \* اجبا العلوم \* نام کنانی است که دران چیزهای مبجیات و مهاکات  
مذکور است \* تویات \* جمع تویل آراسن دور نیما معنی آراسن گنی حاصل مصدور  
\* نزویر \* مکر \* فداع \* فریب \* هبت \* دعای خیر \* تو له بمان له رو لا باشند \*  
فاعل باشند ستلا ظن و خبر یم است \* مستع \* شوده \* حکم که ست احمر \* بنی که کرد  
سرخ و مستور و است که ازان اسکیر نیاردی شود \* تو له ساخته \* ای مذگان و دشمن  
باشند \* و فان \* اگرچه معنی یکجهری است لاکن ایشوا لطو و مجاز معنی صاحب دقرا است

است . اسامی . جمع اسم . پیش و سان حد مت . آنا که دو حد مت پیش اند . مخفی  
 در دوح گو . منت . خاموشی . قول سوگند خود در آه . بی هر کسی که قسم  
 می خورد گو یا خود را . پیش محفل دوح گو دانسته سار دوح یوم محافل سوگندی خود  
 در . اورا حد مت قسم جبت . آخواب . جمع حلف مرد سبک و مدح . تنادی  
 دادن . رعایای تنی دست و سامان را از طرف پادشاه برای حد سامان ذراحت  
 رد پس دادن . قول جان آسان گرد . یعنی آن قدر محمول کمر مقدّم کند . حسن کامل  
 مراد از آن محمول کامل و تمام . پد . کوشش . قول جمع رعایا آه . ای حال آ  
 بر یک از رعایا در یافته از قول و قرار داد محمول هر دو معنی و معنی و معنی  
 . قول اگر ساعد . بی اگر داماری از حد ساعد نامادان مشورت کند و بعد لطیفی  
 لطیف را در رسم بطور زائد قطع شده . حد و ک . پد . پراگندگی خاطر . قول . بخواب  
 دست دهد و در دیگران که دامن . یعنی محفل ده دست سانه دان . علم و محفل حاصل  
 می شود . و بعد از آن هر سبب . قول بخوی او باشد . درین قول ضمرا در این طرف  
 مخاطب است . قول اگر می پادست آه . بی اگر آن کس بر دهن می است پس ترا  
 خود محفل حاجی بخوابا اگر دین می مانند و ادب نامادانی و ادب خلاف می اعتبار نموده  
 در بصورت آن بخواب . بخواب نامادانی است حای آست که مراد از آن کس . بلکه او را همه رشتن  
 کنی . شد بداند او . سمت دشمنی دارد و قصد معنی . قول بر روی طرف  
 سازد که در نفس الامر آه . ای آن گرانی را بر روی دل دور کند زیرا که در حقیقت  
 کده همه کار را حد ای نیانی است . ح ح . جمع صفت و سناست . برن .  
 مسخرگی و خنده . قول سرشته حساب آه . یعنی حقیقت و مقدر اشرارت و مددانی  
 بر یک در یافته باشند قسم . نهیت بهاده . پیش . گذر . دور . معنی . زیاده گوئی  
 . تروج . و دان کردن . قول سراسیم سانه و در گرد آست . ای دوستی سانه مسخر

است در هر چه گفته است وصل « یراق » ساز جنگ « مشهورت » فریخته  
 « توله در وقت تحویل آه » یعنی « تنب آغاز ماه » « توله و سبایه » ای ماه  
 دهنان ما ذوق کار کو توانی را اختیار داشته در احکام کار کو توانی عاودت نمایند  
 « کجا و کشتن » « چست و چو » « آخ و ح » « کز قش و کشیدن » « اطم » « آگاه  
 مگردا بدن » « عهد » « ذر » « موقوف » « مرده » « توله چله در دوم روم آه » یعنی  
 چنانچه در زمین دوم رسم است که اگر کسی غایب یا مرده می شود متر و کجا و حاکمان  
 آنجا متر « خود در می آورده شود » « در و درین » « آروی بهشت » « خود را در  
 « بزر » « امر واره » « ستر یوز » « مهر » « آبان » « آدره » « وی »  
 « همین » « اسفند یا در » این دوازده لغت نام ماه های فارسی است

« تشریح در میان حضرت شاهنشاهی ده شهناز خان کسو »

خان مذکور در نسب شش واسطه بجای حال که مرید می نمودم تنها آید این ملانی داده میرسد  
 و در ابتدا ای حال در ویش میگذراند بعد از آن در سبک ملازمان عرش آشیانی  
 مستلک شده اولاد و چند خانسی که توان عرب یافت و از آنجا که در آن حدست ما حیاط  
 تمام کار بنویسند بر آن منقول ما انظار الایست حسرواتی شده اند از مصیبت حدی پای  
 امارت مرئی گردید و بدست میرزا تو زکی مخصوص شد در سال شانزدهم که شکر خان  
 میر بخشی در معرض عتاب شاهی و رمی آید صاحب او خان مذکور حواله ای گردود و در شنبه  
 قلعه سوانه و جره کارهای دیرانه و مهلت مردانه از و بطور میرسد و در حله آن خدمات  
 در کار او جره سرخرازی می یابد و در سال چهل و چهارم از جلاوس اکر سینه هزار و بیست  
 انری دفعت دایم اصل را ایک احاطت ببرد گوید که شهباز خان وصیت کرده بود که در  
 احاطه مرقد منور نخواهد رسیدن الدین چشتی پس سیرده مشش گفته چون مردمان وری  
 کا آوری وصیت خان مذکور شد بمجاوران قریه شریفه سرانزده میگردد استیسا ناچار او را

[illegible]

ساختن از مراد جمع نذر حرکت زار \* قلع \* رکدن \* قلع \* خوار کردن \* خر  
 درستی تقاضا حاصل مصدر \* ششگان \* خورش \* نمایان  
 نامداران \* خوار بنام \* نصب \* مقرر \* مسک \* درست  
 و آراسته \* مجسم \* جاری شوند \* اوامر \* جمع امر حکم \* آس \* بنیاد \* نیل  
 دیوار \* شاعت \* آشکار کردن \* علا \* بلند کردن \* آسم \* جمع هم ساره \*  
 \* ثواب \* جمع ثواب \* درخشنده \* نعلی \* نظم \* قضا \* حوائش \* مضامین  
 و دانی حاصل مصدر \* حکم قضا \* کاهی که روانی آن مثل روانی قضا باشد \* امطار  
 برآمدی و این خامعی نیز آری که نه شکست و بریت حاصل شود

تشریح در مان حضرت شاه شاهی بعامل

مما لک محروم و سه در منع رکوع

زکوة \* بخشی از مال که به حساب یکا چه از چهل حصه کل مال در راه خدا صرف می کنند  
 و این چهارم از زکوة مجهول و غیره است \* سه \* سه \* سه \* ناموس اکبر  
 شریعت \* حکمت باله \* حکمت گایه \* سلمه \* حسان \* باقی دارنده \* تقیید \* از  
 آراسته کننده \* کن \* کن \* مراد از این امور است \* دایره کون و قباد \* دنیا  
 و دنیاوی \* دگرایی \* دایره \* حای \* قرار \* حارس \* جمع حارس \* گدایان \* بیج \*  
 فروختن \* بشه \* خریدن \* چادسوی چون \* باز \* باز \* باز \* خرید و فروخت میشود  
 صیانت \* نگه داشتن حاصل مصدر \* دیار \* دیار \* آجاس \* گوی  
 احساس \* احساس \* احساس \* احساس \* احساس \* احساس \* احساس \* احساس  
 پیدای گردون \* مقومان \* قیبت کنندگان \* اعراض \* جمع عرض \* مناع و رخت و هر چه غیر  
 از زود و سیم باشد \* جواهر \* جمع جواهر \* جواهر \* جواهر \* جواهر \* جواهر  
 جواهر \* جواهر \* جواهر \* جواهر \* جواهر \* جواهر \* جواهر \* جواهر

آفتاب \* اعراس و چراغ برق روی \* \* \* تمام جمع مجده صلت یک بانه اصالت \* \* \* و دانش  
 شدن \* لوان جمع لایع در حسد \* \* \* سواد اعظم \* ایقین ایرگ \* \* \* بایس \* حای  
 پناه \* \* \* نوسه \* جراح کردن \* نکده \* نهام \* کرواسدن \* \* \* کارم \* نظری \* \* \* کارم  
 دانی \* \* \* ساده \* حاری \* \* \* کارم \* سیکلم \* \* \* نورات \* \* \* جمع عنه دانه \* \* \* آفریه \*  
 جمع ما \* \* \* آذوبه \* جمع جوا \* \* \* خطریات \* \* \* جمع عطر حشونی \* \* \* یک کرباس \* حار  
 مار یک کار ریسمان بانه \* \* \* ادوات \* \* \* جمع آذانه الاصول \* جری \* \* \* آفتاب \* جمع  
ساع درخت \* \* \* آمالک \* جمع بک \* \* \* اسلحه \* جمع سلاح \* \* \* آفتاب \* \* \* جمع فما مش  
ساع درخت \* \* \* مروغ التلم \* \* \* مساب \* \* \* تادول \* \* \* ظلم \* \* \* آفتاب \* جمع قوی  
 \* \* \* صنایع \* جمع صیف \* \* \* مورده \* \* \* ریاده \* \* \* سستی \* \* \* مراورده شده \* \* \* مناج \*  
 اطاعت کرده شده

\* \* \* تسریع فرمان حضور شاهشاهی که براحی \* \* \*  
 \* \* \* علی خان فرمان روای حالی سوار قام لایق \* \* \*

باید دانست که اثرهای که احیای ملی حال در مهم و فتح دکن مناو و مشریک تألف لایق لایق  
 در حلدوی جیر حالی اداین فرمان متمن ارسال خلت قادر والطراز حالیات لی حالیات  
 \* \* \* سب اوت تقدیر ادیم الهی الطاب بامشاهی والطراز روای لایق شاهزاده و میشی طرب  
 و کلی جهت سد دست و انظام آمال قام بافته \* \* \* نهاد \* \* \* قوت \* \* \* آلات \* \* \* جمع  
الع برادر \* \* \* داغ الصدق \* \* \* سپاه دراست گو \* \* \* واسع الفران \* \* \* شخص قوی دلیل  
 \* \* \* ایمان \* \* \* جمع صفت دو چند \* \* \* فهم \* \* \* بررگ \* \* \* نظیر \* \* \* بامد \* \* \* دکاست \*  
دانی \* \* \* ظلم \* \* \* حای امداد \* \* \* زایچه \* \* \* جسارت یک لایق مکمل \* \* \* شقاق \* \* \*  
پدختی \* \* \* ظلم \* \* \* تومیکه چاند طرب تکریم طامشده \* \* \* قوله چون ظلمت و شوکت  
دستگاه شاه عالم آه \* \* \* شده \* \* \* قوله چنانچه استخلاص امرای دوم آه \* \* \* داسنی



است که وقیکه امیر تیمور که یکی از اجداد حضرت ساه اگر زاده است - بهم روم باز  
راه ایران میزمت و از ایشان می راه باشد صفی حد شاه اسماعیل که یکی از اجداد  
شاه عباس است ملاقات کرده است و او اتفاقا سرکست دعای آن مزارگ امیر  
تیمور فتح و نصرت یافته چندی هزار اسیران و قیدیان از روم مراجعت نموده در میان راه  
مازند مت شاه گرامت گاه مرگت کردید و دایا دغایم بطور بدرگه را بندید  
از این شاه صفی منظر تاجم حلی و هم بشکرتان این چنین فتح ملی شفاعت مدیان نموده  
آنها را از قفسه تسلط و احاطه شاه تیمور و بارانید مد اژدهای شاه اسماعیل مدد و ا  
سنتاست هان مدیان و استبران قوت و زور یافته سر بد عوی حکومت و امارت  
بر اخراج قضاکار لغتشان آنان همه طایفه یاب شده مرته ساهی در رسید  
و از آن روز برای سلطنت امیر ایمان قائم شده پس شاه اکبر ار حنارت  
چاپه استخلاص و غیره اشاره ماین منی می نماید شاه مرور اشاره  
سوی شاه اسماعیل مرو یکی کرده شده دوقوله از عهد بیان واحی مسوع  
رویدیم جزای شرطه کور عطیات جمع عطیه بخشش ممدده تازه  
مرفقه و متیضاعه بلند مراکه مام یکد گیر اسجیه مرو مگز شش مول  
دشوار تشیع کشتارون ید طولی دست درازی بسی حسنی دچلاکی  
چص حصن قلعه سنگرم ولایت مدحان یکی از مضائق نوران است که اکبر  
زاده گرفتن آن داشت وقیکه حد الله خان نمف ویدا ایا طست شاه اکبر در سنده منجی  
صلح کردید اکبر از آن براده مازاد مرو مواقت یش گرم مت حمال جمیع صل ر  
سلطنت و حرورت تیمور علم ز وایا جمع زاد ویه گوشه مدار ول  
حج مدول حط مقدم آمن استغاض کوچیدن و ز آل الحاج در یکتا  
و سلطه ال عظمه کلا ن امین و بهر ترین ادامه کند در میان سبک نما بشبه و آن را ما مام

امام میفرمودند - قوله ما سئد فانی او آه ای در صورتیکه کار دیگران در خواست شما سئد  
می شود سایر آن باید که هیچ گونه ادبش ناموده بر روی شاه داده را از اسباب ترقی دولت  
خود بدارد و در اطاعت ما گوشیده خوشحال باشد و اعطاء المالك العطمين اعطاء  
الجلالة الكبری قوت سلطنت ای بزرگ معتر علیه پادشاهت بزرگ قد وه الخواص  
اعطاء غلة الامراء الكبر امركم السلطنة العالیة ما برالدش پشوا ای پادشاهان بزرگ  
عید امیران بزرگ سنون پادشاهی بر نموده و اجرای امور دس قوله آید در احوال آه  
ای سبب عدم ملاقات اعظم خان با شاد در نظام بودن طرف دیگر است که در احوال و  
محب اعظم خان که به سبب شما است منوری رفته باشد قوله لید بسی نجات عدم اتفاق  
ملاقات اعظم خان با شاد و مار شاد اع جائات فرموده ما ان عالمان اسباب عسیدیم  
قوله سنی و جعل المالك مستفرا لالدش فانه یوئس السلطنة علیه و رده ملک  
بشودت گرفته شده ملک امین سبب یکم جمع حکمت اتم کامل تره قوله  
سبب تراست باید دانست که پادشاه شیخ هد المرحمن قد او القمل و اما خردا می  
علی مان مسود فرموده بودند محرمیت رازدان شدن صمیم القلب  
حیانت دل قوله کسی باشد نیست بسی کسی نامر فانی و نجات شلی جامع مقتول  
و مقتول جمع رکنه علم منطق و فقه و جرحه حادی فرودخ و اصول جمع کیده علم  
بخت تراست و دیلات لما انما طلع نیک الشعرا طاب داده شده ملک  
اشهر ابی پادشاه فیض اعلان اد الیمن صاحب قنده و این طاب  
مهمی است در مورد جمع در اشارة بهائی کاهی چنانچه است سمادوت  
اسانه سماد نمد دوفوق اعتماد دقیق جمع و فقه چرماریک و کلام سترکل  
قوله در این نظام الملک آه مرمان نظام الملک اگر حکومت دکن مورثه  
بوده چندی نجات متفاوت حلی خود نجات و در نید لید اشاه اگر بر احوال حلی می نویسد

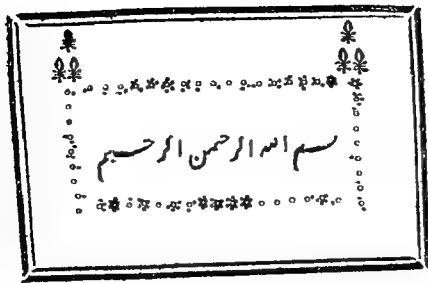
که چنان بدین سر شایسته نگارید و در هر زمان نظام الملک از جاوده اغاصبت آخراست و روزی  
 به تو که حاضر اشرف می رسید. می رسید در سحر مطوعه طایرا غلط طبع شده بحالش می رسید  
 باید نوشت: تو را با آنها ای حاجی ما می دکن \* تو را آمد \* یعنی آن خدمت سناریت که  
 اکرم ای حاجی علی خان از طرف خود عاصب حکام دکن میفرماید \* قرصع \* آنچه  
 در بلاد و ابر ششاید \* و اهورا \* آسیب فراح حکام \* کافل \* صامن \* تو چون  
 همواره تو حالی \* شرط و جرای آن تو که ماکل مدحگاه معنی رسیده کاست ماب نامق  
 شوند \* امراض \* حوشو و

تشریح مرمان حضرت شاهنشاهی که  
 در هر سال نظام الملک تحریر یافته

باید دانست که این فرمان بعد از فتح ملک و کن متمسک نویسن خدمت حراست و حفاظت آن سران  
 نظام الملک و اطلاع و او ایگی شاه زاده بطرف دکن است نظام آماج اوقام نصائح از جمله  
 و مواظط دل پسد مرتوم گشته \* پیشوا \* مفتخر \* مازده \* ممان \* فخرکننده و مازده  
 \* لحا \* حای \* بها \* تو که چون شوکت و دستگاه آه \* ماید داست که شاه اگر بعد از خطای ملک و کن  
 سران نظام الملک اوقام می فرماید که چون توسل ازین بعد از سرکشی و نفاوت از خلوص و  
 عقیدت مایه اندرگاه حضرت ما آورده بودی ساران همواره مرکوز ضمیر ما می گشت که اگر اتفاق  
 شود و ولایت دکن شما نویسن باید به الحمد از اعلا که آن علو و منی که خاطر اقدس می خواست  
 ما تمام حاجی علی خان صورت وقوع یافت حسب مرکور خاطر حکومت آن ولایت شما سپردم  
 پس باید که ره نموی تحت قدر آن خطای بزرگ داد \* چیز متمین \* حای یک استوار  
 \* ولایت \* جمع والی حاکم \* آمصار \* جمع مهر شهر \* کر بزت \* فریب و دکر \* شمار \*  
 حاکم که زیر جبار دیگر پوشند \* مهاد \* سر \* تصا جریان \* جاری شدن آن مثل حکم امی  
 است \* سوالفت \* جمع ن لفظ گذاشته \* مادر \* جمع مدر حریر







آغاز دفتر دوم - تشریح عرصه داشت اول که ششاد رقوم شد و  
 باید داشت که دقیقه در ملک دکن بهنگامه و فساد و بربادی و حجت تصفیه آن و هم باین تنبیه دکیان  
 اولادش برزاده مسلک دکن و فقه بودند ازان که دوستی آغازش برزاده ظهور و رسید و شاهزاده در انجا  
 ازان همان قالی رحمت رحلت برست ابوالفضل بدان کار مرده شده و وانه آن طرف گردید پس  
 ازان حال آن ملک درین عرصه است می نویسد \* قوله و حمایت ایزدی \* درین قول بعد  
 لفظ ایزدی حرف گات و زنجیره مطبوعه فرونگه است شده مایه نیست \* قوله به حشاش هاشمی آه \*  
 مبنی او قوله دکیان می دوست بحال بناه گرفتار خبر آن و صل لفظ دکیان و او در سه مطبوعه  
 زائد طبع شده \* تحت \* خرد \* باد آفراده \* پاداش \* روز جور \* نام روز  
 یازدهم است از بهرام شمس و بعد آن یازدهم خود داد بیان آن \* مران \* محض  
 مران الملک که هو به دارد دکن بوده است \* بتم و پتلا و آسود \* هر سه نام حاکمیت  
 روز گوش \* نام روز چهاردهم از بهرام شمس \* چاه می بی \* نام ملک دکن \* سای  
 ناگیر \* اینها مراد ازان مرگش برزاده که بطرف دکن واقع شده بود \* علامان حبس \* اشاره  
 لطرف و سال حبس آن که همراه ابوالفضل در جنگ بود \* قوله هر چند عادل خان آه \* ای هر چند

پیر چند عادل جان و قلب الملک که هر دو حکامان سواد ملک و کن اند کس رسانده بود ملک  
 طیبدم اما آنها باس اساقی کرد در "چرخ تار" قوح دست چپیه "تر تار" قوح  
 دست راست "قوله محمد در آمدن سنا ماه سسمل" این سنا رده در آغار سنا  
 یعنی در اول ماه کولار چاس پس برمی آمد و اراکا که تا میر است آن طرفت پس بسیار  
 است به آن را سسمل میانی گوید "قوله دلی و حمله" یعنی حوالی و هستی فقط  
 "تشریح عرصد است دوم"

ناید و است که این عرصد است و نسبت مراجع او اقصی از و کن و در و انگی دیگر سنا رده  
 در ایا سسمل انظار حقیقت اناسی راه و جره تحریر یافته "دور سنا و دش" نام دوم در و سسمل  
 از سنا راه شمس "آورد" نام حائی "قوله از روی کرامات آید" سنی سنا سنا سنا  
 تن از در حواس من در مای ایلخ شکر از روی کرامات در مای از سنا دن لشکر و  
 حر و لطف احمد گرو و جره بکار کتان صادر شده بود "مراد" چه گره است در ملک و کن  
 "قوله لیک تا به آید" یعنی اراکا که تا به آید "سینو ملک براد و احمد گرو صطبی شود سنا در  
 حالا در سنا دن شکر میاست است "قوله در گام بر ارباب ص شیب و فرار ناشی و نسبت  
 اسلام "ایا بایان" جمیع اعلای و ادسپایان است که در حله خود مشایخ از طرف پادشاه و وزیر  
 می خورد و نسبت حاجت پادشاه و در فصل و سنا اول در حاکمیر و دلی بیل مقصود دار نمی گردد  
 "قوله چون و اسسند آید" یعنی سنا براده چون و اسسند که حکم پادشاه در باب نگاهداشت ویلان  
 نسبت به ویلان را آورد "مقصود" سنا خند و مایل مانان قرار داد که ماحرصد است بی کیم فقط  
 "تشریح عرصد است سوم که بحسب شاهزاده و موقوف کشه"

و اسسنی سفت که وقتی گشت براده و ایا بایان لطف و کن مراجع طولی و سنا و شکر مان بی بود  
 او اقصی این عرصد است سسمل صاحب و تخصص براده لطف و کن شکر بیان و رعایا و قائم  
 بوده "قوله می شود و آید" ای می میستوم که از شما مردم ماحوس شده مروت و آریان که در ایا

باشند آزرده اند. فوله عرائض در نگاه آه آی عرائض در نگاه پادشاه مستمن این مع  
کشته شاهزاده را مغفور خود طلب فرمایند سالمی دادند تفرش حکایت فوله  
 حاصه نزد ک محبوبان و دست گزاران زدیک را آه ای خصوصا برای پای مداحان  
 کردن این مردمان و برای دست آوردن سرمایه دل ایستان چند خراسات و عماد دست  
 بعد این قول تفصیل آن یخرها است فوله بش جمع انفس آنچه از پیش مهر که  
وزیرگان طعام رای و کران بخش دهد فوله جمع اینها ای جمیع امورات مذکوره  
فوله و بعضی داد و حور ای در خی بعضی مردم لا حق اد از امورات مذکوره ظاهر باید تقر موت  
و اقتات بامری نام کتابی است که در ان احوال شاه مهر مردم است  
نیایش نگری و عاز روی تضرع نمینات یخرهای نش آور فوله گذر ایده اند  
 ای ترکی والاه سره کردن جید و پاکیزه کردن نقطه

تشریح عرض داشت چهارم که به بیل ارجحت  
والا اقبال شاهزاده دانیال نگارش یافته

باید دانست که این عرض داشت هم در ماده ترغیب شاهزاده سوی دوستی احوال خود  
 نشان و بهر حال اما حق مردم گشته فوله خود دلمان قد پروا خفتن شایستگی دارد  
 که بیکر استخوانی بمنظم باشد ای مرای آرام خود دلمان مقدار اوقات مقرر کردن  
شایستگی دارد و بیکر استخوانی که عماد دست از جسم لا غرا است دوست ماند  
شمار و زی شب و روز الف منزل و اعاطفه است پاس آبایان گذشتگان  
فوله سنواتی که کلانان آن را سرمایه خواست داند یعنی نه آنچنان شایدنی که  
امیران و نمندان وقت بختن برای آمدن حساب مال افتاده می شوند و بهر ان  
دردی و خیالات زشت و بد و بهر ان بیرونی مردمان فنه انگیزه مستند مثنوی  
مثنوی مثنوی مولانا مردم کیبیا مستند نام کتابی است نقطه





مجلس برتر و مراد از آن مجلس ماست : روح احسن بطور بهتر \* العاقبة بالخير

ایکام به بخیر ما و این جمعه و عا که است قضا

نشریح مبدء دوم مبدءات حدیثها سان حق دین

فقد و کذا و این دو استای احصیت کردین و مبدء اول مبدءات

دقایق دین شرف کامل استیع مدارک بن شرح نصیر

ما بعد آنست که این مبدء شرح متضمن خرائی حالات خود و اظهار کرد و جمله مجلس اماره خود  
و دیگر حالات و وجو ابامات بذخود تحریر نموده به مدوی خدمت کرده شده

من و یای احسن آنست و آن قلم گاهین قلم گاه خود مراد از آن بدرو کار بیان حالات

قلمه در لفظ قاری گاهین یا بنی مبدء خود می آید و نسبت کثرت استمان آن یار این مبدء خود

کلمه می بندد و خود قلم از آن یای تکلم می کند و درین هم یار از این قسم است و طایفه الهی

دلمه از کلمه ای بسیار و اول مبدء صبر و آگاه و مبدء اول قدرت و اولده و درین

در مبدء کلمه است و نسبت به سختی و در حاکم فراقی مبدء قلمه از این مبدء است

و درین قول اگر بجای تبیین مجلس که معنی صریح مبدء است نوشته شود خوب است ای

از این کلمات مبدء است و نسبت به مبدء است و مبدء است و مبدء است و مبدء است

در مبدء مبدء است و مبدء است که مبدء است و مبدء است و مبدء است و مبدء است

اگر مبدء مبدء قلم حقیقی این شکوه و شکایت کمی که مبدء مبدء مبدء است

کردن در حقیقت این مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء

مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء

خود می و مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء

مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء

ای در عالم مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء مبدء





مودود : ممدوی \* خدمت کرده شده \* سن و یای منکم است در آن \* ممدوم الامام \*  
 خدمت کرده شده \* علی \* بِطَرِيقِ الْاَنْبَاءِ \* در ارکیده ایست \* برادر ابی ساجه \* شمارا \* طمانیت \*  
 مار یک حاصل ممدو \* قول شهرستان صباد گلستان ورامت \* مراد اران نیست  
 \* لنت \* پاره ار هر جر \* قول کارمروای شای طشی عصری داشت \* بی مرگ والده مرا  
 حسب حرامش طیب عصری که آن حرامش در حالت عمران قراری و لی نانی خواهد بود  
 داشت \* شطر \* پاره ار هر جر \* قول نصر تاج کام دارد \* ای نصر محمد \* دارد  
 \* و بخدای المخلث \* بامده \* مطلب و دعدان ممدو است معنی اسم قل و بای سست است  
در آن \* نسیم \* کردن مادیون فکم بی و امی شدن هر چه پیش آید \* قول ظاهر است که آن  
 و ممدو آن آه \* ای ظاهر است شمارا که واقف احرار کار حایه پیدا شس هستند و ار اندای  
 شهر و دنا بیل وقت و ریاست کیده \* حققت مرگ که ممدو ار آنکاد حلی بیت \* وده بامت مده  
حرامد \* شودی \* اعرف موده \* ارعی \* ارمن حادیه \* شده \* ماشه \* گو \* رمین \* بست  
قول \* جمعی \* را که در شب طیبیت \* و گوشت بیت مده \* بی جمعی \* که در جمیع امور حرف  
نا بیع طیب \* حرامد و عقل \* حود و اصل \* مده \* هَلُمَّ الْيَقِينِ \* علیکه شک \* احض کسی  
رائل \* شود \* پنوا \* جاری \* سباح \* سپار سیر کیده \* مرمت آزادی \*  
سر یک \* مقلوب \* ای آزادی \* مرتب \* مراد اران \* مردمان \* جبار گیر \* سره گیر \* ده  
و آرمده \* سار عالم \* قدس \* مراد اران \* مردمان \* دست \* که در دین اسلام  
ناست \* است \* که بی صری \* و گریه \* مرد و اضرمی \* و ساد \* لید \* اشیخ \* درین مقام \* ار گریه \*  
بی صری \* پدر \* و امی \* فرمان \* محققان \* بف \* و بخت \* انبیا و اولیا \* ایها \*  
اشاره \* کردن \* قول چشم \* امداد \* درین قول \* چشم \* معنی \* امید \* است \* حاده \* راه \*  
برگ \* غیر \* مصریه \* ناب \* سده \* سدا بر \* جمع \* سدر \* بیت \* آپچه \* بها \* ن \* شود \* قول  
و ایاد \* سرا بر \* معنی \* آه \* ای واقف \* و ازای \* آسمانی \* بها \* حاده \* منشیت \* بها \* حانه

فناء و قداره \* اللقاء \* الماحق \* تو که القای کلمات قدسیه \* ای آموختن نصایح قدسیه  
 \* حاشا بکلا \* این هر دو کلمه ای قرآن و ادکار از کلامیکه بعد و قبل آنها واقع می شود  
 \* بسنه کروه \* یاد دهنده یعنی صفت ده برای نام زوگان \* اسب طیب \* تابع طبیعت  
 \* در یوز گری \* گدائی \* میانی \* جمع بیضا صحرای مراح \* آمال \* جمع طلس دیوار کعبه  
 \* عاکشان \* جمع عاکف بقیم \* مسجد \* مدگار \* قوله و منادیه شریفه ایمانی زیارات  
قور آه \* باید دانست که شیخ مارک بعد فوت زن خود بحجت امر دگی حاضر در ماره  
عزم زیارت که منظمه و غیره اشاره ده و حلاوه که شیخ ابوالفضل نوشته بودند او انقض  
لی دین در جواب آن می نویسد که حقیقت شناسان و دوستان معرفت را که اذن زیارت  
نمک دهنده ایپا که خراآ و گل و سدرای و میران نستند داده اند پس شمارا که حقیقت  
شناس بسنده هرگز زیارت که و حیر بماس نبست \* قوله مهد آه \* ای ماد و قنات  
مذکوره اگر مرا از امورات سلطنت مرصص حاصل شده و در غم آوی بی در استقامت  
و چه آن فکر نکرده سرایم این سفر می بودم فقط

نشریح نامه چهام که شتیج و سارک مر قوم گشته

دانسی است که این نامه در جواب نامه ایست که شیخ مارک بعد انتقال والده شیخ  
متضمن تعزیت شیخ نوشته بود \* ملاذی \* ملاذهای پناه و یای تکلم است در ان  
داست بر کاتب \* المیش ماند بر کات اد \* مرکس \* مرور کنده و صبر کننده  
 \* تجسیت \* صفت \* قوله بزیبت گاه تقوی بص و نسیم بیز حرامش شود \* ای مرا  
مرته تقوی بص و نسیم که حیات از سپردن امور خود به ای تعالی است حاصل شود \* قوله  
ذات الکمالات \* اذا بجا که شیخ مارک آن فرد که لا ب حاصل کرده بود که گویا ذات  
کمالات شده بود لهذا او را ابوالفضل ذات الکمالات فرموده \* قوله ما بما ران \*  
درین قول لفظ نامه شکو مطوعه غلقه بیعت \* بجای بص ما بحرف میم باید بوست فقط

فصل در تشریح مامد پستم که بشیخ و شارک ارقام یاد شد

« تول سلای چه اطلاق نمیشد و اس قول منداست و حراں » تول ماں قلہ »

و اسان مرسام » مستقام » حراں

در تشریح نامه ششم که بعد از فتح فتحانان بکارش یاد شد

نامه داشت که اس نامه بعد از فتح دکن و غیره که کاما با تمام آن رده بود متضمن اظهار است و  
صحت و مملوئی ارادت و ادب و اقلالات نامه که در انای جنگ با ظاهر حریف و نصرت  
روموده بود و در نامه شَرِكًا لَدُنَّ الشَّرِّ اَلْقَتَالُ صَوْنًا اَرَدُوْكَتُ الْمَحِيْطَ مِنْ اَقْيَ اَحْلَى صَبْعًا

ترجمه مصرع اول اشارت مایه بر این تحقیق می آورد و اقبال آن چهره اگر و ده آن کرده بود

« ترجمه مصرع ثانی و مسنده بر رگی از گاده » ترجمی شدت بی فتح عظیم ظهور و مسند

و رده » روشن سیاهی چشم » و رده شکو و ناع » تول مقول و مالوت

است آه » این قول قائل میگردد ای کسی که بر دیک برادران نیست و میره است

و در این اشاره به است خود نموده شبیه خاطر شامی گرداند « تول اَللّٰهُمَّ حَصِّلْ اَمَالِيْ » و

يَسِّرْ وَّصَالِيْ » ای خدا حاصل کن امید های او را و آسان کن ملاقات او را اِصِلْ اَللّٰهُمَّ

و اَللّٰهُ » بوده حربه ادراکیا است حرف کرد و دعوی آن هم آوردند » تلاطم » ریکد بگردن

موجهای دریا » توالی » پایانی شدن » تراکم » اِسوده شدن تول شش خواه » در س

تول بعد از شش ادب خاطر مطلوبه روگه است شده ماید نوشت و مراد از ان شش مقصود

« اَللّٰهُمَّ كَمَا بَوَّرْتَ الْعَالَمَ الْجَسْمَانِيَّ بِنَصْرِيْ » و اَلْمَلِكُ الرُّوْحَانِيَّ بِتَوَلِّيْ عَمْرِيْ » ای

خدا اجزاء روح و شش گردی و بیاد است فتح ادهم چنان روشن کی آحر و اسب و براری

عمر او » فار » ست » تول و درین مدت آیام داشت آه » ای داشته بود

« تول از آرزوی نوسانی نعمت و دری را سند و دری نعمت حد سال » ای در وصل تو

یکسال مثل یکروز است و در حراق توبک و در مثل حد سال » شامت شاد

شدن بر کوهی که یکی رسد \* كَتَبُوا لِأَخْتَلَالٍ : بسیار جواب \* آعدا جمع مرد دشمن  
 \* لَا تَالُ \* پیونده \* اشتیاق \* جمع شتی بدعت \* قَوْلُ كَتَبُوا بِاللَّذِّ شَيْدًا : کافی است  
 ندا که گواه است \* تَشَقُّتٌ : پریشانی \* تَوَزُّعٌ : پریشانی \* مَمَاتٌ \*  
 موت \* قَوْلُ بِي شَأْنِهِ تَكَلَّفَ يَجِدُ بَيْنَ وَجْهٍ آه : ای بی شک هراسان و در موت و رجات  
 نویت و نصیبت حاصل کرده مرعوب طبیعت من شده بود \* قَوْلُ يَهَاتُ : این کلمه در عربی  
 معنی دور شود و در فارسی حامی افسوس است همان می شود \* هرزه دوانی \* پیونده گوئی \* قَوْلُ  
يَهَاتُ يَهَاتُ آه : باید دانست که قائل ازین جا که بر می فرماید از تو می که از کلام سابق  
 او متوهم می شود و آن قسم اینکه از کلام سابقش فهمیده می شود که شاید بسبب نوع ماضی  
 و غایت رج و محنت بی شمار او ایزد تعالی چنین فتح کرامت فرموده است لهذا اقول جایی که  
 اقبال شایانی آئی احره ازین قسم گویری فرماید \* لَطِيفَةٌ وَدُخْيِي : یعنی این فتح بهرانی پوشیده  
 خدا بود \* أَشْرَعَ : زودتر \* سَدَّ : جمع شدید سخت \* نَكَاسٌ : رَج  
بِمَصْنَعَةٍ : چیزی ماند که عروس را بران نشاند و حلوه دهند \* قَوْلُ يَامَدُ دَسْتُ آه \*  
 این حادثه معنی قدرت \* مَحَاسِنٌ : جمع حسن بیکو \* قَوْلُ : در از شدن \* لُكْشَانٌ \*  
 مشورت \* صَوَابٌ : أَتَا : مَنْوَبٌ : نظرت صواب مصدر معنی مفعول \* أَوَّلِي : دَوْلَت  
 قاهره \* این حاکم از ازان خانمان و هراهمان او \* دَمَامَةٌ : هلاکی \* تُجَارَةٌ : جمع  
 فاجر کار کرده \* زَوَلٌ : لَحْلَالٌ \* زَوَلٌ : تَطْيِيمٌ : کرده شده مصدر معنی اسم مفعول  
 \* عَارِقَانٌ : دَانِيَانٌ \* كَبِيرٌ : بِنَا \* مَرْجٌ و مَرْجٌ : تَمَدُّ و خَلٌّ و مَرَا ازان این جا  
 شکست خانمان و غیره \* لُكَا : مِکِه : کَرْدَن \* خِيَامَانٌ : چِمَن : قِسْمٌ : حَصه  
 \* وَانِي \* کَامِلٌ \* قِسْمٌ : حَصه \* اَوْنِي : زَوْرُک \* إِحْطَاطٌ : بهره حاصل مصدر  
 \* بِک : نَحْو : بِک : قِسْمٌ : بِیْت : بِیْرِدِي : قَبَاب : جَمع قَهْنای مگر دیر آورده چون  
گند و جیره \* رِکَابٌ : بِیْرَت : قَبَاب \* رِکَابٌ : نَظَرَت مَد \* بَدَدٌ : مَرُو





مدام حکمت پادشاه تشریف دارد: ای کسی که در عالم اسباب مداند  
 حکایت شاه نام حکمت پادشاه یعنی حکیم ابوالفتح تشریف دارد: «قوله اگرچه در انعام و  
البر آید آن بعضی دستان صمیمی و دیگر را مدخلی نماند» یعنی اگرچه در مدبر ظهور نامان  
 جلالت مراد علی باشد لیکن فی الحقیقت حکیم مدبر باعث آن شده اند: «مدبر و راهبر  
قوله کنی همان است آید» ای فی الحقیقت مدبر قوت و بقیات الهی مصدر امری شده که آن  
 را مرده پیدا کردن شرافت و شرافت و لذتی مرده و برگزیده و شرف و شرف  
 بهیچ وجه احتیاج این چنین حرایات مثل خطا و غیره ندارد و آن را بر خطا و خطا است که کسی  
 شما ظاهر شده: «احتیاج گم راه شدن» قوله همانا وقت آن رسیده آید: ای  
 گویا حالا وقت آن رسیده که مدای بقای ماطهار چنین فتح الکیاست بشما ظاهر ساخته ایل حبه  
 و اعتناست و اگر می گویند پادشاه ادبی کسین و الیس چنین خرمه عظیم خطا فرموده معتبر من  
 این معنی که خان خانان واقعی اقل این رتبه است نموده غیب دانی پادشاه و آن اینکه پادشاه  
 اولاً از بستره خان خانان فضیلت و جلالت او دریافت نموده و سیر فراز کرده و  
 دوران و نزول و نگران خاطر نشان ساخته و حقه و حوق و تقرب شاید بگاه سلطانی بر ستار  
 ارباب دولت واضح و مبین سازد: «مصدق و در دست و پند» «تشیف و  
فولاد دیوانه» «مأم علام خان خانان» «موبشخ» «آراسه» «مکادی» «جمع ملوی  
پنجه» «فجادی» «جمع فوجا مصون» «ابو یاح بالاکلام» «راحت سار» «قوله  
به تمضی الکرام» «کامیه الکلام رسیده شد» «ای از نمای مدعی کامیه خطا رسیده شد» «خطا  
برده» «قوله از مضمون آنکه موشح تاکید است آید» «ماید دانست که خان خانان مدبر و وقوع  
فتح خلی حبت آمدن خود خدمت شاه بشیر ابوالفضل بانگیدایت و رساله تمام نوشته بود و شیخ  
آراما میاسب و مالم پنداشته» «ماین ظهور الکبر آن می فرماید که هر چند در آن مات نامان نظر  
ملاحظه شده اما مقصود آن واضح گردد و از آن امری که کشف پرده از چهره همان»

ایان مهورن مرده یک تلور نشلی عیش خاطر فردوس تواند و حاصل شد بر آگه برگاه  
 نهایت اردی مراد چندین ساگر آمده باشد دین زدوی اظهار شکار نام آمدن  
 اس مرد خلاف عقل و قهقهه شاکس است \* در عمار \* معنی درگاه و کعبه را  
 نامست مایه حواء شیخ مشار الیه ماری بوسد گمائی حال ای هر حال چون رای شمارین  
 شد که اظهار این معنی مصرعیت و احتمال من دارد آوردن آید شمار مار طشوق قدم نوی  
ملل سببی قرار داده عروس پادشاه دی حاد رسامند \* تولود مورث استقام عظیم و  
اسرار حسبم آه \* ای موجب بسیار نعم و نفع بسیار حمت مدحان و الاشبه  
 \* تولود دادگی وری داده آد \* ای هر چند منداران حکم تمام رسد دوستی حلیس خود  
 که شماست عمارت آرائی مرده دید نگاه پادشاهی در مقدمه رئوس بیشان آمار  
 عمارت دلپذیر مرده اگر چه بخت آیشان آن مقدمت ایع ادان اما مقررتی مهم ناقص  
 من چنانچه آن مقدمت رفع نوب پادشاه مکر دست قی م نرساید \* ای مخلصان اعتمادی \*  
مترکب مناوب معنی اجتماع مخلصان وای ست است در ان \* سدا \* دوستی  
 کردار \* دو وجه \* دو نوی \* تولود ظاهر است آد \* ای ظاهرست که در ملک و دولت  
 خود عمارت ایشان سببی قوی مرکب شده باشد که خاطر این محلی می رسد چنانکه بعد دو روز  
 از باب رحمت معبود و دستگیر که در عهد است شما همسین تو پادشاه نظر گمرات و  
 در آن راه و غیره که آن شالی رعایت بر آگه گئی خاطر ایشان باشد نظر شده  
 در آورد \* تولود بغیر الله آه لعم لو دملحوق سطلیم \* مهم حرت مد اوند مستی که  
آن مهم برای مسی است در گ اگر امد \* آراه جمع رای \* کیر \* ماقصه \* مادی السلط \*  
ظرا \* مسجدی \* خواهد \* تد ق کامل و انعام حاضر \* پر شالی دل \* تولود هر چند در نظر  
اعلام آیس آه \* ای هر چند در نظر احوال آمن اد شکال داعتماد مقدمت مد کور من  
اراد آمدن شما من طرف دور خواست تو مد دین پادشاه دور دور نظر گمرات

استند به این که بوی چنین میوه که ذاتی ناقصه عجله شکله سید علی آمین ارشد است چندان  
بر پیشانی مایل حاصل شد که خارج از میان است سید علی آمین ارشد ملائک و مقول حشره  
قول اعلام روحانی واللهام و مانی ای مطلع عسی منهیب حای وزیدن ماو  
ریاض اجمع و قوطه عرار و دوحه دوحه مزدک ارنار جمع زهر شکوفه  
کانت تازی صانع ازلی کاری گرهای حد مکس حای پنهان شدن مهرکت  
جلالی مهرکت اکسری مغناط جمع نحو خوشو رجه قوبل هر چند از مادی عالیه اه  
ای هر چند در انکام حک ملائک نسکین من میداده که چون از قدیم سلطنت اکسری را با  
زیب و زینت داشته اند هر ایه مکس مان حقیقی این و ذلت عظمی از حوادث روزگار  
و ربه الهی یو و همیشه خوشحال خواهند بود اما نسب لی خوشگن از روح عانت می یاست  
یکازم جمع مهرکت مزدکی قول داد از مکارم اصالح آه ای دنیاد از زر گرهای  
اخلاق و بیگونی مای مشتاق شما که دست ظلم در خانه آما و ضمیر من دور از کرده نشد و حدود  
میزن را که در خدا ات و طاعات سالمه در گاه الهی هم رسانیده بودم و از  
چند روز در زهره زیاده ان متامل شده ام ساده ساده یعنی اخلاق شما صفا کی ما طن  
بر نفاذ بر دیده و در امور ات دنیاسنورق نمودند و لا عنا عم حوادثی حاصل  
مصدر فلو امر ظاهر کردن عده الرزاق مهوری عده الرزاق شیرازی  
زیر ا که مهور شیر از را گویند قول چون مان معد معرض داشته آه ای چون  
در ما کوچیدن ندگن شای و چرم مائه زیاده نموده بوده اند تجزیه خاطر ناقص خود را  
در طریقت هماده ماتاق دوستان احالی دست ایهام بنا کردن آن مقاصد زده بعد  
نگو بسیار که تقصیل آن از حلو نفسی دوستان علوم ایشان شده ما شده ای پادشاه  
نموده رایات بطریقت مالوه بعد حش و روزی و فرستادن حرانه و غیره آرا ریافت  
مالوره محمود قول در حاج ملائک مواهب آه ای امید از خسبهای زول الهی توبست که

[illegible]

عالم مقتول است آه ای پیش از آن که در عالم غیب که عقل را در آن وصل نیست مرد و پستی  
 میرد \* خود میری کشا \* نام نمی که صاحب اخبار بوده است \* شهاب الدین احمد خان \*  
 پسر گلان محمد خان یازی است مرد شی و دیر و مواضع و صاحب خصال ستوده بوده است  
 اولاً مصیبت پانصدی پانصد سوار مرده از شده بود بعد از آن در سال نهم از طو کس  
 شایان جان \* که ما خدا و مصیبت پانصدی دو هزار سوار عزت یافته در سال سی و پنجم  
 سید یک هزار و شصت و هشت این همان قالی را که داشت فقط \* مادون \* نام حاکم  
 \* ریا زیان \* جمع و بیاری قاصد \* علی نسفی المستور \* ای مرتب مرتوم \* قول این  
 وید بخت بخش \* یعنی فتح گجرات \* فراد \* اگر چنین \* ملاعین \* جمع مانون دور کرده شده  
 از رحمت خدا و کفایت \* نام جانی که در انعام عقیق پیدا می شود \* نوادی \* نواد دل و بیای  
 مرتیم است در آن \* تَكْمِلَةُ اللَّيْلِ وَتَتِمُّمُ اللَّيْلِ \* از حمت کمال خوشی و سمرت \* بول و  
 ان \* ای آن رفیت \* قول و بی زده \* نزد در متن سخن مانوه غلط طبع شده بجای تس مرد باید  
 نوشت و اگر بطور استبهام ابکاری معنی نزدیکان کرده شود شعر آرمسانی است زیرا که در آن  
 معنی استبهام ابکاری مستعد است \* خواو \* بسیار بخنده و او ملطس بسیار بخنده در هر  
 زمان \* مسئول \* سوال کرده شده \* بِطَلْعِهِ وَعَطْفِهِ \* بهرانی و مهربانی \* و دای \*  
 جمع و ایبر \* صَادَةُ اللَّهِ تَعَالَى عَنِ الْأَعَارِثِ وَالْأَهْوَاءِ \* بخدا دار و او را در ای مرتاز آفت و مانا  
 که کجا و کیف \* ای از روی چمدکی و چگونگی \* سِرَّ وَحُجْرٍ وَخَلْوَةٍ وَرَحْلَةٍ \* هم از روی پوشیده گی و هم  
 از روی ظاهر \* اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ \* اول کار سر و مرتبسن از آن کار غرور \* قول کرات و مرات  
 حضرت فرمودند آه \* ای مادر پادشاه فرمود که ماعبندگان تیار کرده فرستاده شود لیکن  
 بواسطه کوازم سلطنت که رعایت خالطه الامم قلا همندگان پیش دید نظر سائمه انصرام  
 بهام می فرمایند ازین حسرت فرمان خاغانی ما و خود و رت آن چه قدر در پرده \* توفیق مایه  
 بود کایف فرمان ثانی حضور صاده چنین مجوم اسورات برودی ارسال کرده شود \* قول و روز سار کی

مادگی: در لفظ سراد کی حرف های تحت دومین سحر مطبوعه رو نگذاشته شده برادر کی مادر نوشت  
 قول آمد: «مرد تنومند» ای آنگاه نمودار تصادق در «مهرست کتاب حسن خدمت»  
 ای طایع مدبرست: «تفایض» جمع جمیع حب: «درال» دوم کردن: «مقصود»  
 نقصان: «و نه» مانع: «و نه» مبوب نظرف و هم: «یشقو یاعنه الایمذروا یقفر»  
 مرار است بر دایای بنای امر و سر: «حذات قدرته» در گ است قدرت او  
 «تولچه از قصدگی و بناق» ای چه از دور اندیشی و احتیاط عیب مردم گوید و چه از  
 جهت دشمنی و بناق عیب مردم گوید: «راک دشمن» «حت» اطلاع مر عیب خود و دور از آن  
 عیب پاک خواهد کرد: «ردائل» جمع ردای مدی: «مأج» جمع بیج رشت: «دول»  
 جمع دولت: «و نه سحر» دوسای معنی آه: «ای هرگاه که حصلت دوسای آنست که  
 انوار هر احوال دوسای منفع شده بگذر از حقوق و محاسن آگاهی داده بایش پس  
 چگونه است حال طایفه مادرست یعنی سراد است حال آنها که ملاحظه تواند و بیا مانع  
 حرف مهرت خود که احصاء آن بر دو دولت است عیب یعنی امانت دولت  
 را که آید از عانت حرص و طمع و تنلی اینجا عیب را بخود راه میدهد حاصل ای بسندیده  
 سانی کند: «سایح» که جمع طبع در سحر مطبوعه صیغ شده عطا است: «ای آن طایع  
 مادرست» «آل» «لا مدبر» «و نه» جمع رئیس سر داد: «احواس» جمع آح  
 برادر مروره: «اس لب» ظاهر او سحر مطبوعه عطف طبع شده بای آن مروره که معنی رحم کرده شده  
 است مادرست: «لکال» روح: «خسرانک لکالوا لاجرد» «را» بیا و مادرست: «آرت» قول  
 خوشدگوگان آید: «ای خوشدگوگان را از هر احوال و در و مان خانه خود می داند و از س  
 امر و اد که زمان حال می چند در چند و موده و در مادرست: «آرت» و حسنه می شود  
 «ادریه عالمی» پناه نهد ای مرور کسی پناه می برم ندا از آن خوشد: «صرت» «آر» بایش و  
 در سگی: «دولچه پناه حقیقت اس آه» ای چنانچه حقیقت مهرت خوشد مشوا کی مرافقان

و از سوده کاران از قدیم معلوم می شود است اِقْتِفَارًا قَارِئَاتِكَ السَّائِفَةِ الْعَالِيَةِ  
 و اندک مَارُضَاتِهِمْ به جهت پیروی آن گروه و به جهت خوشبودن آنان و مراد از بهمان  
 دوستان حقیقی که ملامت قوم گشتند قَوْلًا بَسْمَاعٍ و در بیان مقام اسماعیل در متن است  
 مضمون عطف طبع شده مَایَتَسِ اسْمَاعِ که معنی شود اینست مَایَتَسِ \* مَایَتَسِ \* جمع  
 معیوب عَمِ \* قَوْلًا سَارِ آن اقتضا آید \* ای سار اینک و در بیان حقیقی معیوب و دستان  
 خود را بنا بر کند هرگاه که ماضیات حاصل بسته بهاره از اوقات ملاقات را آور  
مَشْنُو آمدن عُجُو شَاکِزَ رَانِدَ و بعضی از زمان مواصبت را در می شنودن آن صرف نموده  
قَوْلًا اگر چه این دو حالت آید \* یعنی یکی شنو آمدن عیوب شَاو و دیگر شنیدن عیوب  
 خود چنانکه ناید و شاید ظهور نرسیده لَکِن جَوْنِ بَسِ آن کمال محبت هر دو جانب  
 بوده نهایت خوش حالی و دم \* طَرِیْقَةُ بَقِیَّة رَاحِ وَرَادَ از ان این حا  
 همان عیوب شنو آمدن و شنیدن که هر قوم بکشد \* مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
 مثل اظهار اشتیاق و مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
 حکمی که مسوب نَظَر و رَاسِ عادت است \* مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
قَوْلًا مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
 ما آن است که ما و خود اینک علم اخلاق خلاصه جمیع علوم است عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
بَیِّن مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
 است او در حقیقت خاطر بزرگ تنها می رسد که اخلاق و غیره خوب است یا بد و از ان  
 که معلوم شود که مریایا حوی دارد پس از ان ظاهر شود که آنچه مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
 ناجی و قبل لفظ آنچه و او یک در متن مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ  
 یک مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ مَایَتَسِ عَمِ





بدان از نقصان پس از آنکه یادنی و مراد از آن افلاس اند از تو کفری تقیه ماتی شیر  
چاهک وانه خرید و مراد از این وار قطر تظهير نقطه سند پرست دانه خرما که مراد  
از وی روید و ایگار مراد از این اند که نجات جمع شده مرد معتمد قوله حاضر یکه بگر  
ناشد بی جرو از حال یکه بگر باشد از حار و د ای حشم مکرم و تر دیاری مایه  
استدال خواری تقص طره داری مات الرسول لا الدلاع  
نیست مرد سول کرد سایدن قوله هده العهده بی عادت حار مین حاری است که تا  
و فیکه کلمات صدق از مرد صالح و بر ایگار صادق شود تقص دیگر اثری حشم و فایده کثیری دهد  
تشریح باصه هضم که نشان جانان تعدیل یافته

باید دانست که این نامه است متمم نمید از سال دست که بیش و تر تعریف  
خان نایت کرده بود بشهر در دوام بیش که بست مراد ان نامه ها و خرانی ما طن  
اولی بود و منوی از م نصایح و حالات دی یاد و فره ا خوب سینا و هر چه  
از خاک ساز فرخ بخت و یزه ترکیب مقابله الی تجدید الوقت و مراد از ان این  
رساله که در مدح خان ابو الفضل تصیف کرده بود و حلال در میان  
و دایم خرانی حاصل مصد و دائم تربونی مرصع در نگ  
پذیر ده بنا و حاجت و بسیه گفتگو و طریق معروف و عالم و اش  
مانام و کایت تحقیر است در ان مانک کینه و نا خبر و درین نیز کات تحقیر  
اول حس جمع حس ظفر و و سو که در دل گذرد و بسا و کسر جمع  
و سوا من اندیشه بود قوله و قوای عملی این علم بی حاصل و بسیج و چه مخالفت و مرا حجت  
نی و بسیج ظاهر با این قول و من سخت مطوع عمارت خط طع شده ای آن  
و قوای عملی را از این عمل بی حاصل بسیج و چه مخالفت و مرا حجت می و ساخته باید و بست  
بی عالم ما تصک من بسیج و چه مانع احوال ز شت من می شود معنی ساده که بیش و الفضل

[illegible]

حاکمیت و بجزوی چنانچه اجمع شهی خرد دهد را اس و یس سه گروه  
خدا امیر مان عالم ذوق و شهود در یا کشان سه سر م سکی و دود اولیاد انیا و  
عارفان و ساکان منزه پاک آمال جمع دیل واس مهد الاطلاق و  
ذو شست عادات تشنه مادگی تخلتوا یا خالق الله و ن کینه عادات  
خدا قوله اگر از حدیث ذو نوی آه ماید دانس که شیخ از یحات ره نظر حال  
و الوار مردان ریاکار و ایمانی سوی مکر و زور و و یشان مکار که در مار گاه سلطانی مازار  
خود با گرم دا اشندی کند و خود حقیقت در و یش و عیره قوله ما نفاق خدا امیر مان الی آخره  
بیان می ساز و ینی اگر از قصه پیر حصه خود باز مانده اظهار در در مدی که بسب جمعی بودن  
مرد و لان ز مده من که مراد از این در و یشان ریاکار است نمایم و اگر ا کی از حالات  
عجائب طبی پشت نشد و اگر بجز دو ای عقلان رمانه و بیان این معنی که چنان معرفت حائز  
امال و سعاد ت سمی محال در مار گاه سلطانی بیز مدای دعوی امورات محال  
و شوار ز در سرد دارند مکود گردد و طر بگهای که در من خورد سید با و آن اینکه هر چه  
عقلان و حاصلان از ز و عی عقل و حب د ایمان محبت عجب دانی خود ما حضرت  
پادشاه بیان می کود و آنها قادر خلافت آن طریق گردید و عرض آنها نظهور نه پیر مست  
اظهار آنها موجب ذلت آنها است بجز این که بجس شمار مستم س مال نزد در ت  
ا لا ماید که اگر تقصیل میرسد نشد و بر و اینها بطریق احتمال به مسامح علیه شمار سام  
قوله منده رج است نمایان قوله نظر بگهای است قوله ما نفاق خدا امیر مان آه و  
ینی ما نفاق اولیاد بجز م آچه و رمانه بیان عرفان معرفت عقین و عروج پیر مست است  
که عمره مثالب عارفان معرفت بودن مدم در یانت حقیقت حسرت و احب تعالی و  
منزه داشتن و تعالی را از جناب صفات خدا و ث و امکان است و شده وقت مهرب  
الاطلاق بودن و مشابهت آن حضرت تعالی پیدا کردن است حسب آیه که می تخلتوا الاطلاق انده

این که در این حالت بی رمای اولاد در عالم ارواح کوشش زود به ارواح فرموده است  
 دعای کرمه حقیقت هر دو عالم \* آصف \* و شوارتر \* ایا \* جمع محو قسم  
 \* لایه \* بحر تک \* هوای \* بر و اهل این اسم جبرست که صورت اسما در ظاهر گردد  
 و سنگس آید تا این اشیا بامد و حکما آید اما باب اشیا گوید \* احس \* روئ تر  
 \* مسام \* شریک \* قول و اما بد آید \* بد اس قول کاف و قتل لطف مردان واد  
 در من سحر مطوعه علی طبع شه ای شرح حقیقت اسانی گرداند و اگر در ماست حقیقت هر دو عالم  
 بد دل دعای حیران شد و آن این است \* اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَّ الشَّيْءِ كَمَا هِيَ \* ای مدای  
 ما را حقیقت چیرا چاکر هست خصوص حقیقت آدمی که دشوار تر است لیکن یکایان راه تحقیق  
 در بین ما با اسام گسگرمی فرموده اند و آنچه از جمع حاصل بد کوره مقرر و تحریر بمقتضای  
 راست کیش ناست می شود است که حقیقت آدمی چیرا یکبره و سب است که عادت ارباب  
 بیس ماطفه است سوای اس حاک و داد و آب و آتش \* قول حقیقت ماسی \* ای  
 حقیقت آن چیر که سابق ذکر کرده شد و آن جزائی و نهایی حال مردم است و در مرتبه  
 و در حلاف حقیقت خود \* قول این دو اساس \* لای یکی حقیقت \* داد و دیگر حقیقت اسان  
 \* ادلی انصائر \* و اما بایان \* اجبار \* جمع خیر یکبار \* اجبار \* جمع بر یکبار \* تبصر \*  
 \* اختلاف \* \* تشاور \* \* جمع مشرب و شیدل \* مطاعم \* جمع مطعم خوردن و این حا  
 مردان از این بر دایله طعام و آب \* ساج \* جمع سبک نکاح کردن و این حا مراد از ان نکاح  
 \* ناس \* جمع بیس ناس و شیدل \* لایه \* جمع لایه \* ساج \* جمع تصارع  
 \* ایجاد \* عادت یکبار \* قول سبب و قتی آید \* ای خصوصاً و بلکه حقیقت لایه \*  
 مجرد مردم ظاهر کنم واضح گردد که علت علت و حمایت مامد که بر دل پایکبره خود را بر ما داده  
 اند و در بی و درج ای من را حمده که است دانسته و در سهو کای چیرا در مرتبه طبع شده دعای  
 آن حیران و شست \* احواح \* کج شدن \* جبار \* جمع چند یکبار و سده \* لواج \*





بلخی میساید. \* قوله زلت قلوبنا این مثال را آورده ای از آنجا که مخاطب و مصیبت شومناصیح را  
 بی در و دانه است. بلکه امثال الله اندر تو پیدا موجب مزید رنج خاطر او می شود. \* قوله واکتفا  
 روابط و روابطی. \* در همین آیه مطبوعه بعد لفظ روحانی لفظ ظاهری که صفت آن قوله محض حرفت  
 و حکایت تیرایان روزگار باشد واقع شده است. بسبب سهو بطبع ذریه باید بوشت  
 چه اگر لفظ ظاهری بوسته شود. قوله محض حرفت و حکایت صفت و بیان که ام جمعه خواهد شد ای  
 اکتفا روابط و روحانی و روابط ظاهری آنچه آن محض حرفت و حکایت بوسته همان  
 روزگار باشد میساید و مراد از آن مثل جبر خواهی و دوستی عاقلانه می تواند شد. \* قوله لیکن  
 چه کند که سخت مقتضی غیرت است. ای محبت من باعث رشک است و رانکه حلا  
 عظمه بحکم ابوالفتح را قلم فرمودند و از من دریغ نمودند  
 \* نامه کاخامان \*

باید دانست که این نامه شیخ متضمن اظهار رنج و الم خود که در بنارفت رو بوده و شمولی  
 از قلم نصاب حسب خواش یا خانان و اطلاع اینجا متعاصد خان مذکور و اظهار  
 حالات ذریه و کیفیت مزاج خود را قلم نموده. \* قوله أَلَا يَا سَيِّمُ الصَّبْرِ أَخْبَرْتَنِي \*  
 آگاه باش ای باد صحرایان سلام من. \* إِنْ كُنْتُ مِنْ دُونِ قَوَادِحٍ وَمِنْ مَحَبَّتِي \*  
 سویی آنکس که نه ای او شده است دل من و جان من. \* وَقُلْ يَا وَحِيدَ الدُّهُرِ مَا عُدْتُ  
 إِلَيْكَ \* و بگو ای سیم که ای بکنای زمانه از آن وقت که تو غائب شوی تحقیق من. \* غَيْرَ دَقِّ حَرِيْقٍ  
 فِي دُمُوعِي وَلَوْ عَنِّي \* غرق شده و سوخته در آتش ای خود و در سوزش عشق خود باستم  
 \* فَلَيْسَ لِعَلَّتِي غَيْرَ وَحَيْكَ مَقْصِدٌ \* پس نیست برای دل من سوا ای روی تو مقصودی  
 \* لِقَاؤُكَ مَقْصُودِي وَوَصْلُكَ مَسْنِي \* دیدن تو مقصود من است و ملاقات تو آرزوی  
 من. \* تَرْتَحَنِي \* ترجمه کرده و بیماهی و یای و طه است در آن. \* قوله هر چند آمده  
 ای هر چند آمده می کنم که از شوق و محبت که قتل و جال من باعث پوشیدن آن است بکنی



شخصی دیگریم اتاکیم کنی اختیار آن شوق طهری شود و قوله لَقَدْ عِشْنَا إِلَى رَبِّهِ الدَّلَاقِي \*  
برابر اگر زنده نام نارمان لاقت \* لَا شَكَّوْا مَا أَفَاسِي فِي الْفَرَاقِي \* برابر شکایت  
آن چهر کم برمی کشم در خراق تو یقین شکایت روح و االم که در خراق تو کشیده ام کم  
\* قوله اَلْكَرْ شَارَكَهُ بر سر دمان چشم آه \* ای کبر بای اشک بر سر دمان چشم من شاد  
نی کند \* اَلْكَرْ و آنکه ساخته گله آه \* باید داشت گفتن از این شیخ در خطا خود که همان حاکمان  
و شسته بود در ماده است از مثال رسایل نوشته بود پس باصل و درین خطای نویسد که  
آن ممانت را هر که حمل بر گاه و شکوئیس بر نماید چه هر گاه خود عالم الیقین بیدام که مراد است  
موردی دستور بیدان رسوم و در گاه است و علامه آن در صواب است که شعاع طریقی هم  
مصدور آن شده باشد پس در آن باب پنجای شکره است \* قوله عَبْدُ كَرِيْمٍ طَبَقِي آه \*  
دانشی است که هر یک یک شیخ یا حاکمان در باب معطایع خطوط ایمانی بود و بود و حقیقت  
آن حکیم به نام حاکمان نوشته بود که سبب ممانت شیخ در اذ سال جملوطنا حشلی در روح  
است ابد احاکمان بود و یا ممانت این بعضی ملی میسند ممانت شیخ نوشتن حسن دارن بار  
شیخ احادیث حکیم موصوف را به خوش طبعی تفسیر نموده حاکمان ملی نویسد که محبت است که خوش  
طنی سبب (سایه حکیم به نام در وَل شَا صَوْرَت و اقلی ملوه نموده ار داه کرم شمار اما عشت  
مرد و نه شده است \* اَلْاَسْلَام \* آنگاه حواسن \* اَلْاَسْلَاح \* اَلْاَحْوَاسِنِي  
\* اَلْاَلْمُورَةُ عَدُوْرُهُ \* شخصی که حکم کرده است ذات هذر داشته شده است \* قوله و آنکه  
در باب ممانت آه \* سانی از من حاکمان شیخ نوشته بود که از چیزهایی که ممانت  
و احب تنالی از آن حاصل شود و از آن گفت که حاکمان آن خدا آشنائی دهد اطلاع فرماید  
پس درین خط حواص آن شیخ می نویسد که اگر چه فی الحقیقت در خواست آن امر از  
من نبود استلام از حاکمان و استلام از ممانت مابین همه بوجوب قول مشهور اَلْمَا مَعْرُوف  
معدود از نمیدگی های خودی نگارم \* اَلْاَحْوَاسِنِي \* جمع بجز مرد بسیار و یکو کار \* اَلْاَثَرُ که

جمع ترک که معنی کلاه آبی است بسیار پان ساده زیرا که تر و از آن سبب پان ساده لباس  
 و ساده کلاه آطلال جمع طلس نشان خایه و سای ویران مشایر جمع مشهور  
 شخص نابویه قوله اصل کار است آه \* این با شیخ آغاز همه بدگی ای خود می کند و دیو  
 تنبیه می گوید که باید دانست اصل کار در معرفت خدا و مطلق کتب اخلاق که مطلوب شما است  
 است که هر آدمی گوشش بلیغ خود آشنائی هم رساند که اگر آن آشنائی حقیقت خدا شناسی  
 که ذاتی حقیقت آن دشوار است و در فهمیدن تواد مادی و دوی مردمان حیوان  
 نفس او را خصوصاً عیون که آن آدمی بسبب کثرت مشاهده آن در احوال بیکو کار آن  
 زمانه آن را از اخلاق بیکو حقیقت آورده سیاح او رسد و او را از آن آگاه سازد  
 و اگر آن آشنائی کامل داشته باشد مادی در پوشیده گی حیوان او را مسامح او رسد  
 و این چسب آشنایان را در زمره حاکمان و نه طالبان که نظر ناقص دیدار آن آهواز  
 نایز خیزد اندکند و اگر آدمی را بسبب کثرت امشغال امور دنیادی که ماده جنب است  
 طلب آهنا می و دشوار باشد آهواز و سبب پان ساده لباس و در اهل خود کم پایه که  
 ما بر علی بشیران روزگار و این اشاده است ظرف در و بیش دیدار نسبتی  
 داشته باشند باید جست برای اینکه از آهواز و محافل مشایخ و علما و فضلا اثری نیست  
مردم چهار \* مردم ناقص و سست \* تفتیش \* چنگ و در دوزخ \* لخصه صفا کردن  
قوله و اگر در حلال احوال آه \* یعنی اگر بعد از تقدیم شرائط طلب آشنایان که کورین  
 سبب نایافت آنها در میان احوال آدمی ملای حاصل شود و یا بیاری و نه باید ناچار در  
 دست اطمینان و خاطر جمع محاسبه احوال خود و خود مایه که در حسب ظن و قدرت خود  
 بیکو نماید و بنای خود را بر وسیله فکر و تامل و در ضعیف و در عقاب بیکوئی نفس نفس  
 و در مثال بدی نفس نه دست نفس از روی تحقیق باید فرمود قوله اگر حیوان آهنا آه \* ای  
 اگر خدا نخواهد سبب موانع این مرتبه هم بهر شکو و ام کی و از هر گواهی در اهر لود که باشد

باشد از دست زمار خلاص داده آخر ملاحظه کتب احاط که جامعه جمیع علوم است  
 باید بود و قول اگر چه شش اهل حرت آه ای اگر چه شش صاحب عقل و دینی نفس به ملاحظه  
 کتب احاط لائق اعداد نیست و تعبیر محل طلب علمی مشابه است که دهن باشد دلی آنکه  
 بجز این بود و گفته و طو و آل تحریر از طلب کامل امور و خود ملاحظه کتب طلب بوده در مقام  
 ملاحظه عرض شود پس برادر هرگز علاج او سودمند نخواهد شد لیکن هر حال ملاحظه کتب احاط  
 بهتر از آن است که آدمی نه در مگالی بی مل را در تحصیل علوم و اگر صرف نماید قول کیفیت  
 که عمر هر آه ای هرگاه ملاحظه کتب دیگر موائی ملاحظه کتب احاط با ساس است که یک  
 بینی سارشت و ملاحظه است که آدمی عمر هر را منحصر و موقوف در آراسگی های دنیوی  
 و نگاه مائی نام و کتاب اس حالم قالی که در محقق آن نام و ماسوس عین بی حرفی آخرت  
 است دارد قول و آیه در باب اعاج آه داسی است که حاملان ماسوس باشد  
 و داشتن مقاصد خود دیگر ملایمان و پیشه در اید و دیگر ملاحظه دلالت تمام  
 شمع و شیشه و پوشش شمع در س حلا اشاره آن معنی می کند و می بایست که الحمد لله اکثر آن  
 موافق با داده و حواله شمس شمار آید و سر حاملان از حال مرس و جاری شمع استنباط نموداده  
 و پوشش شمع حواله آن ارقام می نماید که در س نه چند روز و صحت یافته ام اگر  
 اراده خود اوس صفت عین که در طرق محقق مثل حواست و دیگر کار چه حوام رس  
 شکر خدا الای اگر این صحت بر احصا از نگاه نگاه حاصل گشته پس این صحت  
 رانده تر باعث پریسانی ماضی شده است و بهر مورد الحمد لله که در این ارازمهای مدنی  
تحقیق یافته اگر چه در نگاه ماضی و ماضی آن است دلی حالی شدن  
 اثر است جمع تر بهر حال و میبوده قول اکنون عایت بیت آه ای حالا که صحت  
 حاصل شده است عایت آرد و میس آنست که در س حالت پیری هر قدر تیره عمر که در نگاه  
 من است اگر واقعی موافق گوی من و ده مات پس نامه عمر حوالی ملاحظه و ملاحظه مباد

کرده شود. چنانچه در ملاحظاتی و در مقام دینی ملاحظاتی و در دست گاه مادی که  
تأثیر آن بر دین است تا به مجرای کرد و این لفظ بعدی است و در بعضی مواضع که معنی  
چیز که یکسان است در آن چیز بر یک سر می کشد و دیده شد. و قوله و آنکه مقتضای اینهاست  
آیه ای که مقتضای هدایت شوق و حقیقت آرزوی ملازمت و نگاه کرده و دید سبب  
آنکه هنوز از احکام الهی است ایضا کرده اند و در این باب که و آید این آیه و می باشد و  
میسبب است که در جواب آن جرم فقط

تشریح نامه که مخالفان تحریر یافته در گردش آید.

این نامه در جواب نامه حاکمان است متضمن اظهار توجه و عزت و در نامت و سلام  
جواب نامحاط خان مکدوح و نیز مشرقات و فیصاح و در نامت و رفع اختلافات و حضور متبک میان  
حاکمان و شاهزاده و قبیله و طریقت و کن و غیره برای تسخیر اطراف است سواد دکن رفتن بودند  
و در انجاس طوطی اختلاف آنها در همین و در همین و مودوده و دوقوج و بطور داشت  
\* دایره کی پایان \* آسمان \* نستاین \* هر دو خان \* دو احس نفسانی \* این حاک  
مراد از این خیالات فتح و ضرر \* قوله آن بود آه \* ای سمش آن بود دگر در دوستی  
من خلی و آفتاب شاه به دوستی من طبع استماع و دفع ضرر که از خیالات خام عاقلان  
و از تصور است نا فرجام نا فهمان است طوطی مودوده و همین معنی فره ثانی آینده است  
\* صد گاه دیر \* کنایه از دنیا \* دل \* در آمد چری \* حاکمانی \* خطاب و تخلین  
شعر است که مأم نیر مقتس ام ایم من علی شده است \* قوله شده از مرد دل آه \*  
یعنی ام کی از اسرار دل حاصل حاکمانی که جبارت از مضامین عالیه است و از  
ایمان شده دل ایمان حاکمانی پیدا شده و در حقیقت ایمان حاصل و وجود ایمان  
است پس دل خالصه وجود ایمان و زده چشم آدمیان است لذا امان که از گرد  
که د و عاقبت آیه دل را بتره سازند که سبب راستی گفتار و درستی که دارد و بوی تصفیه

رسید آن باشد \* قوله ظاهر در مراد آشنائی آید \* یعنی از سابقه معرفت که ما سر داشته  
 عولی در مادر باشد که از اسدای میرا کرده خود که سال ۱۰۵۰ ام چون به شد بر الهی نگار  
 دسوی معنی کردیم از احوال کوی محروم باشد و در دین و دین میر جانی جرئت یک انگاره  
 خود را نظر کج جوشی از صحت مردم نگاره کرده میداشت هر چند رمایان از دوسوی  
 مهر ماسهای که در من از دوسوی دوست می کردم \* قاصد در گ \* اس حار و از ان  
 مردمان مازم شایان \* را در نظر \* را \* و طایفه یعنی من می می حاج \* سید کارم اطلاق  
 کتاب طایفه در گ و پسیده \* قوله دوم آن که هر سخاوت سس آید \* یا کمان  
 می بوسد که اذل احوال کج گمانی دوم شایسته دوست در زمان حرکت من تم محبت را  
 در دین من کنت کاری نمود و در من سید مطبوعه که محای می بود و موده طبع شده عطا است  
 و را که فاعل اس فعل و دوس سس آمد \* قوله چده گاه آید \* یعنی چند اوقات که کج جوش و  
 عشرت بودم من سس کمان در دوش و معرفت که در مدان نایج آمدی اگر می سسوی رنگ دسا  
 آوردی ماز عیان دل گرفته شایان کاری سس و مودی در من جدیت می آید ان سس کمان معرفت  
 بر شام من بر سسده و محای زمانه آمدی و مانی آمد که در من سس مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است  
 \* جمله داده خوردن آید \* ای به مقتضای این که داده خوردن دسوی کز ان مع بیست محرومی  
 خود را که از معرفت و در دوشی است از شایان نایج دیبا اید سسده اراده و اصلاح شایان  
 دار دانا به خود را در دوشی ماری آید دیر ای انکه راه دسوی و اگر آن در حقیقت جر  
 حوان ماضی است گاشتن و کمچه حاشه که هشن ظاهری است شایان لایق نیست  
 \* نهاده \* حمل در گردن انکدن و دوس طامعی بیروی کز ان غازی \* جمله داده  
 \* نهاده \* اگر در حقیقت آید \* ای دیگر سب هم خرم آن که اگر در حقیقت ار کرده و یا  
 داران بودی ما گیر از سال رسائی کردی لکن همان طوری که اهل عرض و متقدمان ماز از  
 هر که در آمده ماز از صحت و اگر ماز در من هم بهمان طوری ماز از ضرورت علامه مراسلات



حاکمان عری مشتمل از طایفه مرغ و مرغ انحراف پادشاه منحوت محمود جان رسا و دل سخا  
 و بیایب اس مال از طایمان سرور و بحیده ناظر شده اند اعدا در ان شیخ می فراید که  
 محمود جهان دشوار مثل گرد که حال در باب غنچه حرام شایسته اقدس شاه آچرا لازم  
 دوستی و جرح ای می باشد در ان کوشش را در ان وسای میگویند ۱۰۰ قول چون بقیان  
 احوال آگاه ۱۰۰ بی چون حقیقت اختلاف میان شاهزاده و شاه سلیم حضرت شسته ماران  
 از جهت تریب و وصف شاکه اکثر در نگاه اقدس بود و دوم شدت جنگی کشیدیم ۱۰۰ قول  
 روح در زدی آه ۱۰۰ ای چراغ در گردی و در مارگان عاری بی از در به مستعار او نیست  
 نباید از در پایه پندار می ۱۰۰ قول همه حرف در است ۱۰۰ باید دانست که صلیب و صلیب  
 همیشه حاکمان در عری ای جود در الطاف دی می بویست لید اشیح آن اشاره می نماید  
 ۱۰۰ قیر فتح نامه که شایسته نام از مقام یافته اند و آه ۱۰۰

اس نامه است نفس اظهار شکوه و شکایت مع تحریر و وجه آن و مشاعر و کام حالات و دلایل  
 و معانی و مواضع در خواب بایر حاکمان و فیکه حاکمان در مملکت گزشت و فواید آن و فواید  
 و در قوم گشت ۱۰۰ قول که چشم خویش آه ۱۰۰ ای حاکمان چون جان دار چشم حقیقت  
 هم پنهان است ۱۰۰ قول که امر و زکر آن آدم و دوسف آه ۱۰۰ باید دانست که شیخ زعماد کلید شکوه  
 در مار و حاکمان و شیشه و دهن از ان حاکمان و وجه آن نگارنده است و نموده پسند و در ان  
 شیخ خواب آن می نویسد که اگر مرد که آن آدم دوست و دشمن گزین و دوست و دشمن  
 یا محبت آرد وی نه هر ان که آنها آن یک اضر از او من قدر که دست به دشمنی نه  
 بسیار آسان و در ملو و دانه شمر نه و اگر دشوار است پیش نهاد و شاکه که دایم  
 روح و زرد و دشت و چرخشانی و فخر و طر سبب باشد پس درین حالت بر ملاست که  
 بصیر دشمن هم براد جگانه دل و دانا و حقین دور اند پس احازت دهد که دوجه و اسیران  
 محله را اگر ستان برین در نایب تحریر آن ایامی و استعاره می رفیق است شرح دهم ۱۰۰

اگرچه زیاده است آنچه ای اگرچه بالهام و گواهی دل پاک من که همان الهام و گواهی آرزو  
 من است و بی شایسته و خوش خیمی او بیای بی ریا که راست گزاری آهسته من است  
 و یک زبانی که خاطر شما از هر نوع رنج و آفتی یاد و بشا امانی و گمراهی هم آتشش گردد  
 بس یازد من و دریافت آنچه بی ماکانه است نیز محبت و محبت هم در یافت خود نفس  
 خود از دو شکوه و خفای شاد و درین محبت در نماند نه ام او لا اله الا الله است  
 که دل خود را بر مانی نیت جدا از محبت حب کسی آلوده آید و است بدین کسی آلوده  
 یا من نمی سازد و پس محبت همی عادت بی ماکانه هر چه خواستم بلا تا مل بشمار و ششم و نایا  
 است آن این است که از اینجا که کسی ازین ماضی بشود را الهام و عزت شما درین مشاغل و  
 احوال کار دارد و شوش انداخته و دم اگر بالحق میزد و ابضاح و حیره آن شکوه گوشت گنجش  
 دارد و دور آیین کار و امان به نشامی و نیت مطلوبی نحوه و دور و حیرت و اد و تسل و تولد و  
 من مشاغل و در مانی نشو و نشود و اذیت شده و تولد بکن چون دوستی اینکس آید یعنی چون  
 دوست من از طرف دور و در مانی نشو و نشود و اذیت شده و تولد بکن چون دوستی اینکس آید یعنی چون  
 خواهش چند مثل اظهار خیریت و خطای دوستان که عادت طبع مردمان دنیا ساز است نماز و نماز و نماز  
گوی من و اهم یاد که درون اظهار و نام وائی آن خاتم آرزو ده می شود و تولد آگاه گردد و  
 مازاد مردی آید ای آنکه قدر و منزلت مردی و متاع و دوستی است من هم و را اینجا است و اش  
 مردی و مرد و از پیش خود و شریفه بسم و نیت بی ماکانه و از آگاه که هر چند نظر بنام و عالمیان  
 می کنم و در حیرت و مرد و نیت و یک و قرب شما نیز کسی را می دانم بس ازین حیرت  
 نیت بی استانی شایسته و در خاطر همیشه شادان من نیست و نخواهد بود و چرا باشد و او جو و دوستی  
 در پاست نفاق و دور و دلی مردمان زمانه از مکر و نیت زمانه و مجده نه من که در نیت شما  
 است و تولد عاشق خاشاک و در باد پس و در مادی جای که نام مردی باشد اما نیت شکوه  
 و مکر که در آن توام گشت یعنی هرگز نخواهد گشت این بی بطور اینکس نام اگاه نیست پس جای که



حائکه کار از نام مردی در گدشته باشد و شرح و آنست آن مردی شخص مکر دار و خود ناست  
می کند و کوشیده و شکایت محض بجاست از آن عداوت شیخ اشاده خواهر وی خودی کند و  
بگردد مکر و خودی اعتقائی و آن پر دانی شاهزاده که شکوه را بدل مرگ خود داده و خواهم داد  
در آن هرگاه مردی من مکر دار و بیرونی من و رنج شایسته شده پس بگو به ماز شکوه را  
بهر آن دلی خواهی داشت چرا که شکوه و شکایت خلاف است مردی که عداوت از عقل و مردمانی  
ایست تواند بود و نه از حسرت و آلی و حسرت در سینه مطبوعه عطف شده بجای این حسرت که  
معنی مایه ای است یاد نوشتن تو که در محبت آه ای چنانچه شکوه و شکایت دانی اگر اینش دارد  
من یاد این محروم و محبت شما را در دل دارم یاد و روشی و گایه از ترس کردن است  
تو که محالست چندی که از آه ای خود محالست من می گداید که از متدنه ترنای خود دارد  
از آه و رنج این جهانی که اگر در میان آن در و می گفته آید مشریان بود بسیار به میان گران حیداری  
می کند کسی بر کم و نه عطف جان حریف کاف در پیش سینه مطبوعه شده و در دل لطیفه تیران زاید  
طبع بشود تو که هر چند طبع من آه ای هر چند طبع من مرا از طبع خود و سبائی و خود ستائی  
تیر عیب و نخر پس می کند لیکن چه کم که مرا که مرا افق حالت خود که مقبوض چنان است اما در اینست اما در این  
بایست و در غنیمت من حالت است باید کرد تو که اسکان ایمن آید و شکسته می داس نیست  
سمن ایمن بوده است بایکی پادشاهی کم خدایه پس لعل را چه کرد و متوجهی باین ای گوید  
و اکثر اسکان ایمن در حای نجیب و جبرتی می گوید پس شیخ میله حالت خود و در اینست  
سابق خود را و حسی محض را قرار داده می گوید که سحران العبد من و یواید اینهمه سبب  
در زمره و بزار آن دلی من خود را که لایق ندیده شکایت و میره اما در این چرکست  
است اما در آن سبب سبب طبع شکوه را در آن تر مرینه است سیاه که درین و چند من کنی و را  
و شش واجب آید به به لایق من لایق من لایق من لایق من لایق من لایق من لایق من لایق من  
تو که از من و پادشاهی حریف چند آه ای اما در اینست و لایق من لایق من لایق من لایق من لایق من لایق من لایق من

شد ملت ملازمان درگاه و ذکر کرده اند که در امور است باز نگاه است منجی چه گفته آید \* قول اول در  
 التماس - درین قول دافعه میان تو و التماس در معنی که مکتوبه مذکور است  
 شده باید نوشت ای تو و التماس شای که نسبت شایست - قول دوم محر است \*  
 ای همه خدمات شما بروائی کرده شده و مقبول ما را نگاه داشته است \* قول و چگونه  
 محراست آید \* ای نظر و قهقهه هست محراست زیرا که جمیع امرا و جرم که محس خدمات  
 شما که در درگاه والا و شته اند همه موافق شده از خود در دل مهر نزل پادشاه کرده است  
 دولت حال \* یکی از رفتای خاتمان بوده است جان که کور و رایت بیودی او بشیخ  
 و بسته و دس شیخ در جواب آن می رسید که حسب نوشته شما در حق او سنار منسل ای  
خوب گوید \* قول بسم الله الرحمن الرحیم \* ای بسمان حقایق تو معرفت  
 \* حصار و حصار \* عاطر - از نگاه - آجیان - جمع چند یک وقت در روز و شب \* قول  
بگذری گران می شوند آید \* در معنی که مکتوبه می شود و ظاهر اعطای طبع شده بای آن می شود باید  
 نوشت ای پادشاه که یاد می فرماید و عاطر می نماید و بعضی اندکی گران می فرماید و مزاج پادشاه می شود  
 \* قول این می را در سبیل چندین باین می گرداند \* ای این صحت مرا که نگاه بگاه مادر و ایشان  
 درست میداند بهمانیت کند گاه و روز مان سیت من خدمت پادشاه و سبیل گفتن اینکه من  
 بودا و حرج و عیش و عشرت مشغول ام بدرگاه می گردانم \* قول بیک ذاتی و خوب سیرتی آید \*  
 ای بان بیک ذاتی و در غیبت معمر در مراد گرامی یکم تمام است \* قول چنان فرد در قه  
است آید \* درین قول بفته در معنی که مکتوبه ظاهر اعطای طبع شده بای آن گرفته است  
از قام باید فرمود \* عاطر می نماید \* قول امروز کار می حاصل صورت \* آید آید \*  
 ای درین روزهای محروم از نظام کارمانه دریافت و تحریه موقوف است به نفع و عبادت  
 \* قول آن سلسله گاه است \* آید ای آن شخص بایاب است که در مصاحبان خود بگویند که چوب  
من پس آشکارا خد گند اوید که کناش یست در عصب هم از من بطور و در لیکن شمار این نقد

این قدر کوشش هر دو نیست که مردمان بی حرص و کم جوشند گوی را احازت و قدوت عیب

مکمل بشما حاصل باشد

نشر لیس نامه کما لیساحادان نصیر الیافعه و قیمه والا آه

داستی است که این نامه ایست مضمون نصائح و مواظطه و حواص نامه مخاطبان که مشعر  
 در دعوات نصائح و «قوله آنچه در باب ده نموی آید» باید دانست که حائنان دار حلی  
 که شش نوشته بود قره چند در باب دو خواست هدایت و صلاح و بهبودی خود که در هر دو نمان  
 نگار آید تحریر نموده و سپس شیخ در حواص آن اردوی انکساری و حسد که اقی بود شمس  
 حور اده است بایافته من که قصد بهائی دیگری کم گویا این معنی اقرار محبت خود که در آن است  
 میان من و دار الاصل اندامد سیاه است اگر بیگفت بود یکی بودی تا اله در عشرت خیرای  
 هدایت و ناری چند آد میانه می توانم کرد «پشت گری» «قوله حواص خویای مقصود و  
قبل لطف حواص کاف بیاید و در متن مکتوبه سهوشه «ماید نوشت بحال و حدیث» «قوله و  
ار آن بحال اگر پادشاه «قوله چون ملت و پیش ما مل آه» یعنی لیکن چنان است که او  
 آندکی جرئت و سعادت از برای در طبیب من مرتکب بود تا میثاق الهی تو بجهه ساقون  
 آن شد و همین و چنان کرد که اس بی راه راه آه حالا اس است که چندین کریه و قوله آتش ای راه  
 بر راه آه هر ممتد است که چند لیکن و بجهه است «قوله ای را و دما را در رحمت الهی آه»  
 از من جا آغازان بعضی مسمدگی ای خود میگرد پس می گویدانی مرا و بهرگاه که رحمت الهی چه بر  
 مسلم و کار و چه مراد و قحریک است و خالق جان آرد و این معنی را محبت بصالح که او تنای  
 از آن انگاه است از نظر پادشاه داشته است پس درین صورت اول مرتبه اهلیت  
 آنست که باطلقات امام طرح اُستی باید ااحت و سماط صلح کل ماید بسیر دزیر که کیسی  
 دیده و داسته زمان دیوی که قالی است و تنائی دار احضار بکده صرد احد وی که ناتی و  
 باید از دست چگون و اصبا و خواهد کرد «قوله دوم» ای دوم بانه اهلیت آیکه نظیر قوله

هر چند آن دلی نیست آه - ای هر چند آن دلی نیست از گروه دنیا داران که مشغول نماز و نیت اند  
 باشد لیکن ملازم را لازم است که با او بنحوص دل محبت و رزق دپس نجات سپاس بیان  
 و در چنین محبت مستحکم است نه دو عبادات مدنی و دینی مثل نماز و روزه و غیرات و  
 صدقات زیرا که آن سرمایه سود دیگران است - قولیکه خونی آن آه - ای بلکه خونی  
 آن اخلاص که با صاحب خود است در ضمن انتقام حوام است ولی انتقام آنها اخلاص  
 پسندیده نیست - قول دومین راه آه - ای در راه اخلاص ملازمان و احطائی می افتد و آن  
 خطا آنست که پیوسته نظر بر اخلاص خود دارد و چون درین زمان اخلاص در مردم کمتر یابند  
 بر اخلاص خود فخر و تشبیه می کند و نمی داند که خدا بدان پنج مشوقان حقیقی اند  
 لی پروائی لازم معشوقیت است خصوصاً و تمکید عاشقان راست اندیش بسیار باشند  
 لی پروائی ایشان افزون خواهد بود و لفظ عاشقان قتل حیات است است اندیش در متن  
سکه بطور فروخته است شده باید نوشت - منج - دم آهن گران - قول در منج هزار  
نخت آه - ای مجرد زدن قشیری که کار اندک است برود و دم جو منج پر مادیست  
 نه تصور عوض آن کار در مقام خواهش ای گوناگون می شوند - قول سوم - ای سیوم  
 پایه ابلت - قول در دواج کار دشمن - ای در دواج کار دشمن باشد نه در انتقام  
 او ستمد باشد - قول اسباب دنیوی و اخروی آه - ای اسباب دنیوی و اخروی  
 در ضمن اعمال ملا قصد بدست می آید هم چنان که گیاه بدون اراده مزادع از کشت زار  
 حاصل می شود پس مناسب که آدمی از سوداگر کمتر است جوهری بهای اخلاص را در برابر  
 اسباب دنیوی و اخروی که همچو گیاه ملا قصد بهم می رسد نفوذ میدهد یعنی اخلاص نه نیست  
حصول اغراض قانیه خود نورزد بلکه هرت عهت خوشنودی خدا و پادشاه تا هر که  
قول پنجم از حسب و شهوت آه - ای از حسب و شهوت که هر دو بصاحب و تامل اند  
 نفسانارده اند هر شب یاد دارد درین که قتل و لاسلوب آنها کند بلکه پیوسته آنها را قید کرده

کرده بگذار و در کاغذی و دانش هر ده نماید کار چشمهای میرسد که یک ترک او به شخصی  
 حاکمان بکشتن قیله مستندی شود یا به ششای چه رسد و صفت را سنگ و شہوت را خاک  
 باشد از کثرت صفت سنگ و زیادتی قوت جماع چون تغییر نموده : تو که در پوزه دلهای  
شکسته آه \* بی در خواست هست و دعا از در ویشان هر قوم لازم شود : تو که پهلوان  
 این راه آه \* ظاهر او در منی سخن نموده پهلوان غلطی شده گای آن پهلوانان باید و شست  
 ای کاسکه سار حشاشد ششوا در دلهای حشاشد حشاشد گویان پالاک شده آمد  
 \* تو که لمب باید آه \* ای مخاطب پس که حاکمان است از من دور و دور نام که  
 را داد آمد از من حشاشد پیش خاطر دارم فقط

۱۰ تشریح نامه که در کتابخانه تصانیف میریاضه نامه آه \*

ناید و اسبست که اس نام در جواب نامه است که حاکمان شخص در خواست از قام بصالح  
 و شسته بود از قول به مشاغل سار آه \* ای شمار اگر بسیار است و اگر حسب ایسای  
 شما و خطای و ششم در آن صورت خطا در می باشد بخت و شش بصالح و حقایق که خواهش خود  
 آن کرده آید و بر سر آن نقد بر سبب قوت رحمت شمار ای حاد خط پیشین شمار ایست  
آه \* جمع اول کج بی \* سر دیر گ \* سماں \* تو که امثال این حکایات آه \*  
 ای بصالح و مواظب از پادشاهان از در ویشان قبول می نماید تا از امثال مردم که  
 سوا می مشاهده و تبلی و سادی مدد مای و امیر نظارگی اند که مشهوره لیکن چون که اراده ایک دانی  
 و اخلاص شما دید می شد ما را ان اس و دلکله در نام مذکره بصالح و شست فقط

۱۰ تشریح نامه که در کتابخانه تصانیف میریاضه گشوده اگر آه \*

ناید و است که این خط و جواب خطا حاکمان است که بعد از منی مرخص فسخ و شکست واحد در  
 از طرف ما و دهره رسانده بود \* آعی \* ناید \* تو که اگر تو ش آه \* بی اگر خطوط شمار من  
 ضعیف بود که رسانده اید از بدق آن نا بدین ادلی است \* تو که در گور و گور آه \* از این هم ایما





زمانم کید و حسد احوان زمان و در چنانچه قصه محسنه مراد از آن یوسف علی بن ابی طالب  
و السلام مشهور و معروف است محبوب استراحت محبوب کامل قول امر و زود  
که حال او شمارم است آه ای ذریه روزگار که جانی در خم رواج مردمی ندیده است  
هرگز شاید که از یاد مردوت گردی نزد آن حوصله شمشید قول و اگر ابریک  
بودن آه ای اگر از تلون طبع پادشاه شکایت دارید خود این تلون باعث محقق و  
دریاست احلاس درست شما که از سود زبان شما حل پذیر نیست می شود و صدق آیه کریمه  
وَاطِيعُوا لِلَّهِ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَادْلَى الْأَمْرَ مِنْكُمْ اطاعت کنید خدا و پیغمبر او و حاکمان  
را که از صفت شما در راه ساله مایه ای تعالی سلوک داشته برای هر امان مقاصد صوری و معنوی  
وامم گسسته می گردد قول نهایت محب است آه ای اگر از حدائی و دوسان عرفی و  
زمانه ساز و دور و دروغ و الماه نهایت محب است زیرا که اگر اسیر بدائی موجب  
شکر گذاری نباشد باعث گفت گار شناسان چگونه خواهد شد قول و اگر از دودی  
صورتی دوست حقیقی آه یعنی اگر از دوری من از رده دل راه خود این معنی هم از بی نامی  
شما تواند بود قول هر حوصله کم حوصله آه هر حوصله باعث طاعت و کم حوصله باعث بعض حالت  
عادی مثل اضطرار و غیره گفته قول بسیار پرواز کم پرواز آه بسیار پرواز باعث  
عقل و ذکا و کم پرواز باعث بعضی حالت لاحتی قول و دره و دره آه ای صاحب خود  
خودت و سر در نهائی خودم را بجز در راه دهند قول داغ بریشی نزدگان هاده آه  
ای مایه های مهات مروج خود نزدگان همان را حجب دار نموده است و حاضر دوسان  
گردید قول نامرغوفت مراد از آن نامرغوفانان قول کلمه نه ای همان  
صالح و مواظ که در اول نامرغوف شده یاد داشته یعنی لایق یادداشتی که همان  
پیدا و در زده که تواند شد قول بعد از آن فعل این قول لطیف و در بین سحر و طوبه  
سوشه مایه داشت قول میرزا ابرج و دار اب و قادن این میرزا پسران حاکمان



حائمان باشد ذاتی طلب آهانشج حائمان تلور استقام می نویسد که وقت آن  
 نیامده است که اس نامد قرار بر آن را رحمت فرموده در نگاهشایی در سینه \* قول او  
 رسمیات و حقیقات آه \* یعنی از رعایات رسمی و مقدمات حقیقی که ایشان را شب  
 دور گرد و دلش می در سناوه باشد فقط

ع تسریع نماید که در حال حائمان هر قوم گذشته دل آه \* ۱۰

ناید و است که اس نامد است مهرسین نصائح در جواب بار حائمان و قبله جان مهروح در مهم  
 قدر دارد و جوده دو \* قول او در نصیرم آه \* ای او نویداد بیش و نصیرم دشمنان قطع  
 کم بی آهادر اعلی و سبکم \* قول او مهر تو میراث آه \* ای اگر من مهرم دوستی تو تلور  
 او را نه خوبیشان و نگاهان خود بدیدم و نگذاهم \* قول او عاطر قدسی را داده \* ناید و است  
 که عاطر محبت خود را در تلور و نصیر بوده اول عاطر قدسی را در گفته و مراد از آن حضرت و حیات  
 است و نایا عاطر آه \* و مقصود از آن طبیعت که سوای حضرت است و در من سحر بطور \*  
 کای آلوده آلوده طبع شده و هر اعط معلوم می شود و بر آن که نانی و شد است عاطر قدسی بر او  
 و عاطر نانی و سب و لطف آلوده مهوم می گرد و بی نظرت شما که مرند اعلی دارد و چه حاجت بگویم  
 بلکه نهایت شما که ششای حال و در نگار است ناید که نگه و بلکه لطف صد بهر لطف عاطر شما  
 خود نشو که در کی نماید داد و دست که اکثر در آن خلاف واقع می شود و ملاقی عاطر من را داده ناید  
 پس بگو در رعایات دوستی کنی مانع بر میان من تلور را در او تو امین که اکثر مابین تلور کنی مانع  
 و در روح روح دارد و دم گیرد و چه خای آنکه مقدمات قدسی یعنی مقدمات دوستی حاکم  
 را ما خود استقام آن سب و توقع تاکیدات و امنه در میان ما سرده دست بی خود را  
 مثل این رود دوست شونده دل و عاطر ما چه در میو ده که و وادی که قتل لطف دل در من  
سحر بطور منع گردیده و عاطر اعلا است چه فاعل و دهم و سب و لطف دل مطر می آید \* قول او آه  
 "توان کرد آه \* یا ز می گوید که هر چند من در مقدمات دوستی و انقیاسم آه چه توان کرد که

مخالف من - بنده خود نیست و طبیعت او را صفت مشهوری نیست و بعد لفظ اول بطور اول و صحت  
 سخن بطریق دیگر و گفته است شده باید نوشت \* تولد گمانی \* یعنی بد گمانی و او چی و دوستان  
 - تولد او بعد از رسیدن تو اهل جلاط آه \* ای بعد از رسیدن خلط سنا که متضمن ماحوشی و غیره بود  
 - تولد که اگر در خور محبت آه \* یعنی رقیبه شما اگر لایق محبت من نبود مضایقه نمود  
 ما از آن قدری اظهار روزگار موافق من نمود غرض بیدار بخت لجام تحریف و محشای  
 ساقه شما و هم نه مقتضای بشریت طیب من شد و گشت و فزرت من بفرموده دست  
 بر سید دوش کشیدن - حر کردن \* تولد خضرونی \* یعنی بحر صورت به حقیقتی  
 و اصلی ندارد \* تولد ساست \* آیم باید ساخت \* تولد بد گمان شده \* ای نباید  
 \* تولد عالیه \* حق پر گه آه \* ای در ماب گزاشتن \* پر گه که در جا گیر شماست و در  
 نماید و پیر شایای جایگزین خود آنچه عرض آن و پیر از آمدنی چون در گرفته اند این همه سخن بسیار  
 ساینه کرد زیرا که این طرز طبع و صبره کار مردمان حریص و شما از طبع و دیگر آید \* تولد از طای و  
دل آه \* ای - شش چنین معشوقی که ذات مادشاه است طبع جان و دل کسی نمی که و طبع سیم  
 و در هم پیش چینی اسکندرمی کند \* تولد مسجوع شده \* ای مسجوع نه گمان حضرت شده  
 \* تولد هایت آه \* ای غایت کمر است که اگر جواهر جمعی دیگر را که درین جایگاه را بد  
 ازین جایگاه \* تولد قبول کرد \* ای باید کرد \* تولد و لیساکس را \* ای مرا بسیار محرب  
 و آفرموده کار داشته \* تولد و نه نام \* گدا طاهر آه \* ان از حس سارگی خود و دل من  
حار خست تر ساخته است یعنی در دل من محبت خود را حائی داده است \* تولد و لیجان  
الو دی آه \* لودی تو نیست از افتخار شاید دانست که دولت خاں که نزد خایمان بوده  
 اگر با فرمان و دوستان خان مری الیه مخالفت می و در پیش شیخ در حق لودی نویسه که او را چه شده  
 که در رعایت و حفاظت آداب آشنائی موافق حاصل نمی که اگر هر دو را البته به یقین  
 میداد که هر کس هر چه می که پاداش آن می بیند \* تولد و شش یعنی نه پیدا آه \* شش من در میان

من اشکر لک و عاظم طبع شده های آن چشم باد و شست ای اگر چشم می رسید چشم ظاهر من چه شد فقط  
 و تشریح ماه که در میان حاکمان تصویر یافته دات من آه \*

این ماه است شمس اظهار شوق ملاقات و علاج واد در در باب تبلیغ دایمیر تسخیر  
 قندار و نحوئی تر جیب حاکمان نظریه تسخیر آن تولد دات من آه ای  
 سب کمال شوق و محبت دات من تصویر صورت خود قوت و بس بگو یا  
من علامت و صفت دات قوام و تنبیه کسی مرا به یهد علاج که حاکمان است  
تولد نقش ایشته آه ای نقش صورت من به اوست و است پس من مامد  
 ابعاد و عبادات ام و قوسال معنی تولد طبیب صمدی آه ای مقصای شریعت  
 مامد و کمک محبت حاصل شمار کار زمانان حنا اول که خواست ادره تن و ووش و ج اس  
 همه است طریقه یافته میخواست کس صفا را آذر اظهار بشکوه و وچ و وری گو جاست و زبانه و لکه  
 که سکنان خلق من شقیف فرموده حمایت کامل بود و هر لک اس مملکت و صفت و اعال  
 ملل ساخته ما طبیب و محبت من که باعث اظهار شوق استقامت و صحت اگر نفعه است شایق  
 و اندر شیدن فتح قندار و در میان آورد تولد اید که بخر لاد و ووشن آه ای امید که خرد  
 و در من شایع شیدن آن کرد و تولد خود اگر در شایع است آری حاکمان و حلی  
 جدا است نمی دال که بود اگر زده حاصل کند و سبب بانی آرد و ده کار و بلیش هم می رسد  
 اس و نت سپاهیان نمره کار اگر مزد شام و تو واد عبست ناید و الیث است شایع \*  
 سر کردن تولد اید ام که حاضر شایع آه بی اگر اید ام که حاضر شایع تسخیر و ادره تن  
 قندار مقدم دارد پس در انصورت اید که مقدم هم قندار و در و شش شسته بسیار و بگو  
 مایم و شمار آن جیب طرف حرم قندار و دهم اید تولد اید ام که اید اید ان مال اید پس  
 شایع است که در اخص ما موسس هر مذکمه تولد اید اس وادی ای نظریه نه جمع به هم  
تولد اید که میداد این مایه و داشت آه ای مناسب که میداد این در میان

ولایت قنداره را از قوم بلوچ و افغانان - دلا و شیرین زمانی و انعام تابع خود کرده  
 همراه لشکر خود بایستادند \* عزوه انوشاه \* دست استوار \* قول متوجه قندهار  
 شد \* ای نایب \* قول چندان دل گرازی آه \* ای بسیار اعتماد بظرف مردم کمکی  
 نباید داشت \* قول ناموس در گرو ایها آه \* ای عرت و آرد و دهنی داد و هشت و  
 عمره است \* قول آن گفت گوی تحریر است \* ای آن گفت و گوی بی تعلقی است  
 \* قول از حد ایع منن اناره آه \* ای از احاک حاکم کن اطلاق صرف بر زمان  
 دنیا در این است و این زبان تا وز - نموده اند این خواندن ما از مگر بی  
 عین اماره است که در راه عمارت یکس که عمارت از جبروت و قیام ظاهری است  
 کنن توانست چاه نوری که عمارت از دست و خرابی ماضی است ترتیب داد و  
 به مقتضای حق قهر بیدار لا یمید و قد و قح و یکگاه و یکایک خود این مسالاره  
 در ان اند و کجاست که لفظ داده است معنی یکایک است \* نضرع \* زاری  
 کردن \* مفرط \* از حد در گذشت \* قول در یوزه و لها آه \* ای گ ائی دعای خراز  
 دلمای درویشان عارف و حاطر داری و خدمت گزاری ایشان بستر باید کرد \* بهنگام  
 ترکان آه \* ای جمیع سپاهیان آرد استن و حاطر داری رعایا و غیره نگاهداری خصلت  
 خود سازد \* ایشان \* بهر و مکاتیل و امیرا \* قول بایه کنی آه \* ای مزه  
 ولدت طعام را رست گزشت و کمی آن زیاد تر ملو ط نماید داشت و عادت نماید کرد  
 \* قول کار بانی بجان مرآده آه \* ای گاندای بزرگ برآمده جرد و هووی حاصل شود و مرآه که  
 درنت با صاف تر لفظ آمده در پیش سو مشوع طبع شده ظاهر اعطاست \* قول باند و ستایت  
 از و کم آه \* ای بزرگت و سبک ساری که در بند و ستایان بیشتر است از و کم نماید  
 ساخت و حلم و بردباری را در و باید آورد \* مال اعتبار در دخی آه \* نماید داشت که ملاقی  
 نام واقعه نگار است که پیش تابان بود و با هر کس و با کسی در مقصد یکیش و مذهب گشوی



دست می آید پندمان ز مردم دل او داده نام باید حاصل می شود بوعمارت حقه اقبال که  
 در سنه مشهوره پنج مشهوره غایب است بجای آن چون اقبال حاکم در دریا دست  
نشر مع نامه که بینا فیال ارقام یافتند دل آید

این بار ایست محو می بر املها ریزت و بیکیه ما خوشی ها جانان از طرف شیخ طوبی و یاد بود نگارش  
 یاست قول در معشوق آید ای دل معشوق من که غایبان است مرصع چشم ما کشیده  
 و از رخسار زرد من جان میباید شد قول در دامن ربه آید شیخ خود را می گوید که  
 حاضر نفس ما ش زیرا که کسی سبکی فهم نیست و داده گفتن اندکی از شکوه و شکایت این  
 نامه نیم کس چرا که اندک نبر به گفتن بخواهد آید و ازین هر دو شمرده بود اگر دید که این بار وقت  
مال خوشی ها جانان مرقوم شده بخواندند اس نامه ثانوس مصدر معنی مغفول قول  
ازین پیشانی السلامه حرف آید ای از غایب حجاب است نامه شب بظرف خود و دلیکی شکار و یا قسم  
 که قول در دامن دلاست که از هرزه گوئی آید باید دانست که سابق ازین شیخ در جواب نامه  
 خانانان چند سخن از قلم و تادیب و نصیحت بنام رسالت و قن نیست خانانان  
 نوشته بودند از این آرزو دلیکی دل خانانان راه یافت لهذا مالم نقل شیخ سبب خاک ساری  
 بود پس خط از ان فصاحتی تغییر هرزه گوئی نموده می نویسد که از هرزه گوئی من دو سده ار که  
 فرط دو دوشی شما مرا از عالم بیویشی که در حالت تجرد بسبب کثرت عبادت بود بار نگاه  
 بگفتگوئی که عبادت از عالم دیدار نیست آورده است مگر در دل همه آمده چنانچه ما شده  
 در بخش انگیزاننده در خلا خود از من خواهش بوشتهای نامه بوشتهای مندانان و صاحبان شفقت  
 فرموده اند گویا ازین قریح و بخش خود نموده اند قول حاشا که حاضر بگردان آید ای باید که هرگز خاطر  
 شما از من خبر خواست حبال و طمع خوشا که دارد قول در دامن حبال دیگر یعنی حبال آزار  
 رسائی از طرف من که لطفت احق و نمانا اهل ترین بگم نام نمی رسد بطرف همچو شما اهل و عاقلی چگونه تجویز  
 مسامح و بگویم که بر صبر شما باشد که مقصود من آزار رسائی خاطر شما باشد خلاصه اینکه شیخ درین فقره کمال

کمال احرار خود را آرد و ساقی بیان می کند . قولنامه مهربانی آه . اس فزده سبیل با فزده ای  
 بر دگر نامه مهربانی نه است که ساقی اس مذکوره شده بلکه مهربانی حقیقی به دست دوست است  
 که عرض بر آید کار و بهودی خود را حاض و دوست ملبور داشت حقن جدا از سهم حبی ای  
دوست که ظاهر پنج است و ماضی شیرین و او اموده شود \* بی گم کردن \* راه نظر کردن  
 \* قولنامه پس کار و شوار آه \* ماری گوید که مراست بی شکل شده و آن است که اگر گنج  
 دوستی را اعمار بی مری میان دوست و دشمن که سنت انجم عوام و اردحام کارنا  
 است بی گدازد که نظر انایان رورگار در آرم . پس برای سخی محبت که میان ما و شما  
 است و در میان ما هم خود یاد کرده آن کرده اند و برای گفتگوی دوستی که شهرت در میان  
 افتاده است چه ذکر نماید کردنی اگر اظهار دوستی خود صاف انجم دور و مان و تساویان  
به نام پس علاج ، دوستی که ساقی اوین زمان و حلالی شده است چه کنم فقط  
سپه سالار جهان و نامه ماری ماهم آه . ای سردار جهان که مرا داران طاها مان است  
مکر و فریب و دور و بی ماهم و بی موده گو سهم کنی مردی قوی چس موده کو شوم ، فقط  
ار شامال مناب آه \* ای ارعادت نماید و اوصاف محب خود که در میان است آن مرا حطر  
 شخوات است قطع نظری که می بایست و لایق بی مود که ما نمایان عجب ام و دین عراق مرد  
راستی و مرداگی من نمید ما شده ، قول که گویم \* بی اگر حشا و نگویم و اقوال و  
النال نرا استناش کنم که داران در حلا و عجب بی مالی و اگر حشا و نگویم بلکه بیان واقعی  
موده در عرب نرا مطایع گردانم فوق حش ار ان نی شوی و دور من صورت مناسب است  
بر حال فقط \* قول ای مرا در عرب آه \* بی هر گاه جروا هی م کبان پیش هادت خود دارم  
پس شما که با پس صفت موصوف استند اگر مناب مرا با دو نظری جروا هی انکار بد و حال طی  
حشا و دوست خود به مناب گم ایش دارد \* قول ای قره العین و جود آه \* ناید  
داست که در و یشان دو کرده اند یکی این وجود و آنان قائل وجود و احب الوجود و تعالی

استند و اینها را اهل وجود میگویند و دیگر اهل نبود و آیدین برای العین میباشد ماری تنائی می فرماید و  
 ایسان را اهل نبود و گویند پس این چهار دار قره العین وجود و از سمت سیاه اهل نبود دشمن  
 خلاصه و زنده و دو پیشانی بدگوین. قول سوگند که در نادانان آه ای حاجت سوگند خوردیم  
 نیست زیرا چه یک ظاهر است که در تن چاکری شایع موافق تقدیر الهی مراد و کسر را نظر  
 محنت بپایر بشود که اول آن دروغ آن دوران است و زمان مذکور آن نیست و روحانی یافت  
 قول آید و ده حوائج حاصله آه ای صبر مردی یار اول که اول الفخ است باجم اندوده و  
 عمر حوائج او آید و بدو که مرا از غایت حیرت و شکوه و قنوت و صفت بصیرت گشاید یار  
 دوم که ای صبر گشاید من بود حاصل سود و بار و بوم ایشاد و بطرف خانهاست است بی  
 ازین حادیه چایگاه دلم از دنیا و مایهها فسرده و بدی خواستم که شخصی گویم و حریفی سراییم لیکن  
 بکم که دوستی بای خواجهاش باز و ویرانه گشت و گودر آرد و قول الحمد لله که  
 آن روزی که آه ای شکر خدا که آن روزی حاطرم که از عشا شمار داده بودی ای که از مزیت  
 آن آزد و نموده و میرا که در آن بی پروا و بیا که مست من کرده بود و سینه خیل و در اندیش  
 من لحاظ احتیاجان بد اطوار و در میان زشت شمار شمع علاج آزد و گشای من کرده مرا از شعله خوش  
 و حرم حاجت و شکوه و شکایت از سیه ای که ام سر داحت

تشریح نامه و کده به خانها من مرقوم گشته است خواهی بود

ماید دانست که این نامه وقتی نگاشته شد که حاکمان در مهم دکن بودند و در آن  
 شهرتی گشته که در آنجا هیچ آثار و قریه نمایان نشده بود و حواصیر سردار و مرد پیر  
 و تنج و ترنگ و قول آید و حواصیر آه ای صبر ای سردار سلام مادر تو در  
 مفارقت و جدا ای با بگو ترنم تر و می گوید که ای صبر ای صبر و ترنمای وای گاه و قاف  
 اعلاص به حال هستی آه قول و آن که از بی تو می آید بی ای که شکایت بسیار از بی تو می  
 بادش کرده اند چگونگی که چه کرده ام یعنی بسیار کرده اند سوگند یاد می کنم یعنی قسم



مسمی حرامی حورم که هرگز هست آن بی توحی که شافعه و موده اید بمواره بحولی و عظمت  
 و اناراس و طوره و منحل سلیمان و کورلد \* قوله هرگز حکم سو داده ای هرگز حکم حضرت  
 بود که در برادران شاهی حی که در زمان محمّد اعتراف و ماحوشی شاهی بتر حصار یار و قداد  
 کراس حاتم مخصوص اید و سده \* قوله دست اعظم حال آه \* محی مادی که بهنگام که در  
 ظهور مع دکی دوست حاکمان درگی و ده قبی و بود حضرت ماحوش شاه اعظم حال  
 که که خود را از طرف دکی و داده فرمود پس از آن قول مشی پس معی اشاره می فرماید  
 و سار تسلی حاکمان بی و سده که تفر دست اعظم حال را که در حقیقت مادر دست اجرا  
 و نایکه که و شمساده دد جلال بموده از آن امور ماحوش مادی و ارطاسد ر مت و در  
 امثال چس غاب که هر صورت ظاهر هیچ حقیقی مادی و گفتگوی حساسد مادی که در هرگز بار  
 اید که ماحوشی شاهی ماحوش و در سده مایدش و اگر سلب اخلاص و محب و احر که بدست  
 سلطان دارد و چس ماحوشی شاهی چشم پوشی می کند قتل شما که و دست که در چس  
 او ذات مادی شاهی کند و اگر خود کند و قداده آن چس غاب و حاتم سلطان می و سده چس  
 و سده ای شمسار حقیقت اعتراف شاهی می و سده چرا از این نگاه می شود \* قوله که دست  
 آه \* حال برای طاعن شما که نامه آن جبر سده شده و سده \* دست است بیوگندی حورم که در  
 مارگاه سلیمان بگری آرد و شمسای سابق دست \* و که که مایش طیت \* نامست طبعیت  
 به نشر مع نامه که <sup>۱۹</sup> لستایان پوشیده شده عریضت آد \*

دائستی است که اس مادر دست و و آنگی حاکمان مسمی دکی حرر یارده تده آتی و سده که  
 عربت سز و جره بیست شمیر دکی که کرده اند مار که مادی و توبول \* و غفلت \* و دو سلیمان  
 زن طحت \* و دو سبیکه حاتم و طس و طس مایوت ذای دست دارد و در آن هم ای شوم  
 \* و که و عریضی و دوستان \* ای عریضی \* و دوستان مصلحت و ایام پس و نمرده  
 طبعیت که چس صاب موصوف اند \* طس باطنه خود وایشا و خود بخش که او و برادران حبس

و سرتی مرا ی طبیعت عم زده بین که سبب ما دانی قائل ترحم است مرستید و مرا از  
 اطلاع خاطر جمعی خود خوشوقت سازد . تولد دل و دامن شب . دل شب و دامن شب  
 عمارت از نصف شب و آخر شب است . تولد و تحویل صبح آه . ای دل را  
 از بتیغین فتح آید و تصور راحت بالحق نیاز داشته نگه اورد که تادی در آید زیرا که  
که کبان تصاویر دولت و در دل اده گین می باشد \* تو که علومت را در عصب والی  
ساخته . ای مهرمانی را در عصب عالت خانه تصور اید که مردمان حشم ترا اند \* دون  
شنی . قون سیار \* حرف زدن . سکی مودن .

۲۰ . نشر فیح نامه که خانها دای تحریر یافته ای لقا ئی آید .

این نامه ایست در جواب نامه خانان بهلولی رسیدن نامه خان مذکور مع اظهار شوق موافقت  
 دل پسند و لصاح او محمد \* تولای تائی تو آه \* ای از دین تو جمیع مطالب مردمان حاصل  
 کی شود و جهان عاقل کسی که بدون تکلیف عرض همه مشکلات مردمان از تو حل می گردد \* تولد  
مالیسی شاه راه سکی \* ای سبب پر حوت و دن و ده بنی علت احتمال ظهور سکی \* تولد  
مادونین پیام که او ان سنامه خای کون \* ای از بی اعتمادی پیام بران دیا . تولد سکی  
مرا و دل آید \* ای سبب مواعظ مذکور از دل سخی مر زمان آوردن چه بیی دارد بلکه طری  
مشهور و نام که در حق داشته باشد از ماضی ظاهر موان آورد \* طعم \* مزه \* تولد که  
مطلب من آه \* آی خاطر من مرزه آن کلمه چند ار ماده کی حقیقت ظاهری قارغ شده  
 جوش و تب گشتی \* تولد اکون که مایس حالت آید . ای بالحق که با ساسا مسطوره  
 چنان سکی گفتن زیاده ام چه توان نوشت بهر حال دل دیوانه را اندم تحریر مطالب راضی نموده  
 می نویسم که خط شما رسید و هر چه در ان نوشته بودید اگر در خطوط دیگر آن آن مطالب سودی  
 نوشته محبت نام آن بهادی و چه که همه کسان آن مطالب نوشته اند امام آن نوشته محبت  
 نه بهاد \* تولد اگر چه رسیدن این نامه آه \* ای اگر چه رسیدن این نامه بسبب اینکه هر چه



سناوم \* قول از احوال که قحط سال آه \* ای از احوال که درین روزها نایابی آمدیت و  
 حواله دینی است اهل بیت ذاتی که عمارت از حسن سلوک تا هر کس و با حسن است  
 کما است خود اکر ای آذین به اکر احوال ازین گفتاری و مستوده کرداری ماکسی لعلت  
که گفتار خوب و کردار فرخنده تا او پیش آمده باشد هم نیست و ناویدی گوید \* آو میان  
 چشم قله \* سن پر و در آن و ظاهر برستان و در بعضی از نسخ چشم قله دیده است پس برین تقدیر  
 ترکیب این خواهد شد که چشم چشم قله می گویند و در خجبت عقیقه می کنند \* قول این مسئل  
 بحث آه \* ای راقم الحروف که بحث تقدیر در حای این چنین آو میان افتاده است  
 قطع نظر از آنکه گفتگوی روحانی و ماضی که نسبت به شتائی طلب طریقی میان ما و شما ظهور می آید  
 صرف ذات معنی و حسن شمار آغذیت عظیم می دانند \* قول او در مناوشت صورتی آه \*  
 ای در مد و دخیروایی ظاهری و ماضی شتائی اختیار ام هزاران شکر که درین غیر خواهی ناو  
 حکایت من که جستش و اندیشی است با نظر تم که عادتش نیک اندیشی است مدکار است  
 \* قول حاضر را که در روی آه \* ای اسب رسیدن خط شما متضمن آمدن شما و دولت خاطر  
 خود را که ما خوشی و غم علاقه داشت و در حالت راحت بود و در سن و پنج یا فتم نیز اگر حریت  
 آمدن شما در نگاه و الا نه موافق مضمون فرمان شاهی و به بلایق فطرت و زیر کی شما است و هرگاه  
 آن فرمان بحقیقت تخریض و ترخیص بر حد منی کمی کند و بدیس و درین صورت طلب در نگاه  
 و الا از حلیت و اشارت فرمان که محمل مرطبات باشد فهمیدن بحر نادالی شما چه نام  
 توان نهاد \* قول این توقفت که یک سال آه \* ای این توقفت شما که در حد و اگر  
 واقع شده است دیده خاطر پادشاه بود بلکه ما چاری واقع شده توجه شاه را در منج و کن  
 از دست شما عظیم دانسته زیاده در مات آمدن خود می نمایند \* قول چون ما را می دیگر آه \*  
 ای چون و بعد ای دیگر از دست خود دهند

محسوس است که این ماده در حساب مامور است که حاملان محسوس شکوه و شکایت روح و  
 اندوه را به در خواست تذکره و دفع آن مشیج نوشته بود و ماموران مشیج در حساب آن  
 می وید \* چاره آن در بیرون می طای آه \* ای چرا حلق می ویزی و روح می کشی و  
 تذکره و فکر کار خود می کنی \* قول کرد مردم می نمی \* ای که مردم میگردی \* قول که این  
 سبک سلاطین آه \* ای این سبک حلق و گمراهی سبک راه \* مخلصان ما را اودت  
 شده مخلصان را از سر راه اجتناب می حساب و ماکوسس بوده \* قول که در راه مثال \* ای  
 مثال در راه و طلب آفتاب می رویم \* قول که این به شما آه \* ای اس حلق و دیو شوی در نگاه  
 خود را به شما صاحبان مدعی و متقیب را پیش آمده بلکه صاحبان ظاهر و صورت را هم پیش با ما داده  
 \* قول که مخلص آثار آه \* آری مخلص آثار خود را \* قول که در یک و ده \* ای در یک و ده آنگس  
 \* قول که راجع را دوشی و سرگردانی آه \* ای تنهایی و پریشانی خود را که متقاضی قیام و فیض این  
 دنیا است مملکت لطف احسان فلک می کند و مملکت خود را در امداد و مدد از دنیا \* قول که  
 و الا آه \* یعنی اگر این تنهایی خود را در لطف فلک است بکنند ما آمد که در حقیقت این  
 مردمان مامور خود را هم چو سماع و هانیم در آویخته و در بی و بخش آمد و بی که همه در تن و مددگی او  
 حیات است اما پس درین موارست و بخش چون را و آه ها کار آسان است و بار سار  
 ترقی محسوس مردمان مامور خود را مملکت عاقل و تمیز را که در آخر از می کند و می گوید که اگر سماع  
 کند در هم محسوس خود را این چنین حلالی که آید و می از احتیاج نیست به خود می کند می پسندد \* قول که اگر  
 ماموران این حقیقت آه \* یعنی اگر در حایان ظاهر باشد که هر چه تنهایی و حجابی و جبر و پیر ما  
 واقع می شود متقاضی این نفس اماره و دیای دوان است هر آینه در حال "آزاد و شماییکه از  
 محسوس اینان را و اراداتی و دینی استقامت را در احتیاج ممانده کوشش می فائده در ای و دفع  
 دشمنان کرد و می قیامت فاعل بر خود آید و می می سکونم \* ما و گرم \* قول که اول سکون  
 حلالی آه \* از این حایان که ن قیاس است می اول حلالی که از او که نظیر و پیرسد اما که عزت



در زمین دست و حمایت خاطر آورده که مرزا خانی یک مقصای سمادت دانی آمده آن خط را  
دید و دست خواستش شکستید و این شدن نظرت شاست تو که وقت آید آه \*  
ای وقت آید که یاران ارسنه و خوشی کند و طره شب که عبادت از علم است ار روی  
دور که عبادت ار شد دیت برادر بدی غم در کند و شادی صل آورد تو که  
موا ای عشی ماسار و سامان استق جمع شفت برگی جمع محب تو که  
چنانچه ولایت دست آورده معی جای دلیل برداشت واری شما آیکه ولایت و ملک  
دست آورده دوم هر کوت بهم دست دیده شوب و گوار مرامی دست شما آیکه باجد س  
برگ و طرح دستی س الاری اد احد ملک و آخر س گوی خود دست تو که سکونی  
دوست آه \* ای سکونی دوستی سهم که هر دو دست بر آورد طلب و خواست شما دگر  
من بوده ام آه شرح دوم تو که اکنون هر چند و داده ای اکنون هر دو دست  
میر آیانی ما ی داده است یا خود ای بوده ملا دست شاه آورده اس معی سود دیده تو  
و نه در حق شما خواهد شد

۱۰ تشریح نامه که به صاحبان نگارش او به خود آید

اس نامه ایست تمس را اطهار شوق و روح دو دی و میره ما اطلاع و خدام اجبار در صفا بمان  
اطهار شوق تو که یعنی آیکه آه معی قسم نحت و دوستی که خزانه اگنی را در ان بسد  
کرده ام که در دق نکتم آورده ام تو که یعنی است آه ای دنی است که  
در من کدم که دستی بر زمان رو دو طوره آورده ام مان ممانه و سنگ که باید بگر که ار دستی  
ار ممانه عائنه حال دوستی ظاهر که دو آیا چه ندان کرده آه تو که الحق اذا بیا که آه ای الحق  
ار اها که ممانه دانی دو دست حقیق هر کس صفت شاست و مید اند که هر چه اطهار شوق  
و میره کرده ام ساقنامه دست سار ان از پس ترا دش لی اجبار ای آورده گی خاطر من راه  
نی یاد تو که اما حقیق که آه ای حقیق که آه که قلم و کاه و زیاده گوئی

زمان را در اظهار دوستی و خیر خواهی در مارگاه محبت حقیقی که مثل آئینه محسوس هر چه در آن نمایان  
است و خلی نیست بلکه هر چه زیادتر اظهار شوق و محبت و خیره لب کل خطوط ظاهری شود همان  
قدر آن دوستی و خیره لب شیده و محبت می گردد یعنی از اظهار محبت واضحی می گردد که اصلاً محبت  
در دل نیست \* قَالَ ابْنُ حَبَّانٍ چه اندوده چندی پوچ طبع کرده شده ظاهر آمده است  
و اطر حراب \* قوله و سوداگر قَالَ آه این حامد از ان دوست دوروی  
است \* قوله بفرم این سرایه آه \* ای لازم کنده این دوستی مانع می شود از نادالی  
است که عیب آمده اما دانسته ظاهری کند \* قوله اما شسته سخی محسوس آه \* ای حرص سخی گدس که  
باشما است مرا و تکیلی اختیار داشته زیاده گوئی مسو و موصوف میدارد \* و اَوَّلَ مَا  
قَدَّوْنَ الدَّقِيقَ الْمُتَّارَ \* فریاد و ای اندک های نفس حکم کیده به بدی \* قوله اول آنچه آه \*  
ای قل از دور و دور شما حسب احکام شاهی فرمان نام شادوست کرده فرستاده شده  
ازین امر موافق جوابش شاد در آن فرمان صورت ارقام پذیرفته \* قوله کسم عین الهمک آه \*  
ای حکیم عین الهمک نیز حقیر سب ز دشوار وانه می شود مایه داشت که حکیم مد کو دست و سبب از  
است و علم و فصل مرتبه اعلی داشت و هم صاحب مکارم اخلاق بوده است سس از  
طرف مادر بمحقق و دانی انهایی پذیرد و در ایند ابشرت ملازمت محنت آشنایانی مشرب  
می شود و در خلا و ملا به و زم و بزم حاضر می ماند و همیشه کارهای شایسته و نمایان از و معرض ظهور  
می آید و بهبه های خنده و خلعت بایسته صرغ از و می سازی کرد و شاعر هم بوده است و دوقه خلص  
داشت در سه چهارم جلوس عرض آشنایانی مطابق سنة بکبر ار وس بحر می نه منصب پادشاهی  
رسیده دعوت جی و الیک احابت گفت \* مناسیر \* جمع مشور فرمان \* قوله  
آچه و ماب مناسیر آه \* ای هر چه گشگو و تویز در ماب از سال فرا این شاهی طرقت  
ایران و نور ان نوشته بودند ملاقات من هم در من حاکمان تجیر کرده بودم اگر چه  
در عمارت و لفظ اندکی شاد است داشت اما در معنی یکی و دو ایچ مرتقی داشت تفسیر



« تشریح نامه که حاجیها در تحریر یافته است »

دانستی است که این نامه از ظهور فتح دکن که ما تمام حاجیها را و داده بود در نامه اظهار مسرت است و در نامه متبرع و راه ای شکر چمن حقیقه حاجیها را و تمام مایه یکبار سگرت « مراد از آن فتح دکن » و صبیح و شرب « باکس و کس » تولا اگر چه چمنی آه « بی اگر چه چمنی خود پسند آن احمق و نادان و قبح اس فتح را از آن تمام دیگران تمسید و نه مادشاه مهربان که این مهم از دست دیگران سرایم گرفت » تولا چرا هر روزه آه « سی چرا پیاده در اظهار حقیقت و بد طبیی مردمان سی کم خود را با بعضی و دل شمار که در دل ظهور نمودی خود مرطوب شده است آید و در اصطراب اه ارم و قن له اهل حرف داد و دهی سخت مطوعه مرگه است تولا نظر مردگان آه « درین قول بعد بعضی قرار لغط مایه در من شو مطوعه مرگه است تولا نظر بی قرار یاده ما نصار بل قرار داده خرد کامل تولا که مر اژدی انصاف آه « ای آفرینش عالمی و حلقه منبالی خود که هم چمن بر آید که در ادنی می شمار و مسرت کامل و حاکم ستمش کرده اند و نگاهبانی طبیعت زود در شو و ماد که و که ان خواسته در من فتح سناش خود مموده آفتی و فسادی بر یا کند « تولا الهم به آه « ای شکر که کار کمال عجب شمراد علی در محاسبه و درستی مسرت داده ای یعنی مسرت خود را در دلی درستی می کند » تولا و آنچه از قسم شکایت آه « یعنی اگر گاهی از آنچه شکایت شکاری بایسم آن شکایت میان طریت من و طریت شما است و اگر طریت ماد شما طریت دیگر و طبیعت من با طبیعت شما بسیار موافق دارد و بدلیل آنکه می بینم که طبیعت من زیادتر از طرف ما با سنی و از طبیعت شما مائل است » تولا و آرا در دست آه « ای مایه که آن شکایت مراد و وقت بایرم کرد و دست شما ملاقات دیو می خواهد تا که همان ملاقه شکایت در میان طریت من و طبیعت شما حکم دارد

« تشریح نامه که حاجیها در تحریر یافته است »

این ماره ایست ستونی در ساج و متدائی که در مع ششبه خانان اران میوه گرد و د آن  
شبهه این است که مردمان قندهار نگیز غایان گفته بودند که شیخ ابوالفضل دست یازد شاه  
دست و عیبت و می شاکرده وی که \* قوله شادمانه آلود می خواهم آه \* یعنی می خواهم که شادمانه ظهور  
و اندازده باشد که اگر هر اد کس و دمی شخصی گوید که آن شخص در بی بدی شاد است فوراً  
حقیقت احراز که احتمالی صدق و کذب حقیقت است و ریاضه اعتبار و قول آنان در نهی و  
بطرف عیبت و دشمنی آنها دل ندهند و در متن سخره مطوعه قبل لفظ اخبار لفظ و اقامه بجای و عیبت  
نظم طبع شده و فیه باید نوشت \* قوله و مرتبه که صدق آن ملامت ه آه \* ای در صورتی که  
بدی و دماه بین آن یکی پایه توب و دماه باشد کند آن می خدا را داسنه و دما  
فاخر خود راه بداند و وحش باشد و نگاه مقتضای فراخی حمله خود که لازم برنگی و گرمی است  
آرا خیال بکرده شادمان باشد \* قوله کیف \* ای مرتبه بریکه قول هر اد کس در می یکی  
اعتبار و انشاید پس بسیار زشت و خلاف عقل و نقل است که دماه بی شخصی بسمان  
بهوده گوئی و در وی یا عرضت جهانی که دیاداران از ان حالتی نمانند خاطر شما هم رسد  
\* قوله و اگر حرت و دشت آه \* یعنی اگر کسی سخت را گرم آنرا استی نه اند و لفظ از بعد لفظ  
و دشت در متن سخره مطوعه زاید طبع شده \* قوله و آنچه نرم آه \* یعنی چیزی که بجان شخصی  
مصلحت و جرح او باشد و آنرا بطرز نامحان بدوشی از ا که پس اگر از دوشش او در بچیده  
تواند و تا دوز که ملاقات گوید بکارگی نماید خوش آمد گویان ظهوری و رواج یام که باز در استان را  
حای نمی نماید \* قوله دیگر عزیز من آه \* ای دیگر اینکه صریح است که کمال دکن گرفته  
سود لند اماس که دود دوش سپاهیان درونی را که فرما شوند \* قوله و آه و کرانه آه \*  
ای در صورتی که همه و کران خود را به محض بی التفاتی و یاد معرفت التفات آشنا کردن بها است  
پس بایک گاهها بیک طریق آشنائی کردن بطریق اولی میا خواهد بود پس باید که وقت التفات  
التفات بکل در آید و وقت بی التفاتی بی التفاتی به ظهور رسد و حرت یاد و لفظ آشنائی و











یک مرتبه نزدی بشاکر ده و او را دوست میدارم و یک مرتبه بهات فرط محبت او باشاکر در  
 نهمین سخن اینست که او را دوست میدارم بهدامی خواهم که دقا و در دما ری در و بیشتر باشد  
 و غرض دیگر آنست که او را دوست سازد و باید دانست که دولت جان از انعامان شاهو خیل  
 است اول چاکر خان از عظم خان میرزا عزیز که کتب آشیانی و دچون عقل و کار آگاهی را از ان  
 دولتست در زمانیکه خواهر میرزا عزیز که که خانان ماسوگ گردید خان اجلیم او را بخاری مان  
 و سپردی اما بدی گویند که اگر او را ده مله واری و حای و حطای پدری خوانی این مرد را عزیز و ما  
 عربت بگردان پس از ان دولت خان سالهای و دانه را خدمت خانان کارهای مایان و عملهای  
 شایان بجای آورد و او در فیر دزمندی گجرات که خان محمود و در جلندوی آن محطاب حالای عربت  
 می یابد شریک غالب بوده و در مهم دیوشش تجهه و سیاق و کلمات پسیده او زبان زد  
 خلائق است و مشهور است که در خدمت خانان به منصب ایرانی رسیده بود که  
 شیخ مراده سلطان دانیال مرغت تمام او را ملازم خود داشته به منصب دو هزار و نیمه  
 فرمود و هنگامیکه شاه مراده سلطان دانیال از احمدگره گاهای تبهیت فتح اسر محصور سلطان  
 می آید دولت خان را کمک میرزا شاهرخ که پیاسمانی آن مرزوم بودی گدا و آخر من چل  
 و پنج از جلوس و کس برادر و هم بحر مرص قو لبح در احمدگره سلطان منی و در می پیچ و در  
 شجاعت و هادوی بیکانه و بیکای زما به بوده است و در نهاری و و لبری او قبول حجت و  
 غریب متول است چاچوبکی از ان آنگه زمانیکه شیخ ابوالفضل مد ار الهام اسورات و  
 مهات دو کن شده کن رسید روزی ده مجلس خانان نشسته تقریبا گفت که شمشیر مهدی  
 در کتب می بوسند ما می دایم دولت خان آن گما به نهمیده شمشیر کشیده گفت که تیغ مهدی  
 این است اگر بر سر منست زخم ما و کی خان خانان و بنشینش گرفت و بیرون آورد و بعد  
 از ان شنج او را طلبد و در زخم کشید و یک و نیم قبل و خلعت داد و گفت که هرگز گما به  
 کاظم بوده و غریب تر آنکه هنگامیکه مراده دانیال از خانان توح خاطر هم رسانید از



از اتصالی حوالی سکنی از رفتنای او سانس مشش خود اشته کرده که دو قلمه حاکمان ساد و نوروی  
پهلوسر که از قلمه سرن پور که مشرف در یای بینی است پائس میزند چنانچه روزی این طور را  
ساکامان ظاهر کرد اما قاعه خودش قائم ماند لکن دستار او از سدا و اشتهاده کرده وی توابع  
خود در حاشیه دست حاکمان گرفت و در بسیار نمود و گفت که از حالت نه شایسته است  
دولت حال دست در آورده دستار اشتهاده بر سران حاکمان داده بکارش  
در آورده و قوله «لا تیار آه» ای ملا تیار اماند که بر در محس خود را دیده است  
خود رگه از دو ماطنات امام اگر مالحص صلح کردن می تواند مایع یک نور آشتی که ام است  
«تو که ملاشکی آه» ای ملاشکی سب هجوم «مات خود در سردار دگاشکی این حب  
در و پودی نادر و در مفر گشتی نقطه

ظاهر شود \* تو که عزیزن آه \* نمی گوید ای عزیز من هند وستان و اما این وقت این مارت بهر  
 کس از سیدگان پادشاهی که همراه همایون پادشاه در دگر گردند \* تو که عزت و حکایت آه \*  
 ای کسی مردم کمی گوید از احکام غنیمت خوج کثیر دارد \* تو که سیاه یک عجم ماید گشت گوش  
 انداخته کار برخلاف آن لازم است \* تو که آنچه در هر ماب و دوسان آه \* ای در  
 هر مقدمه شما آنچه دوسان ظاهری شما کردن می تواند من آن را بجای آورده از اعمال دوسنی  
 حقیقی خود قصد در آمد کار و سودی شما دارم \* تو که ایزدی دوسان \* ترکیب مطلوب  
 ای دوسان ایزدی که معنی دوسان جو امر و بامروت است \* تو که چه روز پس \*  
 ای چند روز غیاب خاطر داشتیم در آنکه آمد کی از داسان مردی و جو امری دوسان خود بی از  
 عادات آنان روایسم شود که مرهی بر خاطر ادا کار شما هم و این بیت مولوی روم را که کار  
 کنان قصا و قدر من یاد داده بودند سر مایه تسکین شما سازد \* چراشکی \* طاعت \* تو که لیکن  
پزشکی بودن بیمار آه \* ای هر چند می خواستم که حال عداوت دوسان کاشه شما تسکین دهم  
 لیکن به قصد حق قول مشهور که ای العلیل علی عقل مریض ناقص است پزشکی بودن من بیمار  
 بر خاطر مصیبت من دشواری آید بینی از احکام من خود مقرر دادم تسکین دادن من شمارا چه منفید  
 خواهد شد \* تو که آیا آیه گرامی نامه آه \* ای در فکر نسلی شما بودم که نامه شما مشروح و الم آمد و دل  
 پریشان من دیگر شود می یافت \* تو که درین چتر که محکم آه \* ای درین دیک که متوسط مدی  
 خانه ایت مرا انسان ده که که ام کس در آزار و مصیبت نیست \* تو که در چتر آه \*  
 ای در چتر سر احد و علیقه توان نمود به چتر از سر حد توان کرد \* تو که هر چند میدام آه \*  
 ای هر چند میدانم که بسبب تجربه و باند خویشگی خود از اقتصای طبیعت که آه و فغان است باز مانده  
 در آسایش نرم و راحت و مسرت گذرانم لیکن نه آن مرتبه پیدا کرده ام که از دیدن  
 گوماگون عجم بیکجهان ناختره گام صابر شوم و چاره آن کم هر حال تدبیر مع غم و الم و تردد و تنگ  
 ما و شماییش شماست از بیرون به طلبند \* تو که آنچه از تجربه آه \* ای آنچه از ترک و بگری

لوگری بوته اندام حال لازم فطرت بلند است دکن دویس و دویس که انصاف مدوم  
ایست و سلطان زمان سوار خوش طایب و سهوده گویان گرم و در غنم و فساد اگر چندی دل نهاد  
قدحمت و تنای خود شود در یک چنین است که سرکشت این قیام آن حوالش بر میسر شود  
که آنا آمدن شما از احوال هر طور مناسب می دایم فقط

در شرح نامه ای که از شما دان قیام بر یادیده گردل آید \*

باید دانست که این نامه در حیات مادر است که تا همان منکوی ملکیت نوشته بود و قول  
کرد دل وایی آه بی اگر خود را دیر کرد دایم دویس که از خوشگاست کم داد انصاف و  
فوح مدانی که در به عادت شکست حوامم کرد \* قول در پرده دوی آه ای اگر  
از قول من پرده دوی نوی شده از ان که با و خطا که نوکره حکایت و قتل کردی \* قول دایم  
یک روزی آه بی اگر لک رو در تارهایت صلب و پیوشی و مادانی بر می جسم دانی  
پس در آن ملکیت مرا ساس است که هر کرده تو یک یک عجب بگرم می بر که این  
از من خواهد شد بلکه ران خند بر محرموشی از من خواهد شد \* قول ای چرخ بر من آه \*  
می ای عزم من بزرگی و انجنگی و ماه که در حال خود داریم من مادانی آبرایم قوت بیان کم  
و ما که بگویم کسب هر چه لائق گفتی و در هر طور شما ساس نکردم و در آید و ابر از شما پاشیده  
داشتیم \* قول و هرگاه که شما آه می هرگاه ما شام خوشه کیده ما شام چشم ما که در انیم  
\* قول چون اردیبهشت آه \* ای چون از دینی شما را ما محب بساد و چشم ادب که از دیده  
است ما را ان بود همین گفتار دل آوری خود در مقدمه شما ما در دایم و ما را آتشی کردم و ما را شایه  
و اینها در حال شام چنان که دیدم بر قرآن داشتیم که شما آه احسان است که زود مدست  
ماد شاه آئیم \* کشت \* و میگی \* ارج پور \* نام حاجی \* قول ای برج پور ما پیشان آه \*  
ای چون ارج پور که سابق از من در جایگیر شام ارج پور را و دو و هفترب شما پادشاه است  
از احوال که ما من شما به طرف می آید که ما ساس است آنست که ما ایام رسیدن شما به صبر و شاه

ایرج پور در شاهرخ مسلم باشد \* قوله از آنجا که جریت آه \* ای از آنجا که یهودی و جریت شما  
می خواهم راجه بمرئیس را که حال ملک دکن خوب میباشد بملازمت شما رسانده شد \* بسی  
که بیان آن شما در تعلیم ندیدگر قس ملک دکن مرا واجب بودی کوتاه گردایدم زیرا که راجه  
موصوفت این حالات و احوال مردمان آنجا بحولی میدادند و دریافت خوانند کرد \* قوله  
و بشودن دیو افشای میدان آه \* این حمد بر حمد نماید که فراخی حوصله مملوک است  
ای ماه که فراخی حوصله خود به نشودن قبض یهوده را مردمان و جریم همه گارای  
انتظام می باید و ملک دکن به قصه تصریف درمی آید فقط

۳۳  
به تشریح نامه که بحاکمانان تشریف یافته خاطر حقیقت آه \*

ماید است که وقتیکه در ملک دکن آنادامه های خاگانان از حادّه اطاعت شما بی ظهور در  
یوسته سابر آن شیخ این نامه بمن رسانید و از اقام نموده \* قوله چون گویم که دوستان آه \*  
ناید دانست که چونکه مالا خاگانان و احرار و دوستان نوشته اند ای کما قبول چس گویم از این  
انگاری کند و می گوید که احرار و دوستان چون گویم که دوستان ماید آه زیرا که برای دعوی آنکه  
شما احرار و دوستان مس هسید وجود و دوستان ضرر و حال آنکه دوستان مفتوداد خلاصه اینکه  
شیخ می نماید که خاطر حقیقت پیرای مرا گرامی تر از بود فتح خاگانان مطلق نیست \* قوله از آنجا  
که آه \* ای از آنجا که نظرت یک نبی و احوال ستوده شما نظر من می افتد تصور فتح بسیار  
سیار است آن حتی شوم و از آن مشام دریافت من واقف امرار و امورات حنان  
بودی دولت و انانیتش می آید و نظای قس لفظ نرده در من سمع مطبوعه فروگذاشتند آه  
در متن ماید نوشت \* قوله الله تعالی آه \* یعنی الله تعالی چنانچه شمار این توفیق کرامت  
فرموده که در وقت شادمانی جنس و دانش خود کای می داند امید که هم چنان دور و  
طوره حادثه بیشتر شما خوش کن خاطر خود نگشته بنابر بهمت که می خرد آن است باشد یعنی مسواره  
خوش و حرام باشد \* قوله از آنجا که و آن آه \* یعنی هرگاه از تحریر طیب محازی حادق که

کمی تفسیر الاربیع حقیقی دارد و دای تاج شیرین معلوم می شود از یکجمله حقیقی که حد است  
 دارد و پنج که عادت از ردول حوادث است از من جمله بگویم که کثیر تصور توان کرد پس  
 دارد و پنج از طریق اولی عادت و مشرب من بعد فهمید که قوله و آنکه سادگی آه ای آنکه  
 گفته از احصاء سکوت و دو متدهات مردمان از سه و گویا شمس است آن است که سیزده  
 برایشان ماده سیمین را درین حال که گوید و فرموده پس را با چادر از من تکلم ضرورت داد  
 که قوله در جواب منتهیات آه یعنی در جواب فراسین منتهیوی با خوشی شایع برای چه  
 اعتقاد را اظهار حس و ملال خود می کند و برای چه اینقدر کسی در ادبی گفته و چرا کمالات گنجی احصاء  
 خود را که احسن مثال با عیان اطراف که شناسای مزاج تا دشت رسیدگی می کند که قوله دل  
 دو مسدود آه یعنی دل من ادلی اعتنائی ولی پروائی ندارد و آه که قوله لتر آنکه تفسیر شده  
 آه ای میرا آنکه از من تفسیر شده چیزی دیگر در نگاه تو رسد که قوله لست تهاصل آه  
 آهی محض خاص شمالی احضار مراد و گنگو آورد و دور من منکر و مستغرق و تبدیلی نیرت را یکی  
 حال گنگوی مخلوقات است که قوله همه مل آه ای چون در سن و خود و عدم گاه ای  
 عالم برد و اجتناب حد است پس من زیاده گویم و در کار هیچ احتیاج دارم پس محض  
 وجود منظر ام پس ضرورتی بهم مناسب حال ماست فقط

تشریح نامه که حالتها آن تحریر یافته ظاهر و هوش آید

این ماده ایست که مشیج معلومی و خود عدم اظهار شوق خود و محصین اظهار شکوه و شکایت است  
 کم توضیحی حکایان به سبب خود مرموم بود که مقاله است ظاهری و محاکات صورتی که مراد  
 از آن ماده حس معوی که احلاص ولی که اقتضای لغف صورتی که خوشایند و عماریت  
 آرائی که قوله خاطر بو شیار قریب آه ای خاطر بو شیار من بگویم که احازت فرماد که قصه  
 مش خود را که در مهاجرت شمار هم می رسد در نامه که احلاص ولی و محبت معوی آن را  
 از دارالاهلک منتهیات خود که عادت از آنکه شمار ملاقات روحانی و سحر و ذریع ماکرون

در بیمار تست تاثیر می‌باشد ابراج نموده است الامایم نیز اگر همان قصه پر خشم و زشتی قریب  
صدق است و در این صورت راه خلاف زمانه که دورانی کار است و نه ما ششم و اگر هر چه  
طهری کم کذب است قطع نظر از آنکه در مجمع رموز ذالعی ملا علی که عبارت از غایب و ایما  
است غفلت خود را می‌عزت و بی حرمت ساخته نام بزرگ زاده اصالت مستحق خود را که مراد  
از ان حسن ناطقه و روح است مانع و مطیع و پاک کرده ما ششم پس در اظهار تبشیر و وقاحت  
صریح خود است سایرین حاضرین اعانت تحریر آن نمی‌دهد \* \* \* تو که محمداً اگر آه \* \* \* یعنی  
اگر دل شما حسب عادت خود خوان صحت طهری من شده بود و مادود حصول رحمت  
مطلب نموده ام از ان چه شکایت کنم لیکن بی اختیار بر صر خود مدح کرده ام که مادود  
را وانی شوق بخواه ساکت ام \* \* \* قول و اگر جایز آمده \* \* \* یعنی اگر حد احوال نه بر اطلب  
نفرودن شما تکلیفش اول که عبارت از صدق محبت مذکور بالا است بوده یعنی اگر کسی  
طلب نفرودن شما صدق محبت که نزد آن بفارفت و وصال یگان است بیت پاک \* \* \*  
آن زنجیر گلی حاضر شما باشد پس در بی فتنی خود که شمار امان زمان دوست حقیقی خود فهمیده  
بودم هم خود خود را احباب بکنده ام و هم نجات کرده شده دیگران و اگر مخالف قسم  
مانی که تغییر از ان بگذر مگر مالا توان کرد و ده یعنی شما که طلب نفرمودید اگر کسی آن  
صدق محبت شما که شش آن ملاقات و تمایز بر اراست است پس در این صورت  
و در طلب نفرمودن هم شده مدوح اید و هم من محمود ام

تشریح نامه که بخانیان مرقوم گشته سابق آه \* \* \*

این نامه این بشیر اظهار محبت و مهرت پس و در نامه خانان مع ابراقیم دیگر حالات  
مردمان زمانه \* \* \* تو لسانی یا آه \* \* \* یعنی ای ساتی یا و ستراب آه زیرا که یار از رخ پرده  
برداشت پس این وقت شادی و محبت است و چراغ طو بیان باز روشن شد  
پس آنکه معشوق چهره خود که مثل آفتاب است و نمود و مراد از یار این خانان



عجب و حراب دیدار آن و مدداتی مردم این یوم هم هست \* بی \* با بجز و مذمت  
 \* قول بیگم شاگردی آید \* ای بیگم شایسته زرا که ما خود اجتماع من آن و مدد آن  
 بایز دیهسال از گمر زمانه خلاص محسبید \* قول و اگر گدشته بیاد آید آه \* ای اگر در کربلایت  
 و رنجهای گدشته و این ایام حبس و محنت بر زمان آورده شده و در محرابی حالی واقع  
 شده باشد و مانند بی دانستن کوی صلاحت بوده گزاشوم \* قول و آنکه کمتر بین آید \* ای  
 ملوای حج مست ثبی مد کور محسرت و دیگر آید مرا پادشاه وقت از دکن طاب فرموده  
 و حضور خودی طلب پس این مرده بر ترزا بنگونه و درین حج محبت و شادی مد کور و شمارم  
 و ششم نام بر هم زیرا که این دولتی است بی بسنا و منتهی است بی پایان و در متن  
 سخن مظهر قبل لفظ دولتی حرف محنت فرو گدشته است سه ماه پیش نوشت \* قول از چگونگی  
 احوال آید \* ای از کیفیت حال صحت شمای بر رسم و

تشریح نامه \* \* \* \* \*  
 \* قول صادق خان \* \* \* \* \*  
 برادر زاده و داماد حمیدالد و ک طهرانی است و در حال ادل از طاهر شاه اگر همراهی  
 شاهرا دگان مد دولت ملازمت بهره می اند و در بجای مرتبه و منصب چاهراری و علم که قتل  
 ازین اوزا درین خاندان بود و سر فرازی شود و مانده نیست بختی گری و ثنائی قلم صبح حرث می یابد  
 و سال ششم باز جلوس بهم ریح الاول سند برار و چهل بصری طایر روح بر تو خوش  
 از نفس جسم پردازی کند \* قول و دوستان قدوی آید \* و اوستان موصوفت  
 قدوی صفت آن ای دوستان نخلص شما فلان و کان چه از تمام باطن و چه از راه ظاهر  
 ما هم خود یکی بوده محبت و صحت شما بخواهند

تشریح نامه \* \* \* \* \*  
 \* قول و دوستان قدوی آید \* و اوستان موصوفت

این نامه ایست که وقت بیماری حاکمان تنعم مواظط و اندر زور ماب تسلی و تسکینی او







حاذان تولد آن پسر بوده راه رفته نمک معنی \* ای آن آشپزای نمک می و نه آگاه اند  
 حقیقت راه نمک معنی \* تولد امشب از سواد آه \* ای وقت ملاقات امشب از  
 رنگ و طرز پشالی شما کراتی قسم و وعده گلی مائل شما میوم شده بود هر چند میدانم که آن  
 گران و قهر مایه یک پر هنر حسامی و تمللی اردو یافت و درستی مصالی فاسد مان دور  
 شده باشد اما احدًا لِمَرَّ اَیْمُ الظَّالِمِ ای هستی ادای مرا هم غامری که عمارت از  
 مار پرسی است موشن اس دو بگره ایداده خود شادان کی شما گردیم فقط  
بشریح نامه که نصایح آن خیر در یاد سه الله تعالی آه \*

اس مار است شخص است مای ارسال آنحات و قتی که عا همان سب و عیش خاطر و حقا  
و کثات موقوف نموده و تحریر یافته \* تولد آن بی ملاحظه گهای هر گاه \* ای اله تعالی ارطلم و  
سسم معشوقه \* شمار انگامد ارد و نامتوب طبع خود و شورش از ای عاشقان بگردید و سن  
سهم مملو از نظار مان حرف در دو گد است شده ماد و شت \* در \* مدحت \* منسل \*  
 یک بحث و صاحب اقبال \* تولد اساطیر کامل آه \* ای اساطیر کامل و بی پروائی بسیار که مراد  
موشن خطوط شما و مملو طبعیت من که باورده منتهی اقام خطوط شما و دشته مراد  
جایش نموده خطوط نویسی سرگرم ساخته \* تولد محمود استاده آه \* شیخ به سب  
 خود میلامی گوید که اربابا که شخصی بی استنداد و مالیات و ادما مان گونه خودت بریده  
 و پای شکسته مایه بس خود را می گوید که نموده خروش و ماموشی هم آغوش مایه فقط  
بشریح نامه که نصایح آن مرقوم گشته الله تعالی بفرم آه \*

داسنی است که اس مار و قتی تحریر یافته که عا همان طرف دکی همراه شاهزاده بود و ار  
 شاهزاده و عره آرد دشته اراده سعادت و آمدن دار اساطیر داشت بس شیخ  
 این خلاصت تألیف و سازگاری ادبی بوسد \* تولد حرف دوستی سپری گردید \* ای امریکه  
ملمد دوستی است آرد طرفس بیان بگردید \* تولد ای عز آه \* شیخ از سب عا عا اظهار

مهتمات بدوستی می کند و می گوید که آدمی زاده ارگمان قاصد خود و بسبب پیوسته گوئی و  
 در علامت نخی سازان یا گاهه و غیره و بعلت دیدن بدگامی غار خلافت و مشورت داسنامه  
 در میان کسان که حلیت بهم امتیاز مردمان یا بسبب یک آخری خود به یکسان مشاهرت پیدا کرده ام  
 به خیالات جمیع که مراد از این بهتره جرور و نیاز و به امرانی از حکم آقایان است در وی شود  
 پس مناسبت که درین وقت تامل و تکرار کثیر حقیقت قبول و خواری حال سابق خود که من  
 از ملازمت پادشاه بود و عزت و حرمت زمانه حال خود که بعلت مدد موسی مدد کسان شاه حاصل  
 نموده ام در یافته اگر بپرویی گردیدن از خیالات مذکوره یا بد بسیار بهتر پس اگر این امور را ملحوظ  
 سادته از عزم خود درنگ ده مناسب است که در گروه که قریب حای فرد و کش شادان است  
 توقف بودن بهر اید دولت خود شمرده \* قول خود از میرگی آه \* ای من خود از بغیر و  
 ندل حال مردمان زمانه آفتد روح دارم که قلم به تحریر آن یاوری توان کرد ما وجود آنکه صرف  
 خیال گردآوری و فرگیری عاجز و محتاج بار تعالی بعهده وزارت بر دو شش دارم و فائده  
 به نیت درستی امور حاضر آن تعالی بدین اختیار کرده ام و نه هم جو دیگران هواد حرص در زمره  
 و بناداران در آمده ام \* قول اگر چه میدانم آه \* ای اگر چه میدانم که هر قدر که زمانه اشکالات  
 و تیرات و کارهای عجیب و پریش دارد و نمی دانم مابین نامه به تکلف و به زور و حرف می مرایم  
 و کی مصلحت آمیزی گویم زیرا که شمار او را بدینده ماه که عبادت از همان خیالات مذکوره  
 است می بینم و و در وقت سحر مطبوعه فعل نظر اگر در گذشت شده ناید نوشت \* قول  
هر حال اگر زمانه آه \* ای هر طور اگر زمانه از گزند خود امان دهد و موافقت کند بدون تکلیف  
 سفر و مشقت تلاش از فکر و تلاش اول نشان مقصود دیده ام پس مابین لحظاتی تواند شد که  
 تو بین سرزنش و ملامت نفس اماره خود از حجاب خدا یافته مر شاه راه امور بیکه کردن آن  
 درخ و صرد را بسبب مثل امورات جسمیه داشته ایم و گرنه شاید وی زین که ملائکه و  
 ادراک داسنامه ای که از علوم نه مقتضای سادات ذاتی من چاره گری نفیس مددینس من

مس فرمایند و طایفه را در میان خود را از یهوده گوئی و دل را از نص و جیره نگاه دانی می که شاید  
که این صفت این را به هر خطری بی بحیریت و عیب سپری و طی گردد - و از این صفات  
دیو می آید - ای ای عام صفات دعوی حسب مناسبت در امین که این مناسبت در رسالت  
نوشته می شود آنکه ناموده خوشی می گفتم - قول من مردم آید - ای همه مردم را یک نور حال  
کردن و انشعاب خود را به هر بشر باطن و جویست خود دیدن مناسب و لائق است فقط  
تشریح نامه که در این کتاب در یافته نامه دوستی آید

و دین مثل شاد و میاں روح آی چیں درگی و حلق در رسیدن روح و جیره در دمار و سناید  
 پس ما اند که ام شخص بر غم و کرا غریب کتم \* قول و توقع کم آزاری آه ای توقع کم  
 آزاری از مردمان بزمایه در سیم نیست بنا که از دیدن ام که خلافت طبع خود از آه و محیده  
 شوم اما اگر هر از یک این خلاف طبع که از مردمان زمانه می بینم اگر از شاهی بینم ما و خود اینکه یقین  
 می دایم که این روح و خلافت طبع که در نسبت من ظاهر شده قصاص و نقد بر الهی است  
 و شمار اصلاً در آن دخل نیست تا من از شما آزرده و رنجیده می شوم و درین اضطراب و ناس  
 خود در نایب و مشکب کافی می شوم و سس می آیم \* قول و آن دعوی های پشیم آه  
 باید دانست که با کسانان اکثر وقت خرد و ابرام گویش پشیم شیخ در امرای  
 در حالت در امور است خود تخریب و ترغیب می نمود و شیخ عذر خردی سببگی خود در  
 امورات و بیاد ریش آورده و دخل می کرد و امکار بسیار ظاهری بود پس شیخ باین قول  
 این سخن را با کسانان یاد می داد و می ویست که از شما چشم داشت است که مقتضای  
حادث قدیم خودی شود بین معایه بکنند و کاری بکن یارند \* قول آن چنان که  
دکاشته آه ای آنچه درون اجازت من تغییر طایفه و غیره کرده دکاشته اند در مقابل آن  
 بشا چه ملاست باید کرد \* قول و آنکه در ایرای ذره آه ای آنکه ایرای دمه خود بمقدمه  
 وقوع مرج و مزاج در فوج کشی نظر من خیم و جوه مقبول نوشته اید فی الحقیقت سنی هان  
 است که نوشته اید لیکن ازین ایرای شایه بود زیرا که فعل شما با قول شما موافقت ندارد  
 \* پوست بر مان پور \* منصل بر مان پور \* قول و موجب طلب ایشان آه \* ای کسان  
 شکرشاهی موجب طلب شما نظرت شکر شمار نقد چنانچه نوشته شما که سابق ازین نزد من فرستاده  
 اند حاضر است و تقصیل مردم را عظیمه نوشته فرستاده اید و در آن نوشته اید که همه درین  
 جهت شکر یک من خود ند و الا از من تنها آید و چه خرد \* کاشته آه \* نام مقابله است \* آزاری  
 سخن \* در دارد \* آمد و شد خل سنائی \* قول چون در نه آه \* ای خود شما

وسته آید که چون در شاه که نه لوح را در قفس سپاه شد و عزم بدین گیتی لوح شوی و بختی  
 بیش گزیت ما چاره لوح را در شاه که نه طلعه خود آید آینه حاسب احمد گزید و او را  
 ششم و در انبای راه و او مردم لوح پس در میان آمد بسبب موجود شدن این مردم چون  
 حواء همراه داشتیم حواسم که بهین مردم پیش روم و در عیم حقه نمایم چون امراد شاه در ماس  
 ممانت جنگ و سر و ستی شاد و ان مانی در پی رسیدن اران غرمت مار آمد و خاطر متد  
 شاه را ده و اگر حواشس توتف در جنگ داشت مقدم داشتیم و نیمه ممانت شاه و شاد و نره  
 خوش و دی شاه را ده که رود او آید که آواز و غیر و انشا و شکر در میان آمد و مردم لوح را  
 در ای و در مانی شکر و بسیار روی داد و کای تفرقه در سن سکه مضمونه طبع شده ظاهر اعطاست  
 بفرمایند و شست حاصلات جمع حاصله حاصله و ساجده اد حری و در اصطلاح معنی مسی و مالک  
 مخصوص و ملوک حکم شود قول و آید که شسته اند که حاصلات شاه را ده آید \* ای آید که شسته اند  
 که حاصلات شاه را ده عاقله و بسیار هم به یک آمد ان معلوم شد پس ساس آب  
 که او را اطلاع از ان دهد که آن خبر و در حاله شاه را ده است با است و بعد از ان که در ان  
 آنچه خبر از حاله شاه شود در اسباب ماس مشورتی هم نماید نمود قول که خبر کردی آید  
 ای بفرمودی و لایق تدبیر بسیار چیز را در آن وقت مناسب و اراده فهمیدگی خواهد شد  
 \* احدی \* از قسم سپاهی است که در حاله خود شسته شاه را ده و در بهار طرف مادر شاه  
 می خورد و وقت مهم و ضرورت قول و سه اول و محصل و عده بهر حال که می رود و در حصول  
 معهود از احوال حرکت می کند و در می میزد قول و عجب تر آید آید \* ای عجب تر آید که ساس  
 دشته اند که در حقیقت در مساندن احدی طرف شهر محبت آوردن یلدار و غیره و ده دار  
 خارج مایوم شده که برای آوردن اسیران زمان در مسانده اند پس اگر محبت گرفت و آوردن  
 اسیران اس مکر و ده خود به لایق و ده قول و اگر محبت احمد گز است \* ای اگر مکر محبت  
 اسیران محبت کشایش احمد گز است سابق خبر و مناسب بود حال که ای ان فرات

اصل شده که بسبب بیچاره \* قول راست به دلخواه آید \* ز غور نفس می گردید که درست  
به دلخواه شاهزاده ایام خواهد یافت و برای همین کار جایگزین نداشتد موجود است  
زودتر درین حالت و این کار حقیقت را که برای آن رفته اند از پیش برده \* قول دیگر من  
نامم آید \* یعنی اگر گاهی شماس در ایام ششم خود بوقت سن مالینت یا سنگی سامان آنجا  
سم نان بود و الا خواجاده الحس که چنین است شاید سنگی سامان آگاهی تواند نمود \* قول  
آنکه نارسیدن رایات بطور آید \* ای آنکه نارسیدن نداشتد درین حال امر عالی و پروانه  
مسلم داشت عهد های منقضیه و پروانه مسلم داشت طاعات مقرر و از مردمان فرستاده اند  
من نمون شد م زیرا که همه عهد و داران بالحق مقرر و دستگیر بود حالا و عی طاهر جمعی آنها  
ظهور رسید \* قول آنچه در باب باز کشیدن فتره چند آید \* ای آنچه بطور عادت قدیم  
خود در باب ارقام فتره چند شخص بصاحب و مواظبت داشته اند را که این معنی یاد  
از خلف قدیم و عادت سقیم شما داده طبیعت من فریبی و حتی یافت ای برادر حلالان خود  
از دوستی گدشته ایم و بسبب پیری و صفت نزدیک با امید ی و یاس سیر و گشت می شود  
مثل مشهور است پیر خود را نه شفاعت بخواهد کرد مالمس به گیتی نگاهد و نفع خود  
می رود برای اینکه ماری اگر درین آشوب و فتنه گاه گیتی از نیکوکاران ماشم عیبت است  
\* دلایل و سخنان \* ترکیب مقلوب ای سخنان دل آویز \* و آنکه در باب استخکام  
مواد آید \* داستان است که در میان خانها و شیخ ناچاقی و شکر فنی بود و خانها در حلا  
خود سخنان دل آویز کرده و مقایله و نفع آن که دوست تحریر نمود پس شیخ در جواب آن  
می نویسد که هرگاه حیاتی استخکام محبت و خیال شماست و آن خوبی شود از آن بهر حصصا  
با مثل می که چنین در میان است \* قول حاصه که هر حش آید \* یعنی حصصا مالمس  
که غنا شاهی که بر من بود از میان بر افتاد در بوقت لطیف اولی صفائی طریقی  
مناسب است \* قول دیگر ترک آید \* کاف درین زاید است چون در فرا ترک



در ترک که هر وقت درس در آن مقصود است \* قول دوم میان که \* یعنی سال که  
 \* قول اول مردمان دودل آمده است \* ای مردمان خوج مرد داده و مراد و گان دار بی این  
 طبع حال آن که لغت مرد و گان دار \* قول دوم در دست که اس حاووده ام آه \* ای  
 درس است \* دست شاه هر قدر که همسنگی حاصل نموده ام آه اگر هم در حصت شوم و  
 در صورت رخصت من تغییر و تدلی حسب دلخواه شامی شود و مردم ملازم شما پرانگده  
 خواهند شد و مانند سودی و زمانی سرگرمی و محبت خواهند نمود \* قول چهارم کمال آه \*  
 ای چون نهانها را فراموشی حال خود و دود پرانگده گوی مردم و صلح شدن و حاکم مدد نگاه داشته اند  
 که در وعده داشتند و بعد تحقق نشد \* نوت رسد که رفتن مردم از این تیر شوم شما در میان آمده بود  
 \* قول و آیه طلب حواحه آه \* ای آیه طلب حواحه پسر کار ده شما امر عالی صادر شده بود  
 از ایا که نرسند آن یکی از این حواحه و دود او را وادی شکر یکم درس است \* تصور بود که  
 در پیشان او خوراکم دم \* قول اکون آه \* ای بالحق ناآمدن شما را و دود و جیره مانا  
 آیه آن خود ملاقات شما نموده ما بطرف رخصت شوم و این حواحه مذکور به مرا نش

اول شبین مردمان که فقط

تشریح نامه گفته حاکمان مرموم گشته ایرد توانا آه \*

\* قول هر حواحه حقیقی \* اس حواحه داران شنج \* قول بگرانی عظم آه \* ای انظار بسیار  
 دارم در آیه امرا آن شما و خاطر شما بگویم است \* قول کم وقتی ما آه هر ای اکثر اوقات  
 ما شامی که دود آه کم است که دود یاد شامی بگراند فقط

تشریح نامه گفته با عظم حال کوکله تشاکارش یافته الله آه \*

اس نامه است ترخص بعد دست در ما به م ارسال رسن و دست نکل و منتهای بر صبا و  
 مواظبت و محرم حال که در نظر تو اتمام کجرات و عمره \* وقامت \* مدی \* نیکان \* بیتا  
 \* حرم خوش \* خوش حال و فارغ البال و دست \* مقدمات \* حسن الاحزیه \* مقدمات

و اسرار واقعی هو که سلسله محبت گسترده دارد آیه ای از انجا که شما ارسال و مصل  
در سائل نمی کنید ازین جهت مرا خوش نمی آید که امتداء من این راه ارسال نامحلت را  
روان سازم که سادای این ارقام پس از فساد زمانه و نمایان نمودن و متصوره را غرض  
دیوی من شود و میرود دیگر عدم پوشش نامحلت است اما چون من عنایت ایزدی آهنگ  
آدم دارم که در سنگ پای بدان رسوم و در گار که مادل آلوده از بعضی و عداوت زمان  
پر نگار از اطهار و دوستی و محبت دارد منه مک ما تم قوله ما و چو آن سب  
ای همان سنت ملازمت یک سرکار ترکمان بسم و عادت مقیدان رسم و عادت  
دیادی حکم عالی حکم بادشاهی عنده مقصود مراد از ان این حاضراتی و محبت  
طرفین قوله خاطر خود از مقدمت و حشت آمر آه ای خاطر خود از غیر و سعایت  
حوش مدگویان و نخبه ساحت در فرمان برداری احکام بادشاهی که در باب وقوع مصالح  
و موافقت میان ما و شاد و جیره صادر است سنی یکو نمایند قوله اصالح طل الهی و مواعظ  
ای نصائح بادشاهی را وسیله دل عالی حوصله و دیده دور من خود مطالعه فرموده شکر ایزدی  
بجا آوردم تا بران و مصالحان سنگدل و شک ظریف شما که دیده آستان حره آغاز نمایی  
و رنج ظاهری بیننده محال و حراب شود قوله که در حلو ات و طو ات آه ای  
مرقد و مریایای شاهی که پوشیده و ظاهر است شما سلوم من به اگر گویم مصراع کو می طلب  
که ما درم دار و در متن نسخه مطبوعه این مصراع که جرای اگر واقع شده ما عداوت شر ملحق  
شده ما صله باید بوسیله قوله که مدارج ادا شود ای مد ریح و آما سنگی ادا شود و ظاهرا  
گفت درین غلط طبع شده قوله که بعد از مشورت جبر ایشان آه ازین قول اجتر از  
می کند از مقاصد بلوح و نادرست که و ایمان و مادان مدح و مودعی کمبختی مقاصد شایسته را  
از احمد آما عرض نمایم که اشاء الله و بحسن صورت احکام خواهد یافت قوله که دوم  
آنکه از ملازمان آه قوله درین قول لغظی بعد لغظ آنکه در متن نسخه مطبوعه رو گذشت شده

شده و عمر و راید و نشت ای دوم آنکه یکی از ملازمان را که بر اسی پیش می و برداری و  
 یارگاری او یقین داشته باشد بحال تدبیر و حسن سلطه خود یا داد آچنان قرار دهد که  
 امرین را بی آنکه شش خوشه که همان خوشه خوش کرده و دلهاست بشمار سایده باشد  
 و مرا که در وقت ماراد خوش آمد و رواج دارد و متاع راست گزاری سادگانه  
 و بار و راج است و صاحب دولت و امیران را از کثرت امور و بیاد و دست و پات  
نمی چسبند قدرت تلاش و جست و جوی راست گویان درست کردار است \* قول  
 و چه همه آه \* ای که ام مکه و مساد است که از اجتماع و انجم خوشه گویان ظاهری  
 شود و بی مساد و در آن موجود است \* قول ای حر آه \* یعنی ای حریر بی گوتم که امید  
 دوستی از من داشته باشد مگر خوشه شش من است که دشمنی که حرف آه و جبال ماضی  
 و دواز طرف من در دل و آید آه از اول خود در آورده و دود و سانه خاطر خود را چشیدن  
 او شاد و سار و نقطه

۱۰  
 و قشربخ نامده که در عظم حق که کنگاش فخر یزید افتد و الا دیده آه \*  
 اس ما را بیت سمس الطهار حال خود و حقیقت و مار و حیثیت باو شده و جرح و این خود  
 است اعظم جان و سرلوی بر مصالح و مواظد و جواب نامه گفان و نگه و مشرب و دست و در باب  
بی اعتنائی و بی پروائی خود که است شیخ طهر و است نوشته دو \* قول که در جرح و این آه \*  
 باید دانست که از طرف اعظم جان به سبب شیخ سببش با ملام و امور اینکه خلاف دوستی  
 بود سر زد شده و در حد اران اعظم جان مر کرده خود بشیطان پیشه و در اساس سبب رفتی  
 کرده بود پس شیخ جواب آن درین خط میگوید که بایر و دانای است که بجای خود در حکام  
 بی توحشی شاکرانی داشت درین حال مدد مانی و علوی مسته شامیر جرسیدی ما ایم چرا که ما  
 است من که ار مراح و حقیقت در و مساد و بیکو و انتف با ستم طرف بود در بیان خود  
 است \* قول ما امثال آه \* بی اگر و همه است من مسود و در بیان خود و بی التمه در آن

ش

صورت در ایام این چند امور خفیه که در جم و شادی بودی و تو که خود را درین دولت ام  
قرین که کلمات آلاء و دقین قول بعد نظر را حرف کاف در مست سیمه مطهره سهوت و مایه نوشت و بعد از

قرین کاٹ غلط طبع شدہ حکمت امید کرد - دُوبی سے تشدید یا مسلوب ظرف دیار ادران  
دُوبی سے ادران و یا ووی. چلو تو کاحول آرائی این ثائید آه ای اظہار خوبی و اوصاف

اولیای دولت بادشاه بنمایم \* قول خدا یوحنا را مستقیم گردانید \* امیر اراج با شاه را از حد  
و اوصاف گردانید \* بطرف فلم و ستره مائل گردانید \* قول دیگر چون دریس کار آمد \* ای اگر چه

پادشاہ مارا اچھا جیرو خواہی مامردن ہست لیکن چون دریں احبار و اشخاص خال مان مان  
شاهی آدایش و تبیل و تبدیل از طرف خود می کشد و ہرج می گویم گویا آن دوست و امانت

ماده ویت حد است ظاهر این امید است که این کار و رو دنیا بگوید آید \* \* \* \* \*  
روحان مستحضر آناه \* \* \* \* \* های حاملان و بی ثقلان صاحب طبع و آگاهی علم و ادبندگان را بر این

بن و سادۀ مکررون حل از اغراض دنیاوی است و تفاوت آن با دگرگی قنایع و سادگی مراجع

توله ناموح بقى آه» اى ناموح حکم خردمندان من هم آرزو مند طيب چاه ها گر نامم

کی است می اندیشند آنها اندر سرش میسوزد راه راست یابیده گردانم تو که جبران

و اما شهابی قسانی چاقو کولچین باشد آه ای برگاه شب و روز در اصلاح جان

من در دولت پادشاهی من شکاک و خطرات بسته یزید و عمره و وزیر صمیمه مرشد و کار دانی از

ما زمان شما می سابقه هاید در نظر من باشد در این صورت بن شما بروم و بگویم

[illegible]

مثنوی می کند اولاً نظر بر جمیع متنی عذر و انکاد خود بیان می کند و بعد از آن ایراد آن می کند پس  
 شیخ قبول فرمود ارقام می فرماید که لی اظهار تمسک و چاباوسی که اظهار تسلیم و تمکین زامیان است ما در  
 بعضی از متنیات مشغول می شوم \* قول نامه شکوه و آه \* ای چون قره العین نامه شما  
 متمسک شکوه و در باب عدم ظهور توجه و انکاد شایع عرض اقدس و تباید از ای که حضرت  
 در آن هنگام بر حال شما بسیار مهربان بودند از شکایت شما در تعب شده \* داغ خشکی \*  
 حبل داغ \* قول نسبت می کرد \* بند سست لفظ شما در متن نسخ مطبوعه سهوشه باید نوشت  
 \* قول چه فخر حام و چه فخر چه که و چه گردنار ساجن تون \* این بیان خدمات لائقه است  
 \* قول به گویم جنگو حضرت آه \* ای بخیر و گویم و بیان کنم که در تقریر می گویید هر قدر که حضرت  
 ظهور خدمات و کوره با بعضی متناقض باشد \* قول و لاله مقصد و نیز زده ان عربز \*  
 ای و لاله مقصد و نیز زده ان عربز \* قول آفتاب \* قول شرف خور \* ای  
 در نوزدیم خود دین گرد و زشت آفتاب است \* قول چون سلا زشت می آیند آه \*  
 ای مد گاه پادشاه از طرف شما عرض کردیم که چون اراده ملازمت و اراده برای اینکه  
 حاضر بیکاری از آن ملو و جمیع باشد به خط حرا و رفته باشد سبب و انگلی بی طرف حرا و  
 همین است \* قول که کشد اس رسیده آه \* کاف درین قول برای مفاد است  
 که معنی ما که آن است ای در حالات مد کوره یک یک کشد اس رسیده و آن حلا را که  
 در باب عدم قبول جده مهر متمسک شکایت پادشاه بمن نوشته بودند دست شاه داد  
 \* قول بیشتر ازین آه \* ای پادشاه مر زمان مبارک خود آورد و نه که بیشتر ازین مظهر جان و  
 خیر و در همین حدست که اعظم حان است مقرر بود و کار مهر هم می گردید بعد مغز و ای آنها وقت  
 نقر و همان حدست بیام شما و افق دستور و کار مهر نیز بشمار داده شد پس اگر کار مهر لا حق  
 گله بودی مایستی هر یک نیز از آنها در آن وقت گله گردی \* ناشی \* پیدا شوند \* قول  
 اگر آه \* ای اگر چه در اوقات گله آنها هم مشغول می بودی از شما خوش شده ما با او ادامه

داده ام نمی بود بلکه حسن متولی هرگز اس اخلاصت مفوض می شود مگر کون دو حای مخصوص تابع  
آن است \* بقول دیگر حال اعلم آمده یعنی پادشاه پس از گفتمانی بسیار فرموده که اگر  
حال اعلم در کجری آگاه شود داشته و نتوجه گاه مقرر شود این خدمت لایق مرته اوست لیکن  
اندکی مدگانی بشماردین که جمله مهر متبلسما مفوض شده و سابق ازین گاه مبراه خدمت مقرر شده  
شمارد در خاطر پادشاه گران آمده \* بقول و آنچه مقرره العین مذکور آمده باید دانست که  
اعلم حال حلی منضم و انعامات و منو حات که در جنگ حرایر داده بود و دست موافق  
دستور مبراه نظیر دفع بمهر پادشاه رسانده و سپس شیخ می نویسد که آن نوشته  
مصدق حال پادشاهی که در قهوه دفع نموده و قمع بجای و مات بود و مصدق آن به مجلس درگاه  
سابق این به حضرت پادشاه عرض کرده بود و دان اس است که چون اعلم حال داده  
بلا ثبت دارد برای اینکه یکبارگی خاطر از آن حد و دفع شود در صراط حرایر زنده ماند گشت  
\* بقول دیگر آمده ای گوینده خواه فرد وضع نامش خواه شریف شرافت و درویش  
او را آساند بکراده گوش بر کنی او باید دانست که کنی او یک است باید \* بقول وادابین  
برگامه غم و همه آه \* لطف عصفه لفظ را از دشمن سمع شود خود که است ایستاده باید دانست  
ای در اخلاصات و حیک و عدال متان الکریم و دلیم را که آنکه بر تعلق و مادیات بر تعلق  
حد و حد بیک لحظه در مباح حرم راه نگیرد و او را به قول و آن سر و شده حساست آه \*  
ای در عس جاه و حقیقت محرم و نامیده ای خود بگاید استیشن استیشن سب شده حاه و مرته  
بای اراده خود میرود به هادق \* بقول و آن دو سب که در سب آمده ای حایر خود را  
مخلص بت دوست گردن و طبع و حرص را در آن از نظر و این اطلاع است \* بقول و  
دیری \* سنا \* مبارک \* تمشیل \* بنی آه \* پایه \* قره و آن چنی باشد که گاه  
آهن را در اس نصب کرده و من را استیبار کند \* بقول و اگر چه بگاید و نامهای پادشاهی آمده  
یعنی اگر چه گاید و نامهای قدیم تقسیم دیگر مرسته تقسیم کرده اند اما تقسیم نایب چونکه لایق اعتبار

نیست سار این سخن در آن بیکم و ناقص می چند از قسم اول می نویسم و می طلب خود  
 را که حایط را و باز از یاد نه داشته خود است و این و البته این است که رحم فایده خود  
 می داند که حسب جرئت می و عقل من قدر و شتر است بدو نگاه حاد من نیست بر نهی می نخست  
 \* قوله در سو داین زیان مد آه \* ظاهرا این قول در متن مسطور غلط طبع شده کای آن  
 درین سو د از زیان مد باید نوشت ای آنکه در قسم اول ضعف و صاحب نیز اند اگر درین  
 سو د از زیان مد می شود نام آورده حایط نمی شود زیرا که تجربه میداند که در سو د اگر می شود و زیان  
 برد و بر سو د است \* قوله الحیر بعد که در استی آه \* ای الحیر نه که شما از کرده بی تیران  
 و نامبر من نیست بلکه در استی و خلاص شما هم کس معنی اند \* کرده مائی \* مراد از آن  
 صاحبان اخلاص \* قوله شکوه آه \* یعنی لفظ شکوه لفظ شما در متن مسطور سهوا شده  
 باید نوشت بنی پس شکوه شما از قلج حاصل شد \* قوله با جسمها \* ای تمام  
 این حد مات م کرده \* قوله دام میرزا را آه \* یعنی چگونه شمار را پس نام  
 میرزا را که او دم در حب شما می بودی و در بر زمان خود مرده بود و در مقابل خود  
 آید \* قوله آری ای باد یک آینه آه \* بنی آری این شکوه و شکایت شما از که تیران نتیجه  
 قوت عصبی است هر که از مثل شما بر گواری نمی زید که عصب را در مزاج شما این قدر دخل باشد  
 \* قوله و اگر اعراض از بهنگه آه \* ای اگر سبب اعراض و اندک شما از مذمت منوذه  
 طعن و طنز مردمان مذکورین نمی تواند شد و در زمان سابق هم اعراض می توان شد همین وجه پس چرا  
 سابق از مذمت اعراض نکردید \* قوله و خلاصه همان کنی است آه \* ای هر چه اصل و  
 سبب این اعراض و شکایت شما و شاه تجویز فرموده اند در حقیقت همان است و آن  
 این است که چند مذمتان و مفسدان و کمبیزگان در مصاحبت و معاشرت شما جمع شده  
 باعث آن شده اند که از شما چنین مآقده و انانی و ناخوشی و شکوه و شکایت در مقابل اظهار  
 شکر الطاف و حمایت بی پایان شاهی سرزد \* قوله چه مردم کای چه مردم آه \* یعنی مردم



مردم سینه های مردم شریف در حمله با مقدری شود اگر از روی و عشق گله کند و را می گله کند که  
آن های گله است به های گله فقر و محنت مهر است به هر مرتشی پیش نیست \* تولد هر که از  
مهر کموی خود نمی گوید آه \* بچی هر که از مهر کموی خود شکایتی گوید \* یا در انکوی خود ساخته در  
آرد چندی گوشت را که در صورت تعرض آن مهر کموی حسرت و دالت و کیچی و سیمان  
ماندیم \* آه در دست آکنس ظهور خواهد پوست \* تولد ما و زوال پیشان آه \* ای  
محبت است که ما و زوال پیشان مل دارد \* سکندر و غیره که در نام ج المهای باستان  
دید \* ای حضرت عشق شامست \* از محمد معوی \* مهرودی و مرز آفتاب \* بروگی طاهری \*  
انارت و نوا بگری \* تولد قسم دوم آه \* ای در قسم دوم خود از حادثه آرزو  
بودن کمر است \* بسی نه های شکوه است در آن \* و لعل صاحب کی مل لعل شکوه در سن  
سوم ظهور طبع شده \* عطا است کتب باید نمود \* تولد او در او الی آه \* ای صاحب  
اطلاص \* مگر جبر مشغول نمی شود \* یکه در صدی خود آرد \* ای تو داجی اطلاص خود که  
خداست \* ای علم ظهور انعام در مثال اطلاص است \* مندان \* تولد مرا در یک  
تنبی است آه \* ای هر چند مرا اینان است که شمار کرده \* مصلحتان \* بستید \* ایکس \* ای  
شربت و آردی امور است \* و محرم مصاحبان بد است \* اگر با این است \* بستید \* شکوه  
و اعراض و غیره \* شاید دور نیست \* تولد را \* و ده \* آه \* بسی چاره \* و ده \* بسی  
چاره \* آه \* خود \* بستید \* و ده \* و دیگری \* نام \* آن \* ایست \* که \* چرا \* ای \* بانی \* و  
شکر \* از \* دیگری \* چاره \* آه \* خود \* بستید \* و ده \* و \* آه \* بسی \* است \* ساز  
چاره \* آه \* خود \* بستید \* و ده \* و \* آه \* بسی \* است \* ساز \* آه \* بسی \* است  
تو که \* بستید \* و ده \* و \* آه \* بسی \* است \* ساز \* آه \* بسی \* است \* ساز  
چه \* خدا \* تعالی \* است \* هر \* که \* علم \* و \* عده \* و \* شماره \* و \* شکایت \* بخط \* و \* راه \* ساز \* و \* بسی \* است \* آه \* بسی \* است  
خود \* بستید \* و ده \* و \* آه \* بسی \* است \* ساز \* آه \* بسی \* است \* ساز





ایکه اگر این سهم با تمام بادشاه ساخته شود امر حقیر منظور رسیده باشد و اگر خاف انخواست  
 شستی مردی کار آید بسیار بد کرده باشد و سنگ و شدم این بسیار باشد \* قول زیهار  
 در امثال این امور گنیش آه - ای هرگز در کارهای محارفات و سوار که گزهره نهاد و ان  
 دوران ی لرزد صلاح و مشورت با مردمان کوه حوصله نباید نمود و اگر اتفاقاً ضرورت باشد و رب  
 ما آنها باید کرد پس عمل مران باید نمود و صرف سخن آنها باید شنید \* قول ایچمن سارا  
 نمیده ام آه \* این قول جهت ترخیص زین جان نظرت اهتمام جنگ نوشته ای ایچمن  
 نظر خانان شاهان خاقان \* عظمت و است شاد و ریاضه ام \* قول اکون آن که حکم شده  
 است آه \* درین قول به متن نمونه اکون لفظ آن ط هر از اید است و ند لفظ  
شما جای ی فرمودی فرماید لفظ طبع شده \* قسم خان و آصف خان \* نام منضم ار ان گرات  
 \* حالت \* نام نهیست از خراسان و بای ست است در ان \* قول چین باشد \* دین قول  
 و دین نمونه لفظ چین لفظ این فرو گذاشت شده باید نوشت ای سازن بازین دو فرمان  
مردم شده بود که اگر مرد حالی را ایک خواهند پسند و مرد غریب باشد لیکن آزنان و نت کفایت  
کرد که این معنی نویسم که بناظر میرسد که انگوش خواهد داشتی و گایه باشد بهر است  
ن نشان صورت \* و یا \* قول به اوقات آه \* لفظ ای وقات و دین نمونه لفظ  
طبع شده جای آن لفظ عرف باید نوشت ای اوقات گرامی و ایمه صرف مرا غام امورات  
و نیادی نباید نکرد بلکه حده از اوقات و ای و احت ن محل نعم و تیر و توج خود باید بخشید  
و بخشی از اوقات جهت آسایش جان من و اسب و اسرا احت باید داد \* قول و دیر  
ایچ نفس ناطه را آه \* ای رخ از اوقات و ای را پند و سین نفس ناطه من بندیب احلاق  
و غیره بکار آید اشغال باید نمود \* قول نایکی طلب منافع آه \* ای قوت شوت را باید ای  
برای این آفریده که از ان تمیل منافع من خود دن و جیره باید و قوت فصل را جهت  
دفع مهرت مثل اجرا از آتش و دیگر بیانات بیده اساخته و ازین هر دو شای جسم است



بیم بادریم لیکن بسبب ندی حمله شکم باعث ترک مسرت ظهیری و اظهار درد و ماضی است  
 و از بسبب حمله مصاحب شکم باعث ترک درد و اظهار مسرت است خاطر خود را هم از  
اظهار مسرت دوم از اظهار درد و داشته سعی دیگری گویم و گاهی اینان که در من سنه  
مطهره عیدت و ابتداء کسب آورده است و شش مناسب و انسب است قولی سعی همان  
 است آه ای اگر چه در مات آمدن شش گنگوی بسیار در این و شش شش ایس سعی مترو  
 همان است که در فرمان قلاتی مذکور است \* قولی الواقع اگر همی مانده این قول  
 بیان سعی مذکور است یعنی اگر فی الواقع در حمله نگاه کاری مانده باشد تا عرصه یکی از این دو  
 ساعت که در انجا مستند توقف فرمودن لایق است \* حصر راه \* سرانجام دهنده کار  
 \* مورد \* زمان و عده \* قولی فرمان بوعده بیست روز \* یعنی در زمان شماست طبعیت  
 روز در آمدن حایز داشته شده فقط

تشریح نامه که پزیش خان کوکه بخیر یافته سیوم آمان آید  
 \* قولی حسن وزن بنایون \* یعنی حسن ساز که پادشاه مایه داشت که در هر سال  
 یکبار حسن ساز که پادشاه را مقابل نقره و زر و وزن می کشند پس هر ده روز و نقره هم  
 وزن شدن ساز که فی شود آن را بقرا و غرنا بخرالت می کشد و آن روز جشن عظیم می نمایند  
 \* قبول صد مسرت بخش \* قتل لشظ اصد حرف قوت والفت در من سوم مطهره درو گذ است  
 شایه مایه نوشتن ناله لشظ قاصد خواندن در آید \* قولی اما چون دیرگاه است آه ای چون  
 مدتی شده که اظهار شوق و محبت دستور بدور هم منافقان و دورویان که حرف اظهار اشتیاق  
 بر زبان دارند و قول آما تیر می می برده است شده نام ان حور و ان تحد دور و تد بیر از  
 اظهار شوق و محبت باز داشتیم قولی که جو الک بدر یافت صبح آه \* ای دریا مست شوق را  
جوا لک بدر یافت صبح شام بود م فیتا

تشریح نامه که درین حال کوکه بخیر یافته صحت آید

باید داشت که این نام این شخص اظهار در دوا و مثال خطوط و جواب نام که در میان  
 منوی بر اظهار اشتیاق خود و اسد های تخریر احوال در بار و میره و شسته بود که تو که لکسی خواهد  
 آه به بی سبب عدم پرستی خودی من ایست که فی حوام که محبت حقیقی و دوستی صاف  
 خود را به محبت دور و بیان که در ماضی محبت نداده و ظاهر اظهار دوستی می کند شسته گردانیده  
 مشارکت این مردمان فی حقیقت تمام \* قول اگر معاینه نماید و عجب و ان است آه \* یعنی  
 اگر جواب دهنی دوستی و دشمنی و جبره زده ای نهانی است پس آغا امور است ظاهری را  
 حقیقی و دلی نیست هر چه است اعتبار امور معنوی و است و اگر لحاظ ظهور و دوستی خود و  
 دوستی من از سال وصل و دستال از طریق ظهور خاطر دور بین ایشان است احتیاج این  
 هم نیست زیرا که شکر خدا که جوهر شامی و امتحان یک طینی و یکو حقیقی شاد را با هم بنگاشتی  
 آن چنان به ظهور آمده که گاهی اچنان از دوستان به بد خواهد آمد و میره را در شک که جرات بشی  
 من سر ظهور زمانه که ظاهر دار نیست بلکه حقیقی داده و دلائل آن در حوصله شش همان می گنجد  
\* قول در میان خود آه \* ای زمان خود که در نام عدم اظهار داردی است \* پرستی  
 دارد و دوا کردن \* قول جسمانی طبات دارد \* ای علاج جسم دارم تا آن  
 وسیله از کیفیت مزاج شما استفاده و در یک از مزاج معنوی که عادت از جراحی نماید  
 است بهره و از مراد داده اید فقط

۵۲  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

دانستی است که این نام هم در نام ممد رت از سال خطوط اقام یافته \* قول  
 و اگر کی نامه آه \* یعنی اگر کی نامه شوق دل خود نویسم اگر چه در آخرت از هیچ آدمی  
 شرمه دگی حوام کشید زیرا که مثل اظهار خود و حقیقت هم شوق دل داشتم که اگر اظهار  
 کردم اما از شاد بینی محبت آنکه معاینه آن در خلاف حقیقت است و آدم را سادگی و  
 دوست را به بنگاشته دارد و مرا هم احتمال محال نیست پس ماضی نظر در اقام شوق دل

از کثر احوال است سی میایم . . . قول آنکه که متاع رسائی آید . یعنی از احوال که در یانیت حقیقت  
 هر کس شمار اینها قلیل است لهذا کسی را احتیاج اطعام و وسوسه نیست اما از آنکه  
 ایشان که بای نذر و بت و دین نام کنند و گویا نمی چند میسند از دین نیستی چون بجا طرم حائی و گزیری  
 دار و بیست اگر بخت و برسی آنان این قدر که در میز زت ارتقا نامحاکت ششای و بیسم  
 به بیسم آن . کم ایمان مدگیان خواهند شد ما را حق مار قام این قدر و پرداختن فقط  
 به تشریح نامه که درین خان کوکه نصیرین یا حقیه گزاه سی نامه آید .

و راستی است که این مار خواب نامه است که زمین خان و نبات طالب نصایح و میره نوشتند خود  
 . قول ما است وقت استسلام رفته آید . آنی آنچه شمار در خواست تحریر اید و زود موعظه که مناسب  
 وقت تواند بود از من کرده بود و بد حال آنست که برای نصیحت کردن شرط اولی خود را  
 مذهب متاخر و هنوز خود را مذهب به ساخته ام زیرا که حقیقت شرط نصیحت کردن در دوزخ  
 مختصر است یکی دین تنبیه و بد و دیگر گاز بسن یعنی یکی آموختن و دیگر عمل کردن بر آن و  
 حال آنست که نفس اماره من در میان تحصیل علم و بدی افتد یعنی کردار مدد و اگر دارینک می پندارد  
 و بر محبت خطای خود میداند که چنانچه دامای دقایق یک و بذات است عامل کارهای شایسته هم هست  
 پس سبب عدم تشریح شرط نصیحت نصیحت کردن می توانم . . . قول این شرط . ای شرط  
 علم و عمل . . . قول و کرده من . . . و درستی آید . یعنی اگر علم و عمل برود و دینی من و نخبه را اگر در  
 سفر آخرت مستعمل ام ثبات اینکه خاطر دوستان آرد و ده شود دینی در اندیشه می گذرد و که از  
 دوستان حقیقی حق را باز دارم زیرا که این حق پوشی گارد یاد داران الهیت و حق آست که  
 آن کس که از گفتن حق باخوش شود و لایق دوستی نیست . . . قول نه آست . . . ای سبب پوشیدن  
 به آست . . . قول بسیار آن خبر و مشرب آید . . . ای بد و یانست و امکان شپسندیده آید . . . قول  
 و آنکه شام خان آید ماید است که قاسم خان مرد سزگش و سمر دوده است پس لهذا شایع  
 ی نویسد که شما از اینده حوصلگی خود و دشمنی بدست آورده اید گویا انداز و مقهاری یک نهادی خود را



۱ نشر امامیة مدعیان تحریر و تدوین نظام آیه در اسلام

داسی است که این ماده شیخ و قسب خود را در خود لا تعزیت شیخ مومنی را در خود تحریر  
 نموده . ما علم دیکشده مهزور رسته . مقتول . علم مطلق و حکایت و غیرها . مقتول . علم  
 طبیب و فقه و غیرها . ناقص . تاسی از خود و کار . جمع محروم یا . لزوم و اصول .  
 علم نه و علم اصول نه قول علم مقتول آید . ای ناقص علم مقتول و علم مقتول دیگر از آن علم

دوع و اصول . قول که عمر زده و هم تک راه . ای خود عمر زده است و هم گزارش است  
 . ماسور . حراختی است که بشود . محار . جمع مجزیه زن بیر . فقه الصر والصریره .  
 شکم کنده بینائی و زیر کی . قول چون مطلوب قوت شری آه . ای چون بسبب  
 ظهور کثرت گریه و زادی و میزادی معلوم شد که منسوب قوت شری ام ازین جهت  
 بد ریاست حقیقت پیدا بشد که اول آن فدا و آخر آن بنا است و آهنگ تلاش رصاد  
نسب متبذیه یا متدبیر زمان یا بیاد نادانان . بی صری و عجم مشغول ام . قول چون از سنمان  
 صلح کل مار رصاد تسلیم آه . ای چون از عاقلان یاد رصاد یا تسلیم می گویم یعنی اها را به تسلیم و رضا  
 تر جبتی و هم بس ملاحظه قول متبهور خود و صیبت دیگران را نصیحت ماحود آیدیم و مذامت  
 حاضر و خجالت باطن من گناه الحقی یا بنس در میان می بند و نفس مرا از خرع افزائی باز داشته  
 و در نسلی خاطر مجروح شما است . مراغ . جمع مرغ چراگاه . تلیس . در آسختن و  
 این جامه از آن آمیزش که حاصل مصد است . خوانان . جمع خون که یعنی بد و دکار  
 است ظاهر این جمع در متن نحوه حفظ طبع شده یغای آن ظهور و بادستان جمع خون خوانان  
ناید بوشت و این جامه از خوانان گریه و زادی است که دکاران خرع آه . قول و اگر  
 طبیعت ستری را آه . یعنی اگر طبیعت بشری را در چنین غم و الم تعبیری از حالت اصلی خود  
 نشانه با خلقت حیوان که اصلا او را از مرک خویشان اندوهی بلکه اثری از آن و دنی نماید مشابه  
 کرد و تولد خود را به تلیس آه و آه . ای آمیزش کثرت اندوه دست گریه و زادی که  
 بنا و دمان لی صری و لی قرآری اند نه بند زیرا که آن بی صری و در آئین دین آزار ده  
 مردگان است . صر . آن مقام نفس ماحوص و شهوت است تا مشاقت  
 لذات ناقصه و قبیحه از در ظهور برسد . قول خاص وقت و ده آه . ای خاطر جمع  
 بوده . تشکیک اسبابی . لفظ است اسباب محمول باید خواند و مراد از تشکیک  
انساب نسبت . قول و از طیلان مدامی آه . و او قبل از لفظ طیلان و گات

کاس بعد بگویم در متن سحر مطوعه زاید طبع شده که باید بود ای چادر مدایی که بر دوش  
 من انداخته است از دهن آن دوستان خود بگویم بلکه همان مدایی آن یک نهاد را هم سب  
 قرآنی و سنتی که ما نیست مخروم از دوستان گردانیده است یعنی محبت قرابت من  
 شام من دوست شده اند قول در قوسه آورده آه \* آی گمار مرا بدو دارد و گمار  
 من عسب گرامه \* قول در چس اداقت \* ای در اداقت ردول حاده \* قول  
 که اثری از من آه \* ای اثری از او اعطاد حوسنان ماطی یهدا میت متر \* ما راسده  
 \* قول بی \* تف حاد درون آه \* ای عراقی ماطی خود مطلع شده مرای دوستی آن واس ماصح  
بدست آورده شود ناه خوست فصل سه راه شده دار ما ماحان دو ز گام ما خوست مگر داند  
سبک لاح \* حای کثرت سبک \* مکله سه خوست مهرای \* این حمد صفت اوا بجز  
 است \* اعظمی اثری \* دوین مرد ولط مای ساله است بقی سیاه بر رگ و ا پ ا ل م ر ا د  
میبی است \* حرر مادر \* مراد ری صوری \* قرابت مراد ری \* احوت مغوی \*  
مراد ری یقینی که از ان مراد اتفاق مرا حی است \* صائل دلی \* صائل ماداد \* شمال  
 کسی \* صائل ماداد است که مخت و مشقت حاصل کرده شود \* قول از سینا آه \*  
 این قول جواب قول ار ما که قدر ان آه است \* قول اس مرد ب د حسم و جان آه \*  
 درین قول در من سحر مطوعه حسم لط طبع شده \* بای آن جسم باید نوشته ای من مرد ب د  
 مرچشم و رحان ماده این من حما مست را ما در گنگه آورد \* سببی مرای \* مرکب  
مقلوب مثنی مرای عاریتی \* قول اگر حده ار ماد شامی آه \* ای مرد ب د بیکه سکوت  
دوام و بگر مردان در من جان و صرف دش ما دوم از من جان و احص و لازم بودی  
در ان صورت هم اگر اد کی ار ماد اشامی و منا له مثنی مرا بده بودی و ماد اه سیر دش  
 می لا \* قول مرای است حای سیر دش \* دش قول لطف حان در من سحر مطوعه زاید طبع  
 شده عرف مثنی است سیر دش معنی مرای دش است ماد دش \* قول در چس منا

صبر انار نیست آفتاب ای در صورتیکه در میان مرگ صبر را که یوگی از اندوه میدارد و محبت  
 آنکه سبب وجود مراد و است و دل نیست یعنی وی اندوه و حزن هم عاید نیست خرج چگونگی  
 جایز خواهد شد \* سبب فرموده روزگار \* مراد از آن این حاشوی مولانا درم \* روزگار  
 الحوادث \* روز قیامت \* و لیا غشیده آه - ای بی دلا و بی جانان را که مراد از آن  
 بی صبران است و لیا غشیده یعنی تسلی غشیده \* اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاٰجِعُونَ \*  
 تحقیق ما ملک خدا هستیم و ما صری او رجوع کرده ایم فقط

تشریح نامه که بعضی از نام یافته معاوضه آه \*

\* تریاق \* مخفی است مشهور وافع زهر که فارسی آن پازهر است \* مسومات \* زهر  
 داده شده گان \* مرماند \* نام حاتی \* قول آبله پای سر منزل آه \* شیخ در حق خودی و پس  
 که در حادثه والد مقتوره خسته بر منزل صبر که سابق ازین مان صبر به جهت شمول اندوه  
 زشتی داشت و درین زمانه بسبب کم شدن کارهای شیک مدوح بیگوان شده است  
 رسید \* رضا \* خوشنودی که بعد از صرد و صلاوت مبارک و غیره حاصل شود \* تسلیم \*  
 تسلیم آنست که در ادا و نواهی الهی و ادضاع نوی اگر چه موافق طبع نباشد و در وقوع  
 نوائب و مصائب و بوی که خلافت طبع آدمی می باشد آزادی و کراهیتی بدل روا  
 به نماید و در آن مرغت تمام تن در دهد لکن شیخ می ویسد که از بلدی حوصله بر تیر و صاک  
 به است تسلیم ادنی مرتبه دارد و امی نمی شوم و مرتبه تسلیم را که اعلی مرتبه دارد و لایق  
 شکر گواری خود میدام \* مراد است \* عادت کردن و میریزی \* صبری \*  
 نام مردیست که به حکمت گویا از طلا ساخته گردیده و اعیادت او خواند \* قول و آنچه  
 مرقوم شده بود آید \* راستی است که فیضی در باب بیان کثرت اندوه خود بطور حیرت  
 و توبه نوشته بود که هر چند خرج و خرع میدانم که مالا اتفاق زشت است ما اینده علم این معنی  
 در بی صبری من فائده نمی بخش پس شیخ جواب آن در ایراد تمثیل مینویسد و میگوید که ای

که ای را از دهر آرد مار و دوشش بخش طیام مطر و آمده باشد من مشق علم و شایسته اگر به بخش قیام  
 تمام و کمال که شش در آن نگار و دهر گر این آرد روی جل صورت به مد و بس ماید  
 و است که اصل به گارا است که قوت علم مفید عمل است و تا کسی عد و جهد فراوان مباد  
 یا عفت و رعایت مشاشرت اعمال حسیه می کند و در اعمال حسه هم می رسد الله تعالی چنانچه شمارا  
 علم ظاهر موده عمل هم کرمانست فرماده در متن سوء مطبوعه های و رعیت و های حسیه حسه طاق  
 طبع شده و دست مایه بود تو که هم آخوش قویص ای هم آخوش و صا و نسیم  
تو را و العاقله الحمر ای اعلم شما مقرر و نادر فقط

تشریح نامه که بهیضی ارقام با و الله تعالی آه

ماید و است که این نامه در جواب نامه است که شبیج می رسد فوت و الله خود و شیخ  
 او اصل از توبیت و شده بود تو که ما سیری طبیعت آه ای سب اصبر بشن  
 صفا و در ام تبیث که مقتضای آن طبیعت کریمه و بی قراری است فصل حد آنگاه دار و حرف  
 ثالث در سوء مطبوعه طاق طبع شده های آن صرف ماید و است تو که طبیعت مرسم حورده آه  
 بنی تا که طبیعت و محمد مرا که مکه مدعی موت هستم از نسی الطمان منم رسد  
تو که از رشا طگی طبیعت آه ای از اطاعت و ناسداری طبیعت تو که سردا مردانه  
صلی آه سردا مردانه حث آن گفته که بر دی که ماد بگران است مردانه است  
 و ناسس حد ما مردانه پوشیار مرمر چست و جالاک مکاب جمع بلکه آنچه بخش  
 گردد در طبیعت تو که آمین و الله آمین قول کن مایه و دگر حلالی این تمیاز و فقط  
تشریح نامه که بهیضی تحریر یافته هشتم آه

ماید و است که این نامه وقتی تحریر یافته که بادشاه ادا العیض و امرای اصلاح انما ان  
 لا بود طرف لا بود رسد و بد تواعت اقام اقام تو که بیهوشم آه  
 حرمدم است تو که آنچه از دوری آه مبتدای موحی آنچه رخ از دوری شمار دل

من می بگذرد و چنانچه می آید: \* قوله چون دیده حقیقت بین آید مازنی گوید  
 که چون دیده حقیقت بین بین فکارت می شود از غلو و حال عیث و علم غریب که حارت از  
 ملان جدا می آید شایسته اگر نصرت و یاریائی مائی کردیم چه کنم \* قوله اگر را می شود آید پس  
 اگر بیداری بسیار می و صلیب بشوم و لا بجا می رسیدگی و نادانی منسوب باشم و ثانی چون سبب  
 این عذر است و کار پادشاه من است لهذا اعظم نیز اگر باین دوری هر چند باشد از  
 عالم احلاص و محبت پادشاه چه بهره و نصیب داشته باشم پس ضرورتی که تحت احلاص  
 و یا که محضرت پادشاه دارم ازین حدائی شاعر سعدی مرا حاصل شود \* قوله ازین سفر عاقبت  
 اقام اصلاح احوال جمع کثیره این قول را توانی اضافت باینجا بخواند و این سفر را  
 سفر اصلاح اعتبار باید کرد یعنی چون غرض اصلی ازین سفر اصلاح احوال جمعی کثیر که وسیله  
 یک اندیش و میروی عقل شایسته و صلیب و شوکت پادشاه حاضر است باین میان جمع کثیر  
 گشته است است و این قول شرط است و قوله آن کرده را از مادیه تعلیلات پادشاه راه  
 هدایت آورده و مورد عقوبات خردائی گردانیدن حرای آن پس می گوید که اگر  
 ازین دوری آزرده باشم از یک اندیشی عالمیان بهره داشته باشم فقط

«تشریح نامه که بابو الخیر ارقام یافته شایسته نگین آید» \*

باید دانست که ابوالخیر از شیخ زادای فاروقی است ستمش تنج فریدالدین شکر گنج و حجت الله علیه  
 میرسد و طن اهل و بیابانهای را بر او سرکار خبر آماد صوبه آورده و ده است پدرش بشیخ  
 بهارالدین است ابوالخیر از لایه بهمنیه سعدی سردازی گرد و پسر سالی که نظام الملک  
 آصف چاه از ملو را زده و کن می کد نام برده به امرگانی او تن میدهند چون که مرد عاقل و  
 صاحب دای و آفروده کار دارد و نظم عمو به خاندن بسجونی تنیده و نادیده اندواج مرآت  
 و کارهای نمایان و حاشانی ای شایان از و ظهور میرسد و در عوض چنین جر خواهی نامه منصب  
 چار هزار ری و در هزاره سوار و خطاب بهاد و و خطای علم و تقاضا عزت و مباحث می یابد و باز

و باز در عمل با هر یک حکایت شمشیر نهاد و یاوه نامی صوری حکمت نهادی شود و نه از آن  
 در عهد مظفر حکایت باطلت حاصل پس مرا به انصافی آمد و زد و در وقت سلامت حکایت از  
 اسل و اساده منصف هیچ براری چنان برادر سوار و عطای پاکی خاتره دار و ممتاز گشت حکایت  
 امام فخر حکایت می گرد و در سه برادر یکصد و شصت و شش هجری عالم قشای شد و در  
 نگار نامت سوار حرأت و در مقالات فی شمار فی تانکی به طوری آمد و در کور است علی سم  
 سیاسی میبار و در و بر کلانی ابوالرکات نهاد امام فخر و در جی شمس الدوله و انحر  
 جان نهاد رخ حکایت می گد ارد و داسی است که این باب در خوانا شد آله انحر است  
 که پیشین بر اطلاع و اظهار حکایت منصف و طریقت حوشن به جهت سکه قشای فی کتب اطلاع  
 یزید و سنان ربه و ذوق طریقت رابع معالج و ملاحره فیروز شدی و در کتب طریقت طریقت  
 یاس شمع پوشه بود و آویزه عاقل و اس حمار داران اقباله و حکایت است و قول  
 پوشه بود و قاع پوشه اول انحر است و قول که ارد و ای گد ارد و بود و  
 این هم اول انحر است و قول شکون یکدیگر من و قول قبول حصول مراد است انحر و  
 آه و بی آن علم طریقت شمار در طبیعت شکون یک حصول مراد است شمار در دسام  
 آرام نامی و قول برگاه و این قول در من سکه مطبوعه طبع شده جای آن هر که بماند و پشت  
 و سپرد و کسر اولی و فتح ثانی به سی قطع کند و قول که ارد و است آه و سی و هر که  
 ارد و میباید و ارد و ناگر بر و است آه و قول و لحظه لحظه تصویر اس و در من سکه  
 مطبوعه عبادت تصویر این عطی شده بهی آن تصویر آن ماد و پشت و قول که در من سکه آه و  
 این میان پنج مصون مگردد است اول چرخ من و دوم چرخ و در بر سکه شیه غالب چنان  
 شیه الحی و پنجم خراج غالب و قول غالب خواهد آه و لفظ چرخه لفظ غالب و در من سکه مطبوعه ارد  
 سکه داشت شده ماد و پشت ای هر چه بدای شود غالب خرد خواهد بود و قول و هر که عاقل را  
 بی عاقل را اگر از شورش و علم طریقت که مائل طرف شود و است با حراج که مرتبه

اعلی دارد و دوستی صورت گیرد و بر مساجد و گنجی معالجه که ادبی مرتبه دارد و در ابه ظهور رسد لیکن  
از تیرگی عصب و غرور مصالحه خاطر آدمی نمی گردد \* قول و اگر حرامش را نگاه نسیم آه \*  
یعنی اگر آید آه احیاء و بنیاد تسلیم و جبر در دل شخصی ممکن باشد پس مابین اراده همیشه  
لازم و یا اگر بروراده احیاء ضرور ضیاء است که آن شخص در یافت نماید و مگر و نظر کند که در  
حقیقت کینه یک و در حوائز دلی همانست چنانچه دلیل برین این قول است \* لا حول و قوه الا بالله  
الوحد و لا اله الا الله \* نیست پیدا کننده چنانچه سوای خدای \* قول یکی حواله بدار کردن آه \* ای  
یکی مکر و نظر آنست که آدمی را در جمیع امور خود را حواله خدا کند و صورت او را در آن و جن  
و آدم دوم نظر و فکر آنست که چشم از خدا بپوشد و در همه کار خود فقط اسباب را حاصل و اند  
نظر خصمین را بگرداند و دور کند و بر ضایع همیشه مائل گردد و دید دوم \* مکر و مکر و مکر و غم  
افزاید \* نگاروی ماصل \* نگاروی کامل فقط

تشریح نامه که مشایخ ابوالخیر تحریر یافته الله آه \*

\* ملکات فاصله \* مادات بزرگ و نیک \* قول آدای وقت \* ای در تحصیل آدای  
وقت خود که مادات و ملاقات و دادگری حاصل می گردد و غفلت نرود \* قول اگر از دل  
گردگی آه \* یعنی اگر از رخسار خود و سفر مهم می رسد من چیزی بشماره نویسم تا من ناخوش  
نشود \* قول که موجودات طراز آه \* و برین قول کافیه است یعنی باینکه کسان یکی و  
جرا بدیشی کند زیرا که آدمیان اکثر خیر و نیک اند و آدمی از غرور شناختنی این منی می شود فقط  
تشریح نامه که ابو الخیر تحریر یافته حملگی آه \*

\* قول که شایسته خود \* یعنی خواهی شایسته ترکیب متعاسب \* قول دل باستانب مادن  
آه \* ای بند ابرو و مشو و مشدن خبر و آماند بپیر خود را بپیر حفظ طاهری امور است  
خود از آن هیچ بپیر \* قول نمایش نماید \* لفظ نمایش در متن شرح مطبوعه غلط طبع  
شده های آن نیایش که به معنی دعای ماضی است اقام نماید نمود فقط



نقطه

۱۰ تفسیر نامه که در این خبر بحریر یافته در آیه \*

ماید دانست که این بار در خواب بار ایت که او را خبر در باب اطلاع خود و تسلی خود که کند  
 از عزم نماند است او را اصل وقوع دانست و شد و بود \* نامه که ترجمه و عظیم است  
 و میر معنی پرده \* قوله بحسب و خودش آید \* ای اهلها و آله و عبادای این همه  
 از نادانی اسان است ویر اگر اسان را که این علم یکی و ندی خود حاصل می شود در حقیقت  
 هیچ است و اگر چشم معنی می در یاد دارد که همه امور است قیاد و قدر محض است هیچ  
 امری لا فنی آمد و هیست \* قوله جای سپاس که اری خوشحالی آید \* و در بیان لفظ که اری  
 و خوشحالی و او را طعمه و من سمع مطبوعه فرد که است شده و باید و پشت ای های سپاس که اری  
 و خوشحالی ناشکری و داده که از اسان ظاهری شود از ذنبت عظیم و ابد و سبک است  
 \* بجز \* نام حالی است نقطه

۱۱ تفسیر نامه که در این خبر بحریر یافته در آیه که \*  
 \* قوله که هیچ را که برای الهی آید \* یعنی زیرا که جمیع انبیاء و اولیاء که در حق قبول پذیرفته اند این  
 مرتبه امارا از جهت ترک خواستن حصول و عقب مانع قبول فوده است \* قوله لازم و آید \*  
 \* علی و آید و که و میر به ما عیب است \* قوله بشودت \* نماید \* و این قول حرف  
 و من سمع مطبوعه مطبوع شده برای آن \* نماید و پشت \* قوله از حد و د \* ای مرز و شود نقطه  
 \* تفسیر نامه که در این خبر بحریر یافته در آیه که \*  
 \* نامه که در این خبر بحریر یافته در آیه که \*

ماید دانست که این حد و فنی خبر یافته که در کسم بگفت همراهش هر آیه ظرف و کس و گمراست  
 رفته و \* قوله پس بر و گلی \* این باشد و ظرف و آیت باشد بر آید است \* قوله  
 \* نماید \* و در قول حرف و آید و من سمع مطبوعه از آید و من سمع مطبوعه حرف \* نماید و پشت  
 \* قوله در دو مار \* این حار دارد در مار و مارش برده است \* قوله در من و ساند \*  
 ای لرض شایر آید و ساند \* قوله مرز و د \* یعنی در مرز و آله ای مد گمان آید





جو ام که بر او توفیق است و در این اطرز نادر و دست مبارکشان را بگنجه سوم \* قول سعاد  
 یار \* این قول در متن ایچو طوطی غلط طبع شده عای آن یار محمد کام پسر خان بزمی  
 الیه است ناید نوشت \* قول در هر دانی تنی یعنی حسن اسلام و ندیر شام \* قول  
 سعادت گرانی است \* ای بسیار بازگ است \* قول این لاله لاله \* برادران  
 این عاشا برادرگان است \* مراتب کونی والهی \* مراتب کسی و وہی کسی  
 است که مشقت و محنت حاصل شود و وہی آنکه ایر و تعالی علا رمایہ و وہی جہد  
را ذران دخل شاد \* حضرت صاحب الرمانی \* برادران اکرم بادشاہ  
 \* قول امام عشریت مانی است آہ \* بہی ہر چند شاہزادہ خو عافل و ذیر ک است  
محتاج مشورت دیگری نبیست اما از انجا کہ عالم بشریت کہ عبارت از سہو و غفلت است  
و ذات شاہزادہ موجود باقی است لہذا اصار صفت و حو و شل شاد انائی در عبادت  
شاہزادہ غیر وریت \* قول خود را صاف داشته ام \* بہی خود بر ادر خیر جوانی  
شاہ زادگان منزہ و نداشته ام \* قول ولہذا آہ \* ای از انجا کہ صرف ترقی ما ارج  
حود بت بادشاہ مرا مطلوب است و بودن خود بر تہیل و نیادی ناجیات بادشاہ  
بدل اخلاص منزل خود قرارداد ام بنیان ان و فرستادن عرائض شاہزادہ بیر اجہ ام  
کہ مناو اد صورت ارسال عرائض بہی شاہزادہ نظا کسی سد کہ لحاظ آل ادیشی مرا  
بنیال این معنی کہ بہر مرگ بادشاہ دو عہدہ و وقت شاہزادہ سم بر عہدہ خود بر قرار نام در  
ابلاغ عرائض خدمت شاہزادگان ناحش شدہ است \* قول اگر شدہ بہات آہ \* بہی  
اگر چند روز بہ توت بادشاہ خود ند مانم خدا تواستہ باز در لباس قبل و تیاوی باشم بہی  
خواہم ماند اگر داد عطفہ قبل لفظا اگر در متن نوشته شود ظاہر امناسب بنظری آید \* قول  
خصوصا کہ بہین آہ \* بہی خصوص و تیکہ خود شاہزادہ بر ادر بر گریدہ مین بد سہو کی نمودہ  
و بر بارگاہ شاهی بر خلاف آن نوشته یافتہ در ین صورت بطریق اولی در عہد شاہ زادہ ترک

ترک نیک مرا لازم و واجب خواهد شد « قول کریم » این حار معنی فرض کردم است \* « قول »  
 ارجاء و ده \* یعنی ما خوش شوقیم \* « قول کریم » که حسرت خای آید \* ای شکر خدا که القات  
 شاه زاده سبب ولایت حیرت خای من شود که این وقت محبت زوال القات شاه زاده  
 این هم زوال می پذیرد \* « قول کریم » وای بی اگر ده آید \* یعنی پادشاه و پادشاه زاده  
 قاصد و امیری کرده \* « قول کریم » بهر چه در اینست \* یعنی بدست پادشاه حاضر و ده \* « قول کریم »  
 بر زبان \* « قول کریم » گاد حیرت که دم ایام که در این است \* و سده ای علم بدید \* « قول کریم »  
 چون حکم او آید \* این قول شیخ به بهر دست خات شاه زاده و شریفی خواهد گشت بازده و ا  
 \* « قول کریم » در ج خات به بهر دست می و رسد که چون حکم پادشاه شده بود که دولت  
 او سال معبر ای پادشاه زاده قبض آن لقب بهر من متدیس پادشاه و سده ای در دستم  
 سایر این حسب حکم تقبیل آن بهر من کردم و بهنگام پیش کردن لقب آنچه را خیال در میان چند خزا  
 شده بود بشمول بطریق پادشاه و فیض و از آن جز خات عرب باز و حیرت و تقیاس حواله قاصد بود  
پس آنصورت و درین چیست انبساط

در تشریح نامه آنکه عهده که خواندین صادق حال او قلم باقیه این در توالی آید

« قول کریم » خاص معنوی آید \* یعنی محبت و تعلیق خاص الی محبت ملائکه شوی مولانا و دم مرا  
 سرگرم داشت \* « قول کریم » که اگر ای نامه و در این قول کاف مقامات است که معنی یکایک  
 و مانگهان است آید « قول کریم » اگر ای نامه آید \* یعنی نامه که بهر ایام تعلیق خاص که مانجان آن من  
 بود ما بود و ساوی نبود به ساحت لیکن در اطمینان من مستی و غلبی و ده ساحت بلکه مصرت  
 دهری بهر و و داد و ظاهر من که عساک بود هر یک مایل من که ضادان و خرم است  
 گشت \* « قول کریم » و این نیز از حق آید \* ای شاه انهر از من که ملائکه اخلاق ناصری بوده  
 اوقات حاضر و شرف طهری که خدمات از تو انگری است صاحب بگردانیدی و احام و ازین  
 قول ترخیب طهرت ملائکه اخلاق ناصری است و لفظ اوقات در متن سو منظور



\* قول که ادای شکر آه \* اعی بلکه از سر حیرت های ملازمان پادشاه که می گفتم ادای شکر نصت  
 ملازمت پادشاه را واقعی اندکی ارتقا می بخشیم \* قول که شمشاد \* عده لفظ مبارک لفظ نسیم در پیش  
 سحر مطهره فردگذاشته شد \* ماده نوشت \* قول که از قوسه شایسته آه \* ای ار مرادانی  
 نوحه پادشاه خود که تسبیح هست چگونه که در میان می آید یعنی مرا به یقین بر دیک است  
 که مشاهده \* این مقدمه سجده که عبادت از شریفه دری شا براده نظر بحال جهت  
نمودن مصالح میان مردمان بحال و گمراهات و جبره است مشرب گردم \* قول که حر  
عالم آه \* اس جمله نصف صلح کل است بسی همان صلح کل حر جبر عالم و خود می آید \* قول  
ی طریش \* درین قول شش صحر راجع نظر به شمع است \* قول که جگر  
کرده اند \* یعنی در احساسی کرده باشم \* راطله رسمی \* از سال خط و کتابت مامم در  
راطله نسوی آه \* یعنی حیرت های عالم که موقوف بر تک دانی من است بسمه قوی بود  
قول که در آمدت آه \* ای اندکی اندیش \* قول که شمار مردمان است \* ای حساب  
مار که مران است \* قول که در طرف شود \* یعنی همان بار که مرا حی و میرد ایت شما موقوف  
شود \* قول که بنی آن شکر آه \* یعنی طایف حالی شامل آن شکر که در اعانت گردانید و شمارا  
درین طایف کند \* قول که بسیار بمراسه \* ای حست و کار شما بسیار مقبول شد \* گلش  
درین بخش مام و لایق است از مودد الله \* قول که زمانی که شاه بیگ \* یعنی حکم پادشاه  
جهت لاش زمانی که سام شاه بیک التماس کرده بود و به میر شرف عذر و یا بهت فقط

\* تشریح نامه که در آصف خان تحت تزیین یافته در قصایای آه \*

اس نامه در فوت کلی اثر عریان آصف خان در تفسیر تحریر یافته \* قول که در آن  
به بنده مات آه \* ای در میان ماست و دگی بی صری نظر به مقدسات حتمی و قلبی التماس و  
قول که برگردان است \* بیک حرف را درین قول و در متن سحر مطهره را به طبع شده حرف  
که اندوشت و آن قول حراست یعنی در قصایای مصایب ماگر بر یکی صر و میر

و غیره گفتن بر مکر و بسیار زود گوینده است من مناسب که دوستان در دوا و نوع چنین  
 حادثه را آتشهای سکوت گفته و نظاره داری پسر داند \* قوله که ما آنکه خود را آه  
 درین قول کاف غلب است یعنی مادر تسلی شامی خواستم زیرا که ما وجود آنکه خود را باز و در  
 رسوم پای ندان رسم و عادت در آوردن است قناعت و اگر آنکه خود را مادر نگارفتن  
 عفت و پیوده هم مسبب کردن است \* قوله الله تعالی بستر محمدین و ایجاد رسا ماد \* یعنی  
 الله شمار الطرف در یافتن لی تقاضی و مایه اری دیا و سوی ناست و تقاضای حق رسا ماد نقطه  
 \* نشر بیخ نامه که در یک حاکم خلافت در ریح در یافته این در تعالی آد \*

ماید داست که انگامیکه اکثر رعایا و ساکنان بلاد مد و دکن و غیره از ماد و اطاعت  
 اکبری انحراف و رزیده بود و دوش براده سرگردمی فوج شاهن جهت تیرد توخ  
 آنها با نظر روار شده و این مادر و ماب هدایت و ارشاد و سرکشان و مانجیان سابق  
 الکرار قام یافته \* مد \* ظهرا \* این لست در متن تسمیه مطبوعه غلط شده های آن مد که  
 معنی کاره و دیا است باید نوشت \* هر ما ز میزند \* یعنی انحراف و در کردای می سباید  
 \* قوله یکی آنکه آه \* یعنی حضرت مادر شاه غرورده که مادر ایکی کار آنکه از احاک نظام الملک حاکم دکن  
 خود علت شامت بخت انحراف از فرمان شاهن و رزیده و در گو ماگون ملا احتاده است دیگر  
 دیا و داران و حاکمان را ماد و دوشا به حرالی و ستایی او چشامت و مد بخشی به شمس آمده که  
 از حاده اطاعت مادر و کردانی می کنند و پناه در گاه خلوت انکاه مانی آوردند امان بهتر که  
 ماد و لست اولای برای فهمیدن دیا و داران دیگر نظرت دکن و غیره رویم \* قوله و دیگر  
 سست ماد و بیانی آه \* ای دیگر آنست که سب قنصل و مد هوشی شاهزاده و هر ایسان  
 اید که ازین حاکم ای انتظام آن خا فرستاده شده اند و خا صامندی و عبادت اعیان آن ملک  
 از درگاه مقدس سمیع همایون رسیده بود پس مادر شاه برای تفرقه میر و درستی آنها از نظرت  
 بنجاب این طرف رونق افزوده \* \* قوله انمن را از گوئی تا ز با سجد آه ای



ای بادشاه در آن سر و نایب امرایان آن طرف صلاح و مشورت نازده صاحب  
و آنوقت سده خدمت بادشاه عرض کردم که التماس باد و در آن آنها رودی اعتراف و عنایت  
بود در آنکه اداره دولت و اقبال بادشاهی به عالم داخل و گرفته است کسی را حاصل  
مقتضای سعادته \* آرزو شود \* عرض و طبع \* قول یکس چون من آن آه \* ای چون  
در میان شکر بادشاهی منید آنصورت است از دل حرص و طبع ساقی به دست آمد مردم  
رعایای آن طرف از جوادان و در محفل دست کوتاه گردانیده آمد \* قول هر آنکه بایش  
و بیار آید \* یعنی در صورت رفتن یکی از مددگان شاه بر آید حاجت و باید اری مردم  
و رعایای آنجا به طور خواهد گرفت \* قول با سار است آه \* یعنی شاه را در ایام ملالت  
بادشاه حسنه یاد و امر او را راست آورد \* قول همین صاحب آه \* ای غاسب من معوض بود  
\* قول آن پیش آمده یعنی حقیقت شاه را در پیش آمده \* هم همین \* مراد از آن  
ایماندوستی مردمان و کی دیر \* دیر باد \* حجت در آن ترک مطلوب ماند به معنی حجت  
و دیر به معنی دراز \* قول انکام ظهور آید \* ای انکام ظهور زمان جزوای است \* قول  
آید به پند است شده داده آید \* ای آنچه شما در باب اظهار و ملاصق و عقدت کرده بادشاه  
به بدت داشته بودید اندک مطالعه در آید مردم و حاضر من از آن جلی قفس شده بدت آنکه  
معلوم کردم که هنوز زمان سلطنت ما قیامت و چشم عادت من شکایده است حال  
شاه آنکه روایی بسر خود را بر هر اکی و انصار و دلاکی و گمراهی بر آن موقوف داشته  
ما عرض داشت خود در نگاه جواب \* قول آن است و جواب آه \* یعنی جواب  
عرض داشت شما حاصل کنم \* قول در این صورت آید \* ای در صورت رسیدن بسر  
شما مع عرض داشت شما هر چه شاه را در این محاربه دو وقت حیات خود یا شاید با دو فضای  
اس و امان و مالی ملک در قفسه تصرف شما قبول و قرار داده باشد ظهور خواهد آمد قضا

باید دانست که این نامه ایست مشتمل بر اظهار صلاح و صلاح قطب الملک که بعد از انتقال شاهزاده  
 به حواله تربیت نامه که قطب الملک بدو نگاهداری و الاار سال و اشته بود صورت نگذاشت  
 بدو بفرستد تولد او بدین آنداد . ای نخست دهنده بیان یکمینی و دیو سنی افتاد . تولد در مریم  
 ششایی آه . در ای در مرتبه ششایی خلایق و خالق کرار و . تولد حایکه در پاستانی آه . و درین  
 قول لفظ خانی در بین ششاه مظهره زاید طبع است و کاف علت است و بین قول بی دلیل  
 مرحطی انزونی دولت و اقبال پادشاه . تولد که در پاستانی ز طایف کجرا که از دربان و این آه .  
 است و بعد لفظ کار کاف و در حق مظهره فرو گذشت شده باید داشت . شماره .  
 خطاب . تولد عابد مظهر حسین میرزا آه . بی پادشاه موجود که از اجاک مظهر حسین میرزا  
 و غیره حکامان زمان سابق دکن را بعد ظهور شکست آنها علت احتیاط و اطاعت و اقیاد بحال  
 خود داشتیم این بی دلیل است کافی مرین نمی که ما در اصرار اطاعت مردمان مطوعه است  
 و نظر همال و ممالک کسی نیست . میروزی خود آه . ای خود فیرزی و درودمان طرف  
 فرستاده ملک از قصه بیان الملک بر آورده شد . تولد آیمروز بهت یدگی نو آه .  
 بی پادشاه همین فرمود که امروز که سبب مدگی و انتقال و اطاعت تو مشهور شده و بل طمینی  
 و حق کردی . تو نیز همه کس می داند بر اطراف دکن باید رفت و در یافت حال هر کس باید  
 نمود و باظهار اقبال و تمجید جس سادگی مادر دل و بیاداران جا کایان دکن را بطرف اطاعت  
 و مدگی مایل و زراع باید ساخت و این بیان امر تحسین است . تولد چون مدهوشی و سر  
کردن شکر جمع مکرده . ای کار کمان قضا و قدر و غنایت و مدهوشی . سرداری و پادشاهی  
را یکجا جمع کرده اند جایکه یکی خواهد بود و دیگری خواهد ماند . تولد بی تاجر مدهوشی  
ای مدون اطلاع در گاه پادشاه . تولد این مهم را آه . ای مهم روانگی شاهزاده را  
بطوریکه مناسب روزگار و موافق وقت ماست با تمام رساند . تولد خاطر را از این  
فرام آرد . ای از غم و الم حادثه شاهزاده خاطر را جمع کند و بل به شوقند . تولد

۳ قولش ۵۰ است ۵۰۰ ایا انهن به قطب الکبکی می ویسد که اربابا که اخلاص شما کرد  
شمرده ام لهذا بسندید ۵۰ است که گفتار شما موافق کردار شما آید ۵۰ قول درین صیغه آمده  
ای در صیغه مد دست ملک دیگران \* قول شما سائل ۵۰ در لفظ اول ۵۰ من سخن مطبوعه  
مای و مد سطر و گد است شده مایه نوشت \* قول که مایه یگان طاقت آید ۵۰ کاف درین  
قول معنی مایه است و بعد لفظ طاقت لفظ بین و در متن سخن مطبوعه و گد است شده مایه نوشت فقط  
۵۰ تفسیر صحیح نامه که به حاجی علی جان قیصر بنو مایه فقط جلاقل آمده ۵۰

این نامه جهت انعام و ادب و احیای علی جان قیصر میانه ۵۰ مکیان ۵۰ جمع مکی که کند ۵۰  
۵۰ ارانک ۵۰ جمع ارانک ۵۰ مکیان ۵۰ ارانک قدس ۵۰ ملائک ۵۰ دنیا ۵۰ فوحت ۵۰ جمع  
فوح ۵۰ وی خوش ۵۰ بهترین سلسله اس ۵۰ طوقان و سالکان ۵۰ دام محبوه ۵۰ مایه که  
و الهامی ۵۰ همیشه آن طاهره خدام احاطه کرده ۵۰ در رنگی ۵۰ در راهاد ۵۰ اثر ۵۰ جمع  
ربام ۵۰ مایه ۵۰ جمع محب ۵۰ آعه ۵۰ جمع حیان ۵۰ حاسب ۵۰ جمع حیدر اسبکه  
در پیش کشید ۵۰ ذرائع ۵۰ جمع در یو و سبکه ۵۰ اوداد ۵۰ جمع و ذبیح ۵۰ اشتناک ۵۰  
آمرش و پیر ۵۰ اکده ۵۰ که دوست ۵۰ مایه ۵۰ نادیک ۵۰ قول چون انعام  
عش اسس و اتفاق آید ۵۰ این قول نامه تمهید مقدمات دوسنی که همان مقدمات از قول  
از انجا که حسن اخلاص ایشان و میره ناست می شود آید و دوسنی و فیکه ایز و تعالی می خواهد  
که جبرائیکه و سایر رقا است و اینلاف که در امام باشد از عدم بود آید و دوست اولا  
جبری چند که هر آنکه در ظهور اینلاف و میره مویک و مویک تواند بود و از بهایه حاکمان مشهور  
مود ظاهری سار و بسن مایل که ایز و تعالی را از فایست جمود اعلام و اینلاف  
میان حلالی معلوم است ۵۰ لهذا حکمت ارباب اخلاص شما را که مایه خدامان ار قدیم در کمال  
استوار می نمود باعث ظهور گردید ۵۰ بر سویدت ۵۰ نام وکیل و آجی علی جان فقط

باید داشت که این نامه را ای پادشاه بزرگوار علی خان پسران اجداد پادشاهیت و دولت پادشاه  
 ظهور را طالع جان به کوه بحر بریا قلم به قوه نامیرام خدماتت شایسته شاه داد و در این  
 قول مراد از طایفه ملاقات رشتا هر دو ده است چونکه آنرا ملاقات رشتا برآمده آید  
 ای اندام را بنور آید که خود که خدای تو دایم فارغ تنم چونکه تو را از رانگاه برآمده از این حال  
 بیان و حمد به حضرت است چونکه گفت و پناه ده چونکه تو را به شرف سر برود چونکه برای به از این  
 این طایفه است و دایمی و جمع دایمی خواهی چونکه ملک واک آید چونکه پیش ملک  
 و کنی تکلیف خانداری و اداری بواسطت شایسته چونکه تو را بانی و رب و پادشاه  
 این قول در متن چونکه بطور غلط طبع شد چونکه بجای آن آورد بانی و پادشاه چونکه حوزه  
چونکه تو چونکه جمع نخوت های خوب فقط

و ... ۱۱۰ ... نشر پنج نامه ... حاکم ... ۱۱۰ ...

باید دانست که خان به کوه نامیرام در خدمت سلاطین چنانستی داشت علی الخصوص در  
 نزد بزرگان و اشراف و خدایان و بزرگانی مرتبه عده داشت و خان مشایخ و ائمه مخصوص و عرش آستانه  
 مخصوصیت و منزلت و قربت مخصوص بوده است و پس از خدمت چنانست قلم آبی بنیاد که  
 بر تخلص در بیای شود است و نهایت محکم و نه از ظهور این نام عمارت اطراف گجرات  
 در سال بیست و پنجم بعد از قتل شاه محمود و دیوان ما نام کار و زاریت سر و زاری کرد و  
 و در آنده و بسبب امور و گجرات از دگر دای شایسته و اندام میرای میایسته بر میره ظهور  
 در می آید و در سال چهل و دوم سه هزار و پنجاه و پنج شاه تاجی شاه سلطان دانیال  
 که دخت او بشارت شکست همین شاهزاده مازان بود و مقرر شد که در مصیبت چهار هزار  
 و پانصدی اسیر فزای یافته و ماطع صوبه الکیار حصتی باید غرض که هوای به به صوبه داری  
 های گجرات و لاهور و غیره اسیر فزای بوده به مهمات قیام و است و صلاح و ایمنی تمام در حلیت  
 او بوده است و بسیار مرد فاضل و مقرر و محدث کامل و شاغری بدل و ده چنانچه التی تخلص

بعضی می گویند هر که طبعش معالیه تمامی داشته باشد و در اول طایفه اگر مثلاً یکی شتر را بویست آنکه او دیگر میرزا  
 چنان هیچ که در غیر عرض آشیانی مرا است عکله همه جدا و جدا می گردد از دایره دانست که اس مار  
 مشیخ در اظهار دود و دود است و هم در اطلاع اسباب است و هم اثر است و این اظهار صفاتی  
 دوسوی است و بحث از عیش خود هر چه بوده و هر قولی که می آید که بعضی اگر آنکه طبعش صادق  
 و خوشی و محبت خود بویست مثلاً او را دانست زیرا که طبعش حقیقت و واقعی نوشته تا ششم  
 به اینه در دود و کلام - قولی اگر کسی در سم دعا بدست آید \* تا هزار اس عادت که در سن  
 سم میگوید هر قوم ایست خوب نیست چون عای آن اگر سستی در سم دعا است هم ادا شود آن  
 به اینه دانی می داند نوشته شود و ظاهر اخوت بطری آید ط و له ای می دیگر و مراد او را دیگر ظاهر  
 و امی و مره \* به اولیات \* آه اسبگی \* قولی دوست کشی هم چون آه ای  
 چون خود و دست کشی تا که اصلاً کرد دل تو کای و شمع نمی بگذرد و دست میزد ارم و اگر ارم  
 بکیم زیرا که اگر اصراری است - هر چه افنی - جمع غاشیه بر ده الله قولی و اگر یواسطه خواشی  
 بشیر است یعنی اگر ده اسطه علم شریک که اقصای آن عمل است شماء حقیقت محبت  
 من بر سید و یا شد چون طبع محبت که یک دانی من است باشد و متفق است بر آیه قرآنی  
 اوس عدای شما و در میانی محبت من می رسد زیرا که مراد دانی و هم انهمانی که نظری نیست و نه  
 به تشریح نامه که نه دو دین خود را و دوستی حای از قلم داده عدد ده

باید دانست که میرزا از سادات کرام صحیح است همیشه متدلس است و در کتاب عرض  
 آشیانی عمت ترقی و در هر گ عرق و حوسنی هم می رسد و شال نمی اتم از علم نفس به سرعب  
 و در هزار و پانصد می مرور و مسمای می کرد و دوسر که یکی از جیکه بطرف کشیده و داده می شود مغز  
 شده و از مشیخ او اقصی می گردد و ده انچه در حرمات و تحفه و در آمد بیش اوقصی علی  
 حال عالم کشیده گردانده و نفس می رسد چنانچه پادشاه در زمان مراد که دوحی او اس مت  
 ارشاد فرموده است (کلاه حسودی و نایح شاه \* مهر گل کی رسد حادث دکل \* و نه اران

پسر او که باشد و در حق می تواند دست کرده و بداد الواری نشاید و در محاربات دکن و  
 گجرات و در محاصره و کتابش اندک بجز نسبت دیگران زیاده تر یافتنی و در دیر زمانی  
 معصوم به ظهور می رسد و اکثر ملکات شیخ و حاجی مذکور و در طایفه و در دین طایفه جانشین  
 آتشگاه تخت پر وازی نماید از پسران آدابی میرزا صفت نیک که بسیار مرد جری بوده  
 است و دیگری میرزا اقلان که مراد مد کوری مانده و در آخر حکومت بهشت آباد کند و  
 بانه فوت نموده اند باید دانست که این نام در سنار بخش و سستی و استعدای دریاست  
 حقیقت و در دانش پادشاه از مقام کشمیر خبر یافته \* بجای \* این نظر جری زای نیم  
 در میان خود مملو غلط طبع شده حرمت رای ممله که بعضی روانی است باید بهشت به قول  
 و در امیر اسلام نشاء صوری آه \* ای و در امیر و سستی امور است و بیاد حق حجت  
 و وسیله قوی باشند \* و در زمان دولت \* صاحبان اقبال \* قول از به و ظریت  
 آه \* یعنی همان زمین از ایندای پیدایش خود محل قحط مردان و جوان مردان است  
 \* و در میان قدوی \* و در میان خان شاد \* قول که در دینی گاه آهانی دانست آموزی \*  
 این همه لفظ و ایای مجول باید خواند و در لفظ آموزی اگر عیای حرمت زاهد و عالی  
 ممله نوشته شود و اخنی دانش آموزی که به معنی حلق کامل است مناسب می نماید  
 \* بر دست \* قاعده و دستور \* تاسیس \* مانع و پس روده \* بهائی \* سردار  
 \* قول بر دست و الا در گاه آه \* یعنی از اینجا که دستور و رگه پادشاه با آنست که پادشاه  
 قمری ملازمان مراتب در به به می فرمایند و زیادتى منصب و اصافه جایگزین ملازمان منقض  
 با اختیار سردار آن ملازمان می شود و برای آنکه یک حکم هم دل سردار و هم دل ملازمان  
 شادان شود پس سبب همین دستور و زیادتى منصب و اصافه جایگزین طالب اصفهانی مد کور  
 که مانع نداشت اصلاح و استعجاب شمشاد است \* قول امید که به محض قدر دانی آه \*  
 یعنی امید که حرمت شد دانی شاعر سبب زیادتى منصب و اصافه جایگزین مد کور ظهور

ظهور دهد کیفیت در صورتیکه مراعات خاطر دوستان دیگر میر که عزیز ترین است در یادانی  
 سبب و اسباب حاکم شخص که کوه ظاهره آن طرح داشته در آن صورت طریق اولی هر دو امر  
 اینگونه حاله ظهور دهد \* بی سر و دلی پیرستانی و تردد قولی مرحوب و عده خود یعنی احوال  
 پادشاه که نوشته اند است احتمال آن معلوم می شود که کمال پریشانی و تشت داشته  
 اند پس آمده در تعلیل نوشته خواهد رساند \* و اگر ایشان را در کشمیر آه \* بی اگر  
 حواله حان را در کشمیر می دیدم ما خود آنکه کشمیر در ولایت جیرا است و حمایه  
 و عزت الکمال و کیان است در کشمیر هیچ می دهم \* قولی حاضر و دستار \*  
 یعنی حاضر را در کشمیر است و خوشی سدا می دهد که کوه و نایت منوج و انند نقط







سکوت چاره سیال و در پناه بقصد و دانش دکن طرف اگر در حشمتی آید  
 و یکایک ماسک حرم در لایحه می ماند خردادی بکلمات و انتظام حاله آن ضربه و  
 ریاست آگاه سپردن خواجهی گردد و در پیل چهل و پنجم سنه هزار و هشت هجری در شهر لاهور  
 آیام عرس سوری آید موح که خواجه در کارش ماسی و در انگلی و راست گشادی و درست  
 کردادی عدلی و نظیر داشت و خود لاوله بود و اقارب و خویشان بسیار داشت قضا بود اما  
 بکاین بار این تسبیح صلح داد و زنده از غم و همت خواجه در باب ناکید احرای امور  
 پادشاهی خرم یافت \* قوله آن در کد داشت \* یعنی آن احرام افشاس مذکوره به قول  
 لیکن در پاس آن چهار خیزه ای احرام افشاس و پالیس جابر چیز با شاق ممکن است  
 محسن احرام افشاس در رعای ایزدی است و آن ترتیب افشاس در رعایت رانی و  
 نصیب گیری است و هم چنان در سه چیز دیگر \* قوله این مافهمدگی \* یعنی ساقه  
 و مخالفت امر دمان و غنای و تنه و در کار \* قوله او در جنگ آه \* یعنی حالات نص  
 آثار خود کرده \* قوله از آن حوای سزده \* یعنی از اجرای مملات خلایق و اظهار صلح  
 گل و در داشت ناگوار طشت خود که مالا مذکور شده بسیار بسیار جمع کند \* قوله که  
دشمنان از گرد حساب آرائی آه \* یعنی دشمنان جیب شادی شکر دن توانند \* قوله  
آطور سوار کرد \* ای همان طور مذکور که در آن دشمنان حریف گیری نتوانند \* قوله از  
فرزدی زمانه آه \* ای عصمت موافقت زمانه زمانه را بدو بر می و شفیق خود امید و کار خود  
 حال که آن نمایند \* قوله ادکاری پایان آه \* یعنی من از کار خود فراغت حاصل کرده ام  
 باز کار دیگران چه رسد فقط

شرح نامه که به اعتمادالکثر ارجه ماسک دکارش یافته صاحبان آه

راحه مذکور در سز و احه بگویند ابرس که او را است بفهم و عقل و دست و وجه حرات  
 و شجاعت نماید الوصف میان امرادار بکان مملکت عرش آشیانی معزز و ممتاز بود و در

ملک کمال ارادت و یار و جان فشانی از حضور و مجلس گنج و مدحان عالی گیتی محتاج در نزدی  
و گمان محتاج بر نجات و نصیب می شود و اکثر در مدال و قتال مدات خود کارهای ویرانه و  
امورات مادی و مادی و مادی و همیشه بمدات و عده و عده های زنده و نای استیاز  
در میان بلاد وانی از آن و سال می و چهارم گرفتار روح بد و شر از قفس قلیسه پروازی که  
آفتاب محتاج را بکشی و به مصیبت و سحرهای بایه حرمت و اعتدال می یاد و دو سال می و هم  
نیم هزار و دو و هجری که سلطان حسد و مرتبه و سحرهای و بیکوست اطراف او تیره و سردازی  
می یاد و راه نماندن او حرمت یافته و ناگزیر مگال و باستانی آید و احوال و یاست و دوران  
و حکام و احسن تدبیر و در تنوعی و در بیخ خود و در حاکمای سیاه و ولایت و ولایت و جبر و حل  
موده و اصل و ناکه و شایان می که و در سال چهل و چهارم سه هزار و هشتاد و هجری  
که عرش آشنایی و در آن عین قصد و کمال می نماید و شاهزاده سلطان و طوبی و احبیر و نه  
و ایا و سوری می یاد و احبیر و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای  
می گرد و در آن وقت در آن آفتاب و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای  
می شود و قریب و شیر و پور و مگال و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت  
نور و عینی و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای  
دل و حسی و حاصل و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای  
بست و راه که در آن زمان و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای  
مرد و شاه و میر و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم و علم  
عرش آشنایی و در آن سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای  
بطور و در آن و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای  
که هر یک را از آن سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای  
که در آن و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای و سحرهای

زندگان و دوینت حیات مستغاری میزند مگر در اوجها و نگر و آدم سبب کثرت می نوشی. بعد از  
مرگ پدر رشتانی رحلت نظرت عالم تشاهی کنده فقط. ناید و است. که این نامه در سفر و مش و دستی  
غریب یافته. \* قوله از صفات کمال ایشان آه \* ای از صفات بهان صاحبان دولت

تو قول به صبیح صحت گشته \* ای صبیح محنت میز شریف آبی تو قول به خلافت مردم روزگار  
ای بر خلافت مردم دور و دفا هر برست تو قول آوم شامی آه \* ای آدم شامی که  
درج شما مظلوم من بود به چین انجامید تو قول به اندازه در بامت \* این قول در متن نسخ  
مطهره غلط طبع شده بجای آن اندازه در باب باید نوشت یعنی اندازه در یا سنده افراد  
انسانی را \* تو قول میرزائی دیادی ❀ مراد از آن دولت مهدی دنیا فقط

تشریح نامہ کہہ برا جہ مان سداک تدویر یافتہ شرائط آہ

باید دانست که این نامه بست مضمن فصاح و اسد رز \* قول آلوده یان آه \* یعنی آریان  
 نمی کند \* قول مازی حورده \* ای غریب حورده \* قول چون شاحن این است آه \*  
 ای شاحن شوق و محبت \* قول چهار مرتبه \* و آن حکمت و عدالت و شجاعت و خفت  
 است \* قول نظر بر حالت حورده \* ای نظر بر حالت عاخری خود که روز قیامت رو خواهد  
 نمود انداخته در گردآوری تمام یک باشد و در متن صحیح مطبوعه لفظ باشد قبل از لفظ یک حافظ طبع  
 شده آریانه لفظ یک باید نوشت \* قول سلوک کردن است آه \* ای ما و میان ساو ک  
کردن است \* قول نجام رسیده است \* ای از اتمام شکام ما رسیده است  
 \* قول از شایستگی خدمت حضور \* یعنی از احوال او شایستگی خدمت حضور و ادش دارد  
 \* قول در خدمت آن خدمت آه \* ای اختیار آن خدمت حواله شماره موند \* قول و بهین است  
در رعایت آه \* ای یقین است که ما او در آن همه حال خواهد داشت و لفظ از  
قبل از لفظ کمال در متن صحیح مطبوعه زاید طبع شده فقط

۰: قشربچ بافته شده حکمت پرور شمس الدين علي المصعب به حکيم حسين المالك الدين آرد ۱۰۱



و هم روزگار شمرده باعث او حال خط و کتابت می شود - قول بطرز مجتبی آه \* مجتبی  
درین نسخه مطبوعه غلط طبع شد بجای آن محبت باید نوشت یعنی ملکه آن حکیم بنام که در کتابی  
موجود ای خاطر من تم چنان که محبت تو محبت است در مرتبه خود و غله تمام جلوه گر می شود جلوه گر است  
\* قول ساحم آه \* ای هر ساعت امد و دودن من خون مرا می جوشد \* قول شکر مقدور \*  
ای شکری که با محبت و دریت آن دارد \* قول می گوید \* ای شکر صحت می گوید  
\* قول الشکر یصل فیحور و تم \* جریض و طبع کننده همیشه محمود است فقط

بشریح نامه که حکیم همام تحریر یافته گرامی نامه ۵۰

باید دانست که این نامه بعد صحت یافتن حکیم همام نگارش یافته \* قول آمد رسیده \* ظهور شود  
باطل \* ای ظهور خوش و در باطن ناخوش - صحت یابند خرمای شام \* قول چه از راه گداز آه \*  
این حایان و جده عکس می است \* قول در رسم و عادت آه \* ای در استفسار کیفیت  
مراجعات و رسم و عادت زبانیان است بواسطه کارهای دنیاوی تغییر می دهند \* دستهای \*  
سیرگنده و جبران \* قول و چه از دست آه \* یعنی چه عکس می است \* صحت آه که درین  
باید شمال و سمتی و دوات و دستان شما آید و پر تو ظهور داده که لاین گفتن نیست \* نمونه \*  
عرب \* قول آنچه مهرمانی رسیده آه \* ای آنچه شما در تعریف مطالعه این غریب دنیا نوشته اند  
و حقیقت آن تعریف خود کرده اند و لفظ دینی گای دنیا درین نسخه مطبوعه غلط طبع شده \* قول  
دیو که خود را در نگارنگ دو نظر نماید \* و دیو \* شیطان \* قول این بادیه آه \* ای ازین  
بادیه حرا بهی که عادت از دنیا است ناقصه آخرت و عاقبت زنده رسید کم بحال که بعد  
مردن من که کس استخوان مرا بجا آب آخرت رسد \* قول امید که هست مردان آه \*  
ای امید که غایب شود از عالم من. خبر مژدن باشد \* قول فتح الله و برادران او \*

باید دانست که این نامه با پسران حکیم موصوفه فقط

\* بشریح نامه که حکیم همام تحریر یافته خاطر ۵۰







از تملقات و بیادای ظاهر کرده بودی \* قولم سده شد بر واد سده اند آه \* یعنی هر چه از  
 کز و آب دیای دیده آن را از تقدیر و جانشینان او است و خود را متاعی زیاده  
 حلاط طبع را مطابق طبع ایستاده و نهنگایت لب ستر اند \* حقوله دانش والا و هم  
 درست آه \* ای دانش فزاد و هم درست شایا اگر روز علم و دانش را بیاورد بجا آید  
 لب و لعل یعنی حرف و چون چرخد او را مود است و از لب حجب کردن و حلل بر آید  
 مرقد بر این روی دانسته باشد بر این روی دوستی یا آتش باید بود \* قولم سده شد بر گشته \*  
 یعنی این طائر سده شد بر آگه شده بر رسم و عادت کنی کرده بسالی شامی کم \* قولم سده شد  
 که دوستان آه \* ای صبا دای داشت که دوستان کا بهد و دشمن دارد که اسرار و  
 تو گران و در کار مران دوستان جسد می کند و در خیره جسد و دشمن دم خوشی می رسد  
 و همیشه در دوح حاکم جسد می باید نوبت دهره در من سکه مطبوعه لفظ حریطه شده \* قولم  
 حکم که مود گاه است \* یعنی در انانی تجربه گاه است \* قولم سده شد بر آه \* ای صبا دای داشت که دوستان  
 در من سکه مطبوعه ظاهر را بد طبع شده بجای آن حرف بیایم تنگم با لفظ طالس باید نوشت \* قولم  
 را هم آورده \* درین قول بین سکه مطبوعه در آخر لفظ آورده حرف بیایم بود و در گدایش  
 شده باید نوشت \* قولم آگه جمعی از دیاداران آه \* ای آگه جمعی از دیاداران این را در کما  
 حکم او الف و این فتح اله شکست کرده جبهه را بر او نموده اند و آن مراد از اس مته در الطرد  
 اظهار روح و ملال نوشته اند از این جهت در آن امر اظهارش دی می کم و الا اگر بود و تامل  
 و درین امر حوض باید دید که اگر و همدست امر و آن گری کند که هیچ دشمن باید که  
 کند در آن من حوض این بجای حاکم گریست حسن در بین و جفت او بجای گریسته کرده آن  
 کرده است مرده بگفته دو این حمد و حمد و آگه جمعی از دیاداران است \* آهین رما  
 سکان است که آهین با خود حفظ که در عرب آید امضا طمس گوید \* قولم آهین رما  
 صفت محنت کوه حرف \* یعنی کشتن محنت مراد کنگری در آورده و نقل

تشریح نامه که در عهد و شریف آملی ارقام یافته الله بس آ...

ناید دانست که بر مذکور در اکثر علوم مایه و واقف بود است او از کتب در بسیه مند اول  
 و دایره این زمین مراخت حاصل می کند و مشق علم تقویت بر نه کمال بهم می رسد و ای و  
 و زانده را بد ان آمیزش داده ادبی الهه اوست می کند و بهوش را الهه می گوید و می گویند  
 و قیامه نه اندر الا من اعز بحسب آیشانی و اصل می شود و نظر بقوله صلح کل را مشاهده و جاده  
 مواظقت بر او متبج و بد و طبیعت حاکم و وقت مایل بد انجانب ایست که هر کس از ذکر و  
 محاسن الطوائف و مناسبات الشارب بر سرست و مع عام صلح کل حسو که نماید از دلالت آرزو  
 ما سلام آستانه دولت ایشان کامیاب گشته بنایست منسوب و جایگزین طایفه ایشان  
 حسد وانی می گردد و در سال می ام بجهت محمد و نو و وصیه بعد انتقال میرزا محمد حکیم برادر  
 ملائی غرضش آشیانی که کجاست کمال علم خود صریحی با ارا بشت و پس از انضباط آن  
 و کثرت بمالک محرومه میر و منسوب استی و صداه است آن صوره صراجه غرت و طربت  
 می اندوزد و در سال می و ششم بعد از و زانست بنک و همار و دیگر چاه فدا مانده آگاهی  
 ظریفگی و امینی و صداه است و تصاویر پایه اعتبار برقی می نماید و پستیر بعضی جایگزین بر گه موان  
 که متصل لکس و افق است مفری گردد و گلاهد در آخر مرتب است هزار می رسیده به دو یک یک  
 کارگران کار حاشه قد و فراقش ناحیه از موکل اصل خود الی و تند و در قصد موان مردمان  
 دفن کردند فقط مایه بد است که و قیامه بجز کثرت خلوت کز بنی میرید که و منج مشج  
 و صیده نماز ان تا این نامه بجز ترغیت از خیرین میسر بطرف انجام امور و علایق بجزیر  
 نموده تو که در زمین حاشه دان آله آه ای همگی است من معروف است که اول  
 شمار خست بنام طریقت تعلقات دنیا و می میوه صحت به آرد امور ملایق و از بسب و زیست  
 جمال خود گردانند و مع از ان روزی چند اخلاص و عبادت است نمایند تو را ما را و ذکر  
 طیبان خود آه یعنی تا این زمان که شامی جایگزینی بنگان بودید اگر چه کثرت و عبادات جمعیتی و

معنی خاطر شمار حاصل بود اما همان کثرت و جمعیت مدد هم برادر گاه حقایق از این حقایق را  
در شور آرد و آزار دهد و اکنون که در لباس تنگی خود در آرد و دردهای حلقی و طووری  
در سینه آید مناسب که در دل مداح بگوید که عبادت او را که کثرت طاعت است در نظر  
یا در ده مصوری طاعت را عرف به خستند آید و این ده دینی امور است و بیاد است  
سرازم کارهای حقایق مدد مشهور و اعظام معنی که شما عادت آن عبادی دارید نماید و این  
سرازم معجزه در آن است که خدا قدرت خود را که معنی رحم و طاعت است بکار و است  
در هر مساحت بود و کار و سرمد و خرج و آمدنی خود در نامه و روش و رفتار و در کار معیاد  
که در دست خود طاعت قبل از آنکه است لذت ساقی عای حقایق غلط طبع شده فقط

\* قوله خاطر بویخ فردا آه \* یعنی خاطرس از غم است و بیا در حس و دوستی میر طریف  
 بای می است و در منی که مملو و یک لفظ یک گیر دهنه که مرا یک بای که و \* اعلم صورت  
 دنیا \* قوله بود در حالت فتنه سس آه \* ای اینه تنای شمار در حالت فتنه سس بعد از  
 عتای سلسله ایام اسود و بیاوی از نظر حاشه لب بد شده دارد \* قوله سر گرم خواننده  
 بی سر دامن سلسله و بیاوی \* سره سر گرم خواننده \* است \* چادر و اس حاراد  
 در ان حلال و مانع \* قوله میر حبیبی راحس است آه \* ای میر حبیبی را که صاحب  
 و کار بردار سلسله شمار شما است حس است او سر مدح و شای شمار دارد و اقرار  
 یار و مانع ایام امورات و بیاوی او شود \* قوله بایه اذلت و در خورداری  
 از صبح بر گردیده آه \* یعنی اول اوقات شمار در صحت شمه که بر گردیده خاطر سس  
 آسب که نموده از خود بتری را حوامی باشد که در ملازمت مادر شاه نگار آیه لفظ

تایید داس که اس ماسم در ماده ای که اکثر توجه کاس سد احام امور دنیا مایه بود و کمتر

فطرت عزالت و خلوت را غایب بود تحریر نماید. قول ظاهر آراسته درین قول  
لفظ آراسته یعنی سیم مطبوعه غلط طبع شده غایبی آن آراستگی باید نوشت. قول از  
آسمان فطرت کارها کجانی آید. یعنی هر چند صفت از آسمان فطرت کار کجانی  
نفسا قد آن چنان کار حلاقی ساخته و پرداخته اند که آن کار حجب کننده هر کار ظاهر  
برستان و تجربه کاروان و دنیا داران آید لیکن امروزه مراد و سنی میر شریف مد کور  
خطر است زیرا که امروزه مراد باشد کار آید و دنیا فطرت و اخلاقیات. قول با نادره  
هزارم حصه آید ای متد اربک حصه اند هزارم حصه یکی و حوالی خود را در ملائت با احوال  
زمان و در دیگر کارها بکار خواهید داشت. قول چون طبلان صورت آدمائی بر دوش  
آید ای چون از مدت دراز طبلان سر انجام امروزه و بیار دوش شما انداخته آمده است  
لذا مناسب آنکه از علم خود به تجربه و عمل نایل شده که شش تمام خود را از بهترین کرده  
کار کجانی گردانند چنانچه که گفته اند قول خراج این قول در بعضی نسخ مطبوعه غلط  
طبع شده بجای آن خرج باید نوشت قول ستره را نه نموده آید ای دخل و خرج خود را  
خوب در بایفید. قول هم عاریب و هم معاریب ما تم یعنی مرا آن قدر فرصت نیست که  
برای عمل خود سبب اصلاح شام عتاب کرده شده باشم و هم با اطلاع علی عملی شما شام را عتاب  
کنده باشم. قول خوش میاید بود ای خوش میاید بود. قول به سخنان مشت که  
لی شورت یک دانی آید. درین قول به معنی مطبوعه حرف به زاید و لفظ مشت و لفظ  
لی غلط طبع شده بجای مشت شیر که معنی اصلاح کردن است و بجای لی با باید نوشت یعنی  
همیشه قوت فحشی را سخنان اصلاح که یا شورت نیز آنی شاید حاصل است در شورتش  
و منار با حق باشد. کودتس و وزرئس و قلیم غلط

تشریح نامه کعبه و میرشریف آملی تحریر یافته الله تعالی

قول این جمیت ای جمیت هر دو جهان. قول از بر آمده بای نام فطرت. یعنی

[illegible]

تذریع فامہ کہ سہر شریف، امی قنبر ریاء، اللہ تعالیٰ آمین \*

این نامه در باب تخریب هر طرف بتولی و سامی شمس بصالح و بجا آمدن فرموده است - ۶۶  
 و می - مثل سار و روره و دود و دشت است - ۶۷ قوله طر مرا آه - ۶۸ نشی طرز  
 مرا که هم خلوط بوسی و آن خلقی من است شگافان و اعرف و وحی من خلاف عیب خود و در  
 در عقل می آید - ۶۹ تو را این مائل در حقیقت آه - ۷۰ درین قول به منی مکتوبه لطیف  
 عاطف شده های آن لطیفان مایه نوشت نشی هرگاه من دور مرا - ۷۱ دوستان حقیقتان  
 بر شامه من دور دلی می گد رم مرام ما سال مایه دلکش به من می عیشد - ۷۲ قوله یا قیه اقبال  
 راهی آه - ۷۳ بنی یا قیه قاهر اقبال و بیوی شامی برای اقبال گوشت به اید اندس حقیقت  
 در حقیقت به اس از احوال و حقیقت سخن می گد - ۷۴ یا را اس - ۷۵ ای سر و چشم لفظ

تشریح نامہ، کہ مدرسہ شریعت سرمدیہ نگارش ہوا۔ ۱۲۸۵ھ

• قولہ استہ عانودہ آہ • یعنی مراد رومی استہ عانودہ کہ نصیحتی جہد کہ در الکلام حااتی صاحب او باشد • سادہ لوحان • اتقان • قولہ مراد رومی مرا نیب کسی شامی آہ • ای چوں کہ میں

ما کسی است که ما را در دایره قدرت و انوار مشرب سخی شناسی شده و طالب دین و دنیا ما را در  
 طالب الهی می شناسد و ما را از امور دنیگار کنی خوب و مسدود را از بدی کند و کسی نامیده و ما نفس را  
 فروخت و دود می نماید . قول که دارد خود را آه . ای قیل و گودا خود را بسبب کمال  
 فتح و نه بهشتی آن چنان گویم که قال گفتنی نیست . ما انما میسرستی کردن . قول که اول  
شورشی او . یعنی اول فساد و خرابی . له قول که در نصیحت آن . ای و تحقیق صحت و طاعت  
آن سستی و غفلت کردند . هنا ای روی طبعی . طعامهای ناقصه . هنا ای ماکو او روحانی  
بمثل صحت . دوستی نایض که موثر در مراجع آدمی شود . قول که آنچه در دایره بندل . ای کلمه چند  
 در بیان نامه طالع . قول که تویی که بر سلسله آن قوت . در بین قول لفظ قوت اول . را  
بر نشاید داد که معنی در راست و ثقی و ابدون شد . یک معنی خداست باید خواند . قول  
از این طایفه حال سیر مختصر آه . ای از در یافت حال یک که در حال مبارک اهل حرف و کسب  
در یافت توان نمود و قطع نظر از این طایفه معامله که گفته آمد . بیند و بستم خود مشاهده کنید . که  
محسین نماید سپاهی عوض کردن جان بمال است و در همین قیاس و دیگر خال مزدان غرض  
آلود است . قول که خود را آه . قل لفظ خود را و عاطفه در متن سخن مطبوعه مرو که شت  
شاید بویشت . قول که گاستان بجای گاستان . گلستان گایه از حال و خارستان کنایه  
از حرام . قول که افراد . در بین قول حرف و ای جمله به متن سخن مطبوعه را بد طبع است و صرف  
اخراد باید نوشت . قول که کو به . این جمله منته است و حرای لفظ بسیار  
است . خاصه نموده . آتش و آتش و خاک و ماد که ضد یکدیگر اند . مهر  
پوشیده . قول که مساسات معنوی و مراعات قوی آه . ای به حسب مصالح معنوی و  
مساس قوی یکی را بزرگ آن کرده می گرداند و او را احاطه و غالب آن گروه می سازد و در حق  
دال در لفظ سازد . من سخن مطبوعه مرو که گذشت . و عدت قهری . و عدتی که قهر و زور  
و خود گیرد . قول که ماد است معنی آه . ای هم چنان که او را بادشاهه دیا کرده . باو شد حقیقت و

حقیقت و آخرت میرا و رانی گرداد مایطور که او را در دیانتی و پیرکار و ذل نظر  
 ترویج امور دینی می رسد \* قول دوم در دلی \* درین قول به من بگو منظور معطی دانی  
 طایع شده گای آن و آن عرصه دال محمد و نای و قالی باید نوشت و این لطیفه ایایی و حدت  
 باید خواند \* نقشه اسرار و حکم \* قولی که نگاهد است آه \* ای حق نگاهد است همان املاک  
 مگر بر \* شوکت کبری \* شوکت مرد و جان \* قول در هر که و حالت آه \* ای موقوف  
 بر علم است و عرصه ادب و علم \* حری و طایفه که حاجت حفظ تیره طایف است \* معتدل \*  
 درست و طایر \* قول پس ترا که در انفس تامل آه \* این اشاره بطرف مرگ است  
 ایله است \* حکایت مردان مانع نظر \* و اما بیان کامل \* قول و وصول حقیقی با وافی  
 جامع دیری \* ای وصول جامع دیری حقیقتا ما دوما \* جرئت داشت \* در پس  
 و حکمت مد \* ملکات فاضله \* حالت و شجاعت و یکیت و محبت \* عقب را بانی \*  
 این عقب را که در چهار چرخ کوراست \* قول را ایستاد \* ای از این  
 تعلیق شک و وجود خود را برادر کارهای حلقی بر آرد \* قول پس از آنکه آه \* ای پس  
 ازان که شکر و حمد تو را کرده شود و شمس سینه و در پیشانی لایق بیاید \* قولی و توجع  
 و در و تصور سدا حاکم علی و کار تو تواند بود و نیست ایند اگر آردی غرض کی مبارکت باد  
 \* دالی کل \* مراد ازان باشد \* قولی و بطریق تعلیق آه \* ای چنانکه در خدمت  
 در دست و جره عبادت است هم چنان و در طریق و بیاداری هوای درستی نیست که  
 آن هم در غم و هم در تعلق مشارکت و این دو در میان همه و ناقص و معانی ابد حاکم  
 راه نمرود کی عبادت از برادر کار حلالی و عیادت و بیادوست راست میر عبادت است  
 \* قول پس از تسبیح بیت آه \* ای پس از درستی است و تعلیق که آن عبادت  
 از این تمام حایان است و خود را از بدکاران پادشاه و ایست و گرداید هر عبادی  
 که از اشاقات و درین تعلیق واقع شود من عبادت است سار ناموشش و کز یاد و

در گذشت و عیب و بیاد و بیاد اران شاید کرد زیرا که عادات و اخلاق زشت و  
 ناپسندید آن نزد دیگران ناپسندیده است نه این دنیا ناپسندیده است و در حق او  
 قبل لفظ ناپسندیده و لفظ آن بعد لفظ پسندیده در متن نسخ مطبوعه زاید طبع شده \* همین \*  
 هر سه مطبوعه نوع نوع \* قوله نیاز ممدی و شکستگی مصاحب بود \* یعنی همواره  
 حاجری و شکستگی پس خود را اختیار نموده \* قوله دفع از او \* درین قول  
 در متن نسخ مطبوعه و او عاقلانه لفظ دفع در گذشت شده باید نوشت \* ملکات و رویه  
 اشتباه \* اذل حاسب اطراف حکمت که آن را پسند گوید و معنی آن فکر بجا و گریزی  
 است دیگر حاسب تفریط حکمت که آن را بد گوید و معنی آن بکار کردن فکر بقصد است  
 سیوم طرط اطراف شجاعت و آن را نور گوید و معنی آن اقدام بر مهاکم که فهم و دانش  
 آن را بگویند و چهارم طرط تفریط شجاعت که آن را عذر گویند و آن عذر و خوف از  
 چیز نیست که عذر از آن بیک جنبه است و آن را عذر و آن را عذر گوید و معنی آن رعایت  
 تقیض شجاعت زیاده از حد و استحسان ششم حاسب تفریط عفت و آن را سکون نفس  
 گویند و معنی آن نفس از حرکت و تلاطم که از ضروری که شرع و عقل آن را نیک و  
 حایر شمرده باشد سستی و رزد از روی اختیار نه از روی خلقت هفتم حاسب اطراف عدالت  
 و آن را انظام گویند و معنی آن تعریف در حقوق مردم و اموال ایشان هفتم حاسب تفریط  
 عدالت و آن را انظام گویند و معنی آن قیام کردن ظالم است بر ظلم و انشاد او را آنچه مستثنی  
 او باشد بطریق مذلت \* صاحب شک \* ضائع کردن \* ماموم \* ملاست کرده شده \* مخدات  
 برستند \* کوشش کنندگان بحد طبع و کده ذهن \* مستند ان غیر مذ \* صاحبان استند او  
 گوشه نشین \* قوله آرزو مدان \* درین قول در متن نسخ مطبوعه لفظ آرزو زاید طبع شده حکمت  
 باید نمود \* حاجت \* سبزه کردن \* قوله دجی را در دجلت \* درین عبارت  
 در متن نسخ مطبوعه یک لفظ را بعد لفظ در زاید طبع شده \* قوله قد و ابی و حی شامی آه \*



قتل لفظ قد و دانی و او عاقله و در متن سکه منظومه دروگره است شده یعنی قد و دانی و حق شای  
بر دایان عادت و رسول خود کرد ادا . علاشه . خوش طبعی و ابر . قول به هر هزار اول برون .  
در س قول لفظ اول بجای اقل و در متن سکه منظومه علاطع است . اقل باید و شست . قول به بلج و شست .  
در بین قول لفظ بلج بجای تلج و در متن سکه منظومه علاطع شده . قول که کنایه است آن شود .  
یعنی در در کنه . و پاک کنه . آن گناه خوشش آمد شود . قول که از دل های آگاه است . حاله .  
یعنی از دل های در و بستان . فخار قن و ماه و نوح . حاله . قول که یاد داری می . سویس . یعنی  
فهرست متع بات و در نگاری آن سویس . حافظ قوی . حافظ ابر و تو گم . داس شده .  
اجر شست . قول که از نوحانی بگیرد آه . یعنی ترا با جرح و حقیر شمره . قول که کسب خود  
آه . یعنی بایست و شست او را بخود . قول که از پی می رود . یعنی بی صبر و بی قرار شست . قول  
هرگز چن عامه آدم . یعنی هرگز مانند عوام الناس نیست . خداوندت طرف آسمان و زمانه  
و طالع کنی هر چه دان از احوال و اقوال نیست . دقیق خود دانی فقط

سنة تشریع یا ص ۹۴ که همسرش میسر مدی ارقام یا فیه الله آ ۵

دید • دواش • • • • • قول چه گفته باشم آه • • • یعنی اوردی دالم خود هیچ گفته باشم بدو اگر  
در صورتیکه هنگام در ادای مردان دانی امثال شماره عظیم بسیار گران بود در دست  
فقدان مردان قیاس کبیر که علم دالم دانی بشماره فرزند خواهد شد • • • • • قول اگر آهنگ سهر  
بیک سیم بودی آه • • • • • یعنی اگر قصد آهنگ یک تنه و آخرت مرا بودی کار مرا  
بسیار دشوار می

۱۴  
تشریح نامه کتبه جهان نورد گاهی طباطبائی در موصی از عام یاد می شد حسن آمد  
موصی نام شهرست که هر که در آن شهر مقام که قوت جو و زیاده یاد \* قوله در خاطر  
حادثه ای در حاضرین حادثه \* قوله هرگاه طبیعت از پایه دود یا مبتدیه \* یعنی هرگاه  
طبیعت من از عقل و فهم جدا می شود و امان صحت طوری شایمی گردد \* قوله و آنکه اسرار خاص

سزا آید . بنی آنکه شهاب رخصت بیفرم و صل و طن خود و تمام ملاقات خویشان و حریران خود می فرماید اگر پدر و برادرین ابر حسیب اقبصای ستریت بنزد و را بداند در نشاء عقل خود می بقول در باب طلب رخصت بدست بنی می افتد . آباء می معوی . پدران حقیقی که عوارث از اسنادان است . آباء غنیری . پدران محازی که آباد و آباداند . قول کما پای در آ . ای کی و کجا در طلب اسنادان بر که فرض و قیاس است و حجت کشیدی که حال حجت و حوی ملاقات پدران محازی که از قسم فاضل است می بنمای قیاس

۹۰  
تشریح نامه که بعد از شمس سلیم صیاد لدین ولد شعیب محمد عیوث ارقام یافته است

مصدی . کارکن . قول آن آه . بنی آن نوشته تنها . قول قس از زمان مقدم آه .

ای قس از حدائی مقدم . قول عیت سدی . درین قول به من سخن مطبوعه لفظ و قس لفظ غیت دو گانه است شده باید نوشت . مبلغ . جانی رسیدن . قول اگر مبلغ علم خود . بنی اگر بحسب مرید و مقدم علم خود . مثنی . پیدا شوند . قول اگر از اخبار فرض خاطر آه . بنی اگر از اخبار قرض و رعیدگی خاطر خود که همان قس و رعیدگی محبت تحقیق کلمات و علوم رد می نماید و ظهور آن قرض و اکثر آید میان پیدا شوند از قیاس معات است صاحبان کمال و اسرار و سامع هر این همه از آن است که ملائع اساط خاطر نادان خود که همان اساط و اکثر اوقات پیدا شده از ابواب است مالا این همه است که نزد غنایی آن امور را لایق حوش نیست عاقلان و املول گردانم فقط

۹۱  
تشریح نامه که به خضر خان بصری در یافته است

ماید داس که خان موصوف از نسلی فرما و ایان مناسبات است صاحب طبقات اکبری می گوید که این کس از عثمان کاشغر نوره نامیکه خدیت خن آشیایی قاضی گرد و بر تعظیم و تکریم لازم خاطر داری او ظهور می رسد و بشر است حبیب و حبیب آراسته و پیراسته است ازین مژ مشرف مصاهرت خاندان تیموریه محض شده کسانیکم به پیره حجت

صفت آشنایی بقدر صلاح و دوری آدم و جهان مشاء الهیه برکات چمن مست بر درگه رانست  
 امیرالارائی برقی می نماید چون حرش آشنائی در آندای طایر مدح و مفا و استیلاهی بنو  
 از بحاکم علم حضرت نظر مست و بهلی بر می افرازد جان موصوف و امرای انظام صور بحاکم  
 می گنگد از مد و اندر سلطان سکندر که مدخی مملکت بهند و سنان دوده است سپه دجان و الاش  
 می فرماید و ان زمان سلطان سکندر که قانچی هست مفا و امور احستت شگرف دانسته لشکری  
 با خود جمع کرد و از کوهستان برآمد در پیکان سه شورش را زد و دجان و الاگو هر حاجی محمد جان  
 شناسائی را در مخالفت لایحه در گماشته خود مدح او منوحت می کرد و بعد از ان حسب آوروش بهار و دود  
 آن در حاکم او مقرر می شود و دست و بهیم و مصال سه بهمه و شصت و چهار تان ظرف می رود  
 و پس از دو سال در احوال اس حیات مستقام ارسطو ای کند \* تو که لیکن چون شناسائی  
فرماده : درین قول منی مکرر مدح شناسائی غلط طبع شده بحای آن شناسائی باید و شست منی  
 چون شناسائی و در نام خود و غرض خود آموختن و در مردم شناسائی و علم قیاد  
 در درش کرده ام تا ان ادا کنی آدم مودگی من بر ای اعتماد لایق است \* بر یسها \* جمع  
 بر یب قان و دانست و انهم \* تو که لیکن که باین گریں و دستش \* منی نوید که باین اطلاع و  
 آگاهی میریت عاقبت و بهودی آخرت من بهر افرد و

« مشرع دهه که حضور حق تعالی باینه ادا »

باید دانست که این مابه و جواب مابه است که حضور عالم از مقدم جنگ نگاه که نظر دکی و در منقش اظهار  
 و در می و مابهی شکر و داد و آنچه از ان اخراج ظهور ایسی از طرف دشمنان و اعتماد صفت مزاج \*  
 در ستاده و \* تو که در بهادر و پشیمانی ماحوش \* منی سبب شدن در در می و در می شکر شما که محبت  
 ان نظامی شکر و مدحی شکر و موده \* تو که دوستی مزاج \* درین قول لفظ دوستی منی سبب  
 موده غلط طبع شده بحای آن دوستی باید و شست \* تو که درین ساعه \* ای درین جنگ و محاربه  
 \* تو که در سستیهای مد و نگاه مته پس آه \* یعنی از انجا که حضور پادشاه و در ماده حضور سببانی

و از موده کاری شما باینکه زیاده از طعم موده بودم سار ان مالعن ار و شتهائی که مشهور است  
سردار آن شکر و اظهار محرم و دین مهر که اندر محامه شانی فرساده بود و شرمیده هستم  
قوله اصلاح این بیانی آه \* بنی اصلاح این نوشتن آن سعاد شام موافق می آید \* قوله اگر آن صورت  
مرد داه \* بنی اگر صورت انتظام شکر از شام طعم و ترسد که تا من خود و دین جان نمایند  
و خوشه گویان که پیراهن شانه بزرگ ای آب است و حین دین امر و اهنی شوند و وارستن شکر  
مطوعه بجای شکر شود و طعم شکر \* آورد \* شکر گاه \* مانگ \* نام جائی  
تشریح نامه ده ده حصر حان تصویر یافته

این نامه در باب ترغیب ارسال عرایض و غیره به حاکم بهام نوشته شده و در روز بهر روز  
نیز قوله در هر دو کار و ده خواهد بود \* بنی در هر دو کار که یکی یاساسی یک چینی خود و دیگری تلاش تیگان  
و هم رنگان خود است هر دو نیز و کامل خواهد بود \* قوله این مدوی \* این اشاره نظرت خضر حان است فقط  
تشریح نامه ده ده سعادت همان میر قوام الدین شاعر را ر قلم یافته

شکر و تحویل و اول و طعم و لفظ شکر و دین شکر مطوعه زاید طعم شده \* قوله نظرت ملد آه \*  
ای نظرت ملد خود را در شکر و آلا بکشن امور و دنیوی خلت زده می یابم  
قوله پیش بزرگی آری گفته باسم آه \* ای در صورتی که از حرمه خلوت خود آمده پیش پادشاه  
به استنار پادشاه در احتیاج امور دنیاوی آری و طبعی گفته ماتم پس نامرد نیست که باز  
خلوت آن راه عزالت و تنزد که اسم مشهور دین است پیش بزم \* قوله ترا که از حواد ده آه \*  
بنی بهر گاه که حال من چنین است پس ترا که چنین صفات ستوده موصوف هستی محرم در دول  
ساخته همه حال خود نوشتم \* قوله آن محال صالح بسیار ارمی \* این قول و ابوالی اضافات  
باید نوشته در آسادی آن محال که در آن بعد از تردد بسیار ارمی \* این قول و ابوالی اضافات  
خواهد شد و در نهایت و عیا خصوصاً در نهایت و علایق خود و دلیل که ارجحاً و هر مدی \* قوله از جنس  
طای یاساسی \* دین قول حرف بیاید متن به مطوعه طعم شده بجای آن تا باید نوشت بنی



صنوع	سطر	خط	صحیح	مفرد	مکمل	خط	صحیح
۱۹	۱۲	ایاب	۱۰۰	۲۹	۵۰	خرید گانه	خرید گانه
۲۱	۱۵	والا	۱۰۰	۳۰	۸	فناج	فناج
۲۳	۲۰	آید	۱۰۰	۳۱	۴	لحق	لحق
۲۴	۱۷	پیر	۱۰۰	۳۲	۵	کرادر	کرادر
۲۵	۱۸	دود قید	۱۰۰	۳۳	۶	بیت	بیت
۲۶	۱۹	نوار بیت	۱۰۰	۳۴	۷	می فرماید	می فرماید
۲۷	۲۰	لغ	۱۰۰	۳۵	۸	ناده	ناده
۲۸	۲۱	د قاع	۱۰۰	۳۶	۹	حرف	حرف
۲۹	۲۲	جونی	۱۰۰	۳۷	۱۰	شوم	شوم
۳۰	۲۳	د رگاه	۱۰۰	۳۸	۱۱	دوراد	دوراد
۳۱	۲۴	فرساده	۱۰۰	۳۹	۱۲	دور	دور
۳۲	۲۵	نامه	۱۰۰	۴۰	۱۳	نمده	نمده
۳۳	۲۶	نامه	۱۰۰	۴۱	۱۴	نام	نام
۳۴	۲۷	نام	۱۰۰	۴۲	۱۵	مقد	مقد
۳۵	۲۸	نام	۱۰۰	۴۳	۱۶	جرا دت	جرا دت
۳۶	۲۹	خود را	۱۰۰	۴۴	۱۷	عالم آرا	عالم آرا
۳۷	۳۰	چین	۱۰۰	۴۵	۱۸	است پس	است پس
۳۸	۳۱	دور	۱۰۰	۴۶	۱۹	مندی	مندی
۳۹	۳۲	به مصداق	۱۰۰	۴۷	۲۰	مدت	مدت
۴۰	۳۳	ناید	۱۰۰	۴۸	۲۱	بظرف	بظرف

صنعت	سفر	طایفه	صنعت
۱۱۶	۱۳۱	هر چند عجب	هر چند طایفه
۱۱۷	۱۳۳	ولی	ولی
۱۱۸	۱۳۴	دوستان	دوستان
۱۱۹	۱۳۵	و چون	و چون
۱۲۰	۱۳۶	جمعی و	جمعی و
۱۲۱	۱۳۸	هم میاید و هم میاید	هم میاید و هم میاید
۱۲۲	۱۳۹	هم میاید و هم میاید	هم میاید و هم میاید

۹۱۹۲

۱۱